شیطان شناسی

(بر مبنای قرآن و معرفت نفس)

****

SATANOLOGY

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: **شیطان شناسی**

مؤلف: **علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف: **شهریور** 1394

تعداد صفحه: 78

فهرست مطالب

بسم الله الأعرف

مقدّمه:

أعوذ بالله من الشیطان رجیم!

مجموعه آثار و معارف ما تماماً حول سه محور خداوند عالمیان، انسان کامل (امام) و شیطان در جریان بوده و این هر سه معنا توأمان در قلمرو تبیین به غایت جامعی میرسند. بحث خداشناسی در حدود یکسال پیش از این در کتاب "خداشناسی امامیه" به سرانجامی جامع و نسبتاً کامل رسید و بحث امام شناسی هم در ماه گذشته در رساله "مبانی عرفان امامیه" به تبیین حقیقت وجودی چهارده معصوم انجامید و اینک نوبت شیطان شناسی است تا تبدیل به یک نظام عرفانی جامعی گردد.

در روایات اسلامی آمده که مهدی موعود(ع) در آستانه ظهور جهانیش با یاری حضرت مسیح(ع)، دجّال و ابلیس را به قتل میرساند. میدانیم که ابلیس و شیاطین که فرزندان و لشکریان اویند از جنس آتش خالص هستند زیرا از جنس جن میباشند (قرآن کریم) پس قابل کشته شدن نیستند بلکه منظور برانداختن سیطره ایشان در بشریت است چرا که اصلاً ابلیس از ازل در جرگه ملائک و پرستندگان مقرب حق تعالی بود و با آفرینش جدید انسان بعنوان خلیفه خدا بود که کافر و مطرود و ملعون حق گردید و لذا به عداوت با انسان برخاست تا از او انتقام بگیرد و انسان را هم چون خود از خدایش دور سازد. پس شیطان دشمن مقام خلافت اللّهی انسان است. پس این عداوتی عرفانی است. پس نبرد با شیطان یک نبرد علمی و عرفانی است یعنی از جنس شیطان شناسی است همانطور که در قرآن کریم هم هرگز آدمی امر به قتال با شیاطین نشده است بلکه حداکثر به مؤمنان امر شده تا با اولیای شیطان در میان بشر پیکار کنند یعنی با انسانهای شیطان پرست بستیزند: "شما مؤمنان باید با اولیای شیطان پیکار کنید و بدانید که نقشه شیطان بسیار بی بنیاد و سست است." نساء۷۶- همانطور که در جای جای قرآن کریم، شیطان با مکر و دسیسه و فریبکاریها و وعده های دروغین و توصیه های رندانه اش معرفی شده است و لذا شیطان از درب جهل و تاریکی بر انسان وارد می شود و بر او مسلط می گردد: "شیطان به آنها وعده میدهد و به آرزوهای دور و دراز مشغول میدارد و جز فریب و غرور برای بشر کالائی ندارد." نساء۱۲۰- پس شیطان فقط از راه ناخودآگاهی و غفلت و حماقت بشری وارد میشود و او را بی خود و مجنون و مسخ میکند: "و شیطان او را دچار نسیان کرد..." انعام۶۸- پس تنها راه نجات از وسوسه ها و فریب شیطان همانا خودآگاهی است و میدانیم که ذکر خداوند قدرتمندترین عنصر خودآگاهی میباشد: "هر که خدای را از یاد ببرد خداوند هم وی را از یاد خودش میبرد و خود را فراموش میکند." قرآن- پس شیطان عنصر بی خودی در بشر است همانطور که خداوند هم نور خودآنی بشر است: "هر کس خدای را از یاد برد شیطان را بسراغش می فرستیم تا با او بماند." زخرف۳۶-

پس خدا و شیطان دو روی ذکر و نسیان هستند و شناخت عرفانی این دو در نفس خویشتن هم به مثابه ذکرشناسی و نسیان شناسی است. یعنی خداشناسی عرفانی نور خودشناسی و خودآئی و خودیابی است و شیطان شناسی عرفانی هم شناخت ظلمت گمشدگی و غفلت و جنون و هذیان و نسیان و مالیخولیا و سرگشتگی بشر است. بزبانی دیگر همانطور که خودشناسی و خداشناسی امری واحد است شیطان شناسی و بی خودی شناسی هم امری واحد است. شیطان شناسی همان ظلمت شناسی است. پس واضح است که شیطان شناسی مقدم بر خداشناسی است زیرا آنچه که بین انسان و خدا حائل شده است شیطان است که ظلمت جهل و فریب و نسیان است. و بیهوده نیست که اکثر عارفان بزرگ عمده مراتب عرفان نفس را شیطان شناسی دانسته اند و آخرین مرحله از این راه را خداشناسی خوانده اند. زیرا وقتی که شیطان در نفس نباشد خدا هست زیرا فطرت بشر عین خداست (قرآن) طبق کلام الهی در کتابش تمامی کفران و شقاوت و مظالم و مفاسد و عذابها و بدبختیهای بشری از ابتلایش به شیطان است و اکثریت قریب به اتفاق مردمان جهان در تاریخ بدلیل ابتلای به شیطان دچار بدبختی و عذابهای دو جهان گشته اند. پس شیطان شناسی عین شناخت تاریخ جوامع بشری است و عین جامعه شناسی و روانشناسی عامه مردمان است و شناخت راز همه مصیبتها و عذابها و بدبختی ها و عداوت ها و جنون و جنایت ها! و لذا تنها دشمنی که خداوند به بشر معرفی کرده همان شیطان است که بشر را هم به دشمنی با او فراخوانده است و این سخن دهها بار در قرآن کریم تکرار شده است: "شیطان دشمن آشکاری برای انسان است" اسراء۵۳- "شیطان را دشمن خود بدانید" فاطر۲- پس دشمن شناسی جز شیطان شناسی نیست و هر دشمن شناسی دیگری عبث است بخصوص که امروزه عصر سیطره بدگمانی بر نفوس آحاد بشری است و همه نسبت به مردمان بدبین هستند و عاطفه و محبت در حال نابودی است که این نیز

القاء و دسیسه شیطان است تا خود شناخته نشود زیرا بر همه جهانیان مسلط گشته است: "بدانید که شیطان در میان شما فتنه و فساد میکند و عداوت میپراکند." مائده۹۱- اسراء۵۳-

بنابراین باید اذعان نمود که امروزه که عصر ظهور دوزخ و سلطه جهانی شیطان بر مردمان است اگرعلّامه دهر و فیلسوف کامل و دانای بر همه معارف توحیدی و عالم بر همه حکمتها و عرفانها باشیم ولی دارای علم شیطان شناسی عرفانی نباشیم همه این معارف ما هم بازیچه شیطان است و چه بسا با اینهمه علم و معرفت خود از اولیای شیطان شویم و ندانیم! زیرا شیطان به نام شیطان، پرستیده نمی شود بلکه به اسم خدا، حقیقت، علم، عرفان، دین، سعادت، پیشرفت، تمدن، هنر و... پرستیده میشود. شیطان شناسی عین آسیب شناسی نفس و پاتولوژی جوامع بشری در آخرالزمان است که بدون آن هیچ راه نجاتی بسوی حق ممکن نمی آید و هیچ درمانی کارگر نمی افتد زیرا اصل بیماری را نشناخته ایم. "خداوند القای شیطان را به عنوان امتحان در کسانی قرار میدهد که در دلهایشان مرض و شقاوت است." حج۵۳-

اگر احساس بدبختی و بن بست ابدی، احساس واحدی در همه نفوس بشر در این دوران است که همچون طلسمی همه ارواح بشری را مسخ نموده است این درد بی درمان و طلسم جان و مسخ روح انسان علاجی جز شیطان شناسی ندارد. "ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را بفریبد همانطور که پدر و مادر شما را فریب داد و از بهشت بیرون کرد. او و لشکریانش شما را میبینند و شما آنها را نمی بینید. ما شیاطین را اولیای کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند." اعراف۲۷-

و باید دانست که باور به وجود شیطان و هر آنچه که در مورد شیطان در کتاب خدا آمده از جمله ملزومات واجب ایمان است چرا که حدود یک سوم قرآن درباره شیطان شناسی است و همچنین آمده است که آنانکه به وجود شیطان و ملائک و اجنه باور ندارند کافرند. پس بیائیم با شیطان شناسی لااقل یک سوم ایمان خود را دریابیم که چه بسا بدون آن، دو سوم دیگر ایمان هم به تاراج میرود زیرا بقول الهی ایمان آدمی دشمنی جز شیطان ندارد: "و همگی از ابلیس پیروی کردند جز اندکی از مؤمنان." سباء۲۰- و باید دانست آنکه شیطان خود را نمی شناسد و اصلاً شیطانی را باور ندارد بی تردید پرستنده و مرید اوست! متأسفانه در نزد اکثریت اهالی دین و بلکه علمای دینی، شیطان فقط یک کلمه است (شیطان) و این کلمه است که دائماً لعنت میشود همانطور که خدا هم فقط یک کلمه است (خدا) و این کلمه است که پرستیده میشود: "و خداوند را فقط حرفی می پرستند و اکثراً هوای نفس خود را خدا میدانند که اینست شرک و ظلم عظیم که هرگز بخشیده نمیشود جز با عذاب." قرآن کریم- و از آنجا که سلطان هوای نفس بشر، شیطان است پس چه بسا مردمان، شیطان را خدا مینامند و شیطان پرستی خود را خدا پرستی می پندارند. پس اگر در این رساله جای خدا و شیطان در اندیشه شما عوض شد عداوت مکنید و آرام باشید!

ما تاکنون در مجموعه آثارمان تحت هر موضوعی، شیطان آن موضوع را هم نشان داده ایم ولی در این رساله به یاری حق و نظر امام زمان(عج) سعی داریم که همه موضوعات بشری را تحت عنوان "شیطان" نشان دهیم و شیطنت هر موضوعی را. و یک دستگاه عرفانی شیطان شناسی عرضه کنیم. و این همان دشمنی و پیکار ما با تنها دشمن انسان است به امر الهی!

علی اکبر خانجانی

۱۳۹۴/۶/۵

۱- فلسفه وجودی شیطان

در همه مذاهب عالم در طول تاریخ بشری خداباوری و شیطان باوری به موازات یکدیگر حضور داشته است و عموماً عدم باور به وجود شیطان بعنوان دشمن انسان مترادف با ناباوری به وجود خدا و پیامبرانش میباشد و این امر در قرآن کریم نیز صریحاً اعلان شده است. آنانکه وجود شیاطین را خرافه میدانند به خدا و دین او نیز کمابیش همین احساس را دارند.

در برخی مذاهب شرک، شیطان پرستی و خداپرستی چنان ادغام شده که خدا و شیطان را نمی توان از هم تفکیک نمود همچون مذاهب اساطیری یونان و روم باستان و برخی شعبات از مذاهب هند و چین! یعنی الهه های آفرینش و رحمت و زایش در کنار الهه های غضب و نفرت و شهوت و مستی توأمان پرستیده می شوند. و این واضح ترین و کهن ترین صورت شرک در تاریخ مذهب است. در برخی از پیروان مذاهب ابراهیمی و توحیدی نیز کمابیش همینگونه است یعنی شیاطین و نیروهای شرور در اراده و اداره جهان هستی شریکند و لذا خرافه گرائی و رمّالی و جادوگری و نجوم پرستی حاصل چنین شرکی در این نوع پیروان مذاهب توحیدی است که در دین زرتشت، یهود، نصاری و حتی اسلام هم کمابیش پدید آمده و پنهان و آشکار جریان یافته است که استمرار و بقایای همان مذاهب شرک و اساطیری است که در مذاهب توحیدی وارد شده است.

امروزه فقط در معرفت اسلامی- قرآنی است که وجود شیطان تماماً تحت اراده مطلق خداوند خالق قرار دارد و شیطان بی اذن الهی و بدون امرش به هیچ کسی نزدیک نمی شود و توان هیچ فعالیتی ندارد که در دهها آیه از قرآن این امر صراحت یافته است: "ای شیطان هر کسی از مردم را که میتوانی با صدای خود تحریک کن و لشکر سوار و پیاده ات را بسوی آنها بفرست و در ثروت و فرزندانشان شریک شو و آنها را با آرزوها سرگرم نما و..." اسراء۶۴- "خداوند القائات شیطان را برای کسانیکه در دلهایشان مرض و شقاوت است امتحانی قرار داده است." حج۵۳- "شیطان گفت: مرا تا روز قیامت مهلت ده. و فرمود که مهلت داده شده ای." اعراف۱۴- "هر که از یاد خدا روی برگرداند شیطان را بسراغش می فرستیم تا قرین او باشد." زخرف۳۶- "شیطان به امر خدا بسراغ هر متکبر کذابی می رود..." و .... .

در معارف قرآنی و همچنین تورات و انجیل، ابلیس که اصل و اساس شیاطین است از ملائک مقرب الهی بود و قبل از خلق جدید انسان بعنوان خلیفه، سابقه شش هزار سال عبودیت داشت ولی در ماجرای خلقت حضرت آدم و دمیدن روح خدا در کالبدش و تعلیم اسمای الهی به وی و خلیفه ساختن او بود که ابلیس دچار کبر و سلطه جوئی و بخل و انکار شد و از امر خدا در سجده آدم ابا نمود و کافر شد. و دلایل ابلیس در کفرش نیز کمابیش خردمندانه و مقرون به واقعیت بود زیرا می گفت که: "این آدم که خلیفه خود ساخته ای جز سابقه شرارت و خونریزی و توحش بر روی زمین ندارد در حالیکه ما (ملائک) همواره تو را پرستش کرده ایم و علاوه بر این آدم از گِل است و ما آتش ناب و پاکیم. پس از میان ما یکی را خلیفه خود گردان!..." ولی خداوند فرمود که: "این آدم حامل روح و اسماء و علم من است و اسرار خلق را می داند حال اگر می خواهید او را امتحان کنید که اسم باطنی (ماهیت) همه شما را می داند..." ملائک از آدم اسرار خود را پرسیدند و با کمال حیرت پاسخ درست شنیدند و سجده کردند ولی ابلیس باز هم انکار کرد و گفت: "من فقط تو را می پرستم و هیچ کس را با تو شریک نمی سازم!" در حقیقت ابلیس خود خداوند را متهم به شرک می کرد که گوئی اصرار دارد ملائک را به خود مشرک سازد تا آدم را سجده نمایند! و خداوند به او فرمود: "من چیزی می دانم که تو از درکش عاجزی." و بدینگونه ابلیس بر کفر و انکار استقامت ورزید و از خداوند خواست تا روز قیامت به او مهلت دهد تا آدم و فرزندانش را بیازماید که آیا لایق مقام خلافت اللهی هستند یا نه! خداوند هم به او مهلت داد ولی او را از درگاه خود راند یعنی از قلمرو نورش به قلمرو ظلمت تبعید ساخت و به او فرمود: می توانی همه فرزندان آدم را با خودت گمراه سازی ودوزخ را پر کنی الّا پرستندگان خالص مرا! ابلیس هم این کلام خداوند را تصدیق کرد و رفت و رسالتش را با آدم و فرزندانش آغاز نمود: "پروردگارت به ملائک گفت: من انسانی از گل می آفرینم و روحم را در او می دمم و کل اسمای خود را به او تعلیم می دهم سپس شما برایش سجده کنید. پس همه ملائک سجده کردند جز ابلیس که استکبار نمود و برتری طلبی کرد و از کافران شد و گفت: من بهترم زیرا از آتش نابم و او را از گل آفریده ای! پروردگار فرمود: پس بیرون رو(گم شو) براستی که تو از درگاهم طرد و لعن شده ای و تا روز قیامت لعنت من بر توست! ابلیس گفت: ای پروردگار من پس مهلتم ده تا روز قیامت!

خداوند گفت: برو! تو را مهلت دادم تا وقتی معین! ابلیس گفت: به عزّت تو که همه را گمراه خواهم کرد جز پرستندگان مخلص تو را! خداوند فرمود: حق است و دوزخ را از تو و پیروانت پر خواهم نمود..." ص۷۲-۸۵

پس بوضوح درک می کنیم که ابلیس نخستین رسول خدا برای بنی آدم است منتهی نه رسول هدایت بلکه رسول امتحان اخلاص در پرستش است که همه ناخالصان و مشرکان و منافقان را به جهنم هدایت می کند و لذا سلطان ضلالت و دوزخ است و حتی رسولان هدایت را هم امتحان میکند و ناخالصیهایشان را رسوا نموده و موجب عذابشان می شود همانطور که موجب رسوائی و عذاب حضرت ایّوب(ع) شد: "به یادآر بنده ما ایّوب را هنگامیکه خدایش را صدا کرد که: پروردگارا شیطان مرا لمس کرده و به عذاب افکنده است." ص۴۱- همانطور که موجب القای تردید و شبهه در ابراهیم خلیل(ع) گردید و امثالهم!

در روایات و قرآن آمده که ابلیس از ملائک مقرب بود و می دانیم که ملائک از جنس نورند و نه آتش! پس نتیجه می گیریم که ابلیس پس از کفرش که لعن و رجیم شده از قلمرو نور الهی خارج گردید و به ظلمت افتاد و طبع آتشین یافت همچون رسوخ نور در ظلمت که موجب احتراق می شود. و لذا زین بعد در جرگه اجنّه درآمد که از جنس آتش ناب هستند. او در همان حال که با خداوند جدل می کرد نورش ناری شده بود. حتی قبل از لعن شدن و خروجش از حضرت حق، باطناً کافر و ناری گشته و کفرش او را لعین و رجیم ساخته بود و خودبخود دیگر نمی توانست در محضر حق بماند. درست مثل آدم و حوا که با کفرشان نتوانستند در بهشت بمانند!

برای شناخت ماهیت ابلیس بایستی منطق و شیوه خردورزی و استدلالش را دریافت. او برای توجیه کفرش و سجده نکردن مقام خلافت اللّهی آدم(ع) منطق خود را بروز داد. یکی قیاس ماهیت و ساختار آفرینش بین خود و آدم است (گل و آتش) و دیگر دهری گری و سابقه پرستی است که سابقه آدم را شرارت و فساد و توحش می داند که عین واقعیت است و سابقه خودش را سراسر عبودیت می داند که اینهم درست است. این همان قیاس بین خود و آدم(ع) است منتهی در هویت و معنویت و اخلاق! یعنی آدم(ع) هم به لحاظ ظاهر خلقتش پست تر از ابلیس است و هم به لحاظ سابقه اخلاق و هویت معنویش! و از این هر دو حیث حق با ابلیس است ولی ابلیس از دو امر غفلت می ورزد و با آنکه بر غفلتش آگاه هم می شود ولی تصدیق نمی کند. یکی وضعیت کنونی آدم(ع) است و دیگری مقام باطنی اوست که خداوند از روح و علم اسماء به او داده است که هیچیک از ملائک چنین مقامی را دارا نیستند. و ابلیس با اینکه بر مقام روحی و علمی آدم آگاه می شود قادر به هضم و پذیرش و تصدیق آن نیست و این ناتوانی موجب استکبار و کفر و لعن ابلیس از درگاه حق می شود. در حالیکه سائر ملائک هم که دچار همان مسائل ابلیس بودند با امتحان کردن آدم(ع) در علمش بالاخره تصدیق و سجده می کنند.

پس ابلیس را با این ویژگیها می شناسیم: منطق قیاس، ظاهر پرستی، قدمت پرستی، گذشته پرستی، عبادت پرستی و انکار حقیقت علیرغم درک حقیقت و اثبات حق! و بدینگونه آگاهانه و مفتخرانه کفر و لعن الهی را بر می گزیند. پس کفر ابلیس یک انتخاب آگاهانه و عمدی است زیرا ابلیس پس از انکار و درک حقیقت آدم(ع) هرگز توبه هم نمی کند و پیامبر کفر می شود و سلطان ظلمات و انکار آگاهانه حق! و این زیربنای هویت ابلیس است و لذا در رسالتش جز دروغ و فریبکاری هنر دیگری هم نمی تواند داشته باشد چون دچار جهل و عدم آگاهی در کفرش نیست پس هرگز نمی تواند در رابطه با آدمی دارای صدق باشد زیرا عداوتش با آدمی کاملاً عمدی و آگاهانه است و خود بر ناحقی این عداوت هم آگاهی دارد! و کل اساس و محور کفر و عداوتش با آدمی همانا مقام خلافت اللهی آدم است که بر دو رکن روح خدا و علم اسماء نهفته است که هر دو امر باطنی است. پس ابلیس خصم باطن انسان و روحانیت و علم اسمائی اوست. و اگر بتواند آدمی را از باطنش غافل و دچار نسیان سازد پیروز است و به حق انکار خود در خود رسیده است که آدم را لایق این مقام نمی دانست.

پس بوضوح درک می کنیم که ابلیس خصم باطن و باطن گرائی و معرفت نفس در انسان است تا روح و علم الهی را در خود فراموش کند و همان موجود شرور و خونریز قبل از خلق جدیدش گردد.

ابلیس از طریق منطق ظاهرپرستی و ساختارپرستی و قدمت پرستی و تاریخ پرستی و عبادت پرستی به انکار حقیقتی برآمد که حقانیت آنرا درک کرده بود. پس کفر و انکار ابلیس فقط از بخل و استکبار و برتری طلبی بود که دارای هیچ حقی نیست و اثباتش جز به دروغ و فریب ممکن نمی شود و لذا در قرآن کریم می خوانیم که: "شیطان برای شما جز غرور و فریب کالائی ندارد." بنابراین منطق استکبار بشری هم که محور همه مظالم و مفاسد اوست همان منطق و استدلال ابلیس است که مدعی خودِ خود خداست و می گوید که من فقط خدا را می پرستم! در حالیکه مطلقاً از خدا اطاعت هم نمی کند! و این منطق همه کافران است که امر رسولان الهی را منکرند و شعارشان اینست: خودِ خود خدا! فقط خدا! و این دروغی رسوا و آشکار است!

این منطق چندگانه ابلیس دارای ماهیت واحدی است و آن "قیاس" می باشد. یعنی قیاس ظاهر خودش با آدم(ع)، قیاس گذشته خودش با آدم(ع)، قیاس شرارت گذشته آدم با عبودیت گذشته خودش، قیاس ماهیت ناری خود با ماهیت لجنی آدم! پس همه این دلایل ناحقی که ابلیس را کافر و لعین نمود یک دلیل بیشتر نداشت و آن قیاس خودش با آدم بود! پس منطق و استدلال و خرد ابلیسی همان "قیاس" است که منطق همه مردمان کافر و مشرک و منافق در تاریخ است و منطق حاکم بر همه علوم و فنون بغی که خلق خدا را تبدیل و فاسد کرده است که موسوم به منطق ارسطوئی است که منطق حاکم بر همه علوم و فنون حاکم بر تمدن مدرن و دوزخی آخرالزمان در جهان است که عرصه سلطه شیطان می باشد: "آنانکه شیطان را بجای خداوند، ولی خود ساختند آفرینش الهی جهان را تبدیل می کنند و تخریب و فساد آشکاری مرتکب می شوند." نساء۱۱۹-

منطق قیاس موجب شد که ابلیس از موقعیت کنونی و وجودی خود و آدم هر دو غافل و کور گردد یعنی هم ماهیت نوری خود را فراموش کند و هم ماهیت روحی- الهی حضرت آدم را نبیند و لذا خود را آتشین و آدم را لجن بیابد. این منطق، ابلیس را بکلی احمق و دیوانه و بی خود کرد و همین بی خودی اساس ظلمت و فریبکاریش در بنی آدم است و لذا ما اعوذ بالله من الشیطان رجیم را اینگونه ترجمه کرده ایم: پناه جویم به خوداً ز شرّ هر چه بی خود! و همین بی خودی ابلیس در آدم سرچشمه غفلت و نسیان و جنون ومعصیت های اوست.

و آنچه که ابلیس، ملک مقرب خدا را پس از شش هزار سال عبودیت تبدیل به شیطان کرد منطق قیاس بود که او را بی خود ساخت که به آنی هویت نوریش را ناری ساخت یعنی کافر شد و دوزخی! در حقیقت لعین و رجیم شدن ابلیس واقعه ای جغرافیائی نبود بلکه ماهیتی بود و باطنی! در حقیقت ابلیس قبل از کفرش نسبت به امر خدا و آدم(ع)، نسبت به خودش کافر و بیگانه و دیوانه شد و ناری و جهنمی!

شیخ اکبر ابن عربی در فتوحات مکیّه می فرماید که ابلیس بدلیل ناری بودن ماهیتش در جهنم هیچ عذابی نمی کشد زیرا خود از جنس جهنم است. و این ادعائی گمراه کننده و خلاف است و گمراه کننده تر اینکه متعاقب این ادعا درباره کافران هم می گوید چون طبع آتشین می یابند در جهنم آتش را احساس نمی کنند. و این خلاف کلام خدا در قرآن است که می فرماید حتی به کافران اجازه نمی دهد تا به آتش عادت کنند و لذا پوست ضخیم آنها نو به نو میشود. هر چند که رحمت مطلقه الهی بر دوزخ هم حاکم است و مانع نابودیشان می شود و بالاخره پاک و بخشوده می شوند و پس از پایان جهان از آن خارج می گردند. در این امر نکته اینجاست که فطرت ازلی ابلیس ناری نبوده و بلکه نوری بوده است همانطور که خلق جدید آدم هم بر فطرت روح اللّهی قرار دارد و بقول الهی در سوره روم در فطرت آفرینش هیچ تبدیلی ممکن نیست و حتّی کفر هم فطرت ابلیس و آدم را تبدیل نمی کند بنابراین هر دو در این لعن شدگی در دوزخ دچار عذاب هستند و می سوزند. از روح بزرگ شیخ اکبر ابن عربی از بابت این انتقاد پوزش میطلبیم.

دلیل دیگری بر نوری بودن ماهیت ابلیس قبل از کفرش اینکه او طبق کلام خدا و روایات کثیری، از ملائک مقرب الهی بوده و در محضر حضرت حق مستقر بوده که مورد مشورت الهی قرار گرفته است و در چنین حضرت و قربی نمی توانست ناری باشد بلکه با انکار و کفر و استکبارش به آنی ناری شد و رجیم و لعین گردید در همان دم! و بعد از این است که از جنس جنّ می شود و تولید نسلی می کند که شیاطین هستند. "آیا ابلیس و فرزندانش را بجای من (خداوند) اولیای خود می سازید در حالیکه دشمن شمایند..." کهف۵۰-

این حقیقت را هر انسان اهل معرفتی هم در خود درک می کند که چگونه بر حسب غفلت، حسد، کبر یا معصیتی بناگاه احوال روحی و نوری باطنش دچار حریق و آتشین می شود که در چنین حالی عقل و هوش خود را از دست داده و افکار و گفتار و رفتاری نابخردانه مرتکب می گردد که این از منطق قیاس است بین خود و دیگری! همانطور که ابلیس در قیاس بین خود و آدم، هم از خودش بیگانه شد و هم از آدم! لذا نه باطن خود را یافت نه باطن آدم را! هم بخودش بد بین شد هم به آدم! و لذا مفتخرانه کفرش را پذیرفت و دیوانه و از خود بیگانه رفت.

ایراد تعبیر گمراه کننده ابن عربی از اینجاست که برای بهشت و دوزخ دو جغرافیای جدای نفس انسان قائل است در حالیکه درب اصلی بهشت و دوزخ همان کفر و ایمان انسان است که جهان بیرونش را هم فرا می گیرد به نور یا نار!

و امّا آیا براستی سرمنشأ اصلی منطق قیاس چیست؟ بی تردید قیاس از معنای ابتلای انسان به غیر است که این ابتلاء خودبخود مولّد منطق قیاس است که مولّد ظاهرپرستی و قدمت پرستی و استکبار و کوری و بی خودی و کفر است. منطق قیاس که همان منطق کفر و آتش است حاصل از خود بیگانگی و غفلت انسان از خویشتن است خویشتن الهی خویش و غفلت از خدای باطنی خویش! و غفلت از پرستش خداوند در خویشتن! پرستش وجودی و خالصانه! و

لذا فقط پرستندگان خالص از وسوسه های شیطان مصون میمانند! یعنی کسانی که با تمام وجودشان خدای را میپرستند نه فقط به ظاهر گفتار و رفتار و عبادات! و اینست که عبادات شش هزار ساله ابلیس در قبال عبودیت روحانی و عرفانی آدم(ع) به آنی هیچ و پوچ می شود زیرا آدم حامل روح خدا و علم اسمای او شده بود و خدای را با تمام وجود و فطرت و دل و جان خود می پرستید و لذا لایق سجده ملائک شده بود زیرا دارای روح و علم باطنی شده بود و خدای را در باطن خود می شناخت به روحی که از خدا یافته بود و علمی که از اسمایش یافته بود پس خدایش را عاشقانه و عارفانه می پرستید و بدینگونه لایق سجده ملائک شد. پس کل مکر و فریبکاری ابلیس و لشکریانش هم اینست که بنی آدم را از باطن فطرت الهی خود غافل سازند و دچار قیاس و ظاهرپرستی و دهرزدگی نمایند و استکبار و برتری جوئی و ظلم و کفر!

پس ابلیس ماهیت از خود بیگانگی است که در جدال با یگانگی آدم با خدایش در باطن، دچارش گردید. زیرا آدم با خدایش در باطن یکی شده بود به روح و علمش! و هر که در رابطه با یک انسان عارف و روحانی و موحدی دچار چنین غفلت و قیاسی شود ابلیسی می شود یعنی کافر می شود و چون چنین شد شیطان بسراغش می رود: "شیطان به امر خدا بسراغ هر متکبر کذابی می رود." قرآن- همانطور که ابلیس در قبال آدم(ع) دچار کبر و کذب و انکار شده بود.

پس در هر زمان و مکانی انسانهای صاحب روح و هویت و علم الهی (امامان و عارفان واصل) همان حضرت آدم(ع) هستند و مظاهر خلق جدید انسان می باشند و میزان امتحان الهی برای مردمانند در کفر و ایمانشان! و همواره همان ماجرای ابلیس و ملائک تکرار می شود. و بیهوده نیست که امامان(ع) را وارث آدم نامیده اند.

پس ابلیس اسوه از خود بیگانگی و دیوانگی و بی خودی است و لذا خصم معرفت نفس وعرفان و علم لدنّی در بشر است و هر کجا که انسان صاحب روح و کاملی باشد آن واقعه آدم و ابلیس و خدا و ملائک تکرار می شود. و بیهوده نیست که این واقعه در قرآن کریم اینهمه تکرار شده است و کانون عبرت بشر قرار گرفته است و دانشگاه آدم شناسی و شیطان شناسی و کفر و ایمان است.

در قرآن کریم و احادیث نبوی و قدسی درک می کنیم که خداوند عالمیان، جهان هستی را برای ظهور ذاتش آفریده است و انسان را بعنوان خلیفه اش جایگاه کمال این ظهور قرار داده است و لذا فرموده: "اگر نمی خواستم تو را بیافرینم (رسول خدا) هیچ چیزی نمی آفریدم. و همه جهان هستی را برای انسان و انسان را برای خودم آفریده ام. و هر چه در زمین و آسمان است را مسخّر وجود انسان کرده ام و..." و فلسفه وجودی شیطان هم بخشی از فلسفه خلقت جهان و انسان است. یعنی ابلیس و فرزندان و لشکریانش مخالف مقصود خدا از خلقت انسان هستند و لذا فرموده: "بدانید که ابلیس بر علیه خدای رحمان طغیان کرده است!" مریم۴۴- چرا که خلق عالم و آدم از رحمت مطلقه اوست و کل آفرینش جهان هستی از رحمانیت اوست که کمالش مقام خلافت اللهی انسان است همانطور که در سوره رحمن می فرماید: "خدای رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیمش نمود بیان را..." رحمن ۱-۳. یعنی آفرینش جدید آدمی که همان انسانیت و مقام خلافت اللهی اوست از رحمت پروردگار است که ابلیس مخالف آن است. و از این رو کل ماهیت ابلیس و لعین و رجیم شدنش حاصل این مخالفت ابلیس با خدای رحمان و خلق جدید انسان می باشد. بزبان ساده ابلیس مخالف ظهور خدا از انسان است یعنی مخالف امامت و امامان است که مظاهر کلمة الله هستند! دشمن انسان کامل و خلیفه خدا و پیروانش می باشد که مؤمنان هستند.

پس ابلیس مهد عدم پرستی است و طبعاً با کل آفرینش جهان هم مخالف است زیرا جهان هستی طبق قول الهی در تسخیر انسان و برای مقام خلافت اللهی انسان آفریده شده است و اینست که دشمن انسانیت است: "بدانید که شیطان دشمن شماست پس با او دشمنی کنید... و هر که ولایت خداوند را بر خود پذیرا نگردد او را تحت ولایت شیطان در می آوریم..." آیاتی از قرآن کریم! و دشمنی ابلیس با کل جهان هستی هم در قرآن آشکار است زیرا پیروان خود را به تبدیل خلقت جهان وامی دارد. نساء۱۱۹- که همان تبدیل طبیعت به صنعت است.

قبلاً در کتاب "خداشناسی امامیه" نشان دادیم که کافر ومکفّر هم از اسمای الهی است "ما گروهی از انس و جن را برای کفر و جهنم آفریدیم." قرآن- پس ابلیس مظهر کفر الهی است در جهان هستی! همانطور که بقول امام صادق(ع) اگر خداوند نمی خواست ابلیس کفر نمی ورزید. و همانطور که در خود قرآن شاهدیم خداوند کفر ابلیس را تأئید میکند و او را رسول کفر کافران می سازد و تا قیامت از این رسالت او حمایت می نماید. به بیان دیگری می توان گفت که ابلیس ظهور کفر و عدمیت عمائی پروردگار قبل از خلقت عالم و آدم است و سعی می کند که عالم و آدمیان را به عدمیت ازلی بازگرداند. به بیان دیگر ابلیس مظهر غیرت خدا در قلمرو خلقت و ظهور است و لذا همه انسانهای ناخالص و پرستندگان مشرک و منافق را می فریبد و با خود به دوزخ می برد و در دوزخ پاک شده و جهت پذیرش

وجود الهی مهیّا می شوند. پس درک می کنیم که تلاش مذبوحانه ابلیس بر علیه خدای رحمان و مقام خلافت اللهی انسان و ظهور حق از خلق هم تحت الشعاع اراده مطلق الهی در خدمت امر ظهور قرار میگیرد. همه تلاشهای مذبوحانه و کافرانه مردمان هم لاجرم عاقبت در خدمت اراده الهی قرار می گیرد و همه مغلوب رحمت مطلقه خداوند می شوند. "اگر رحمت خدا نبود همگی از شیطان پیروی می کردند مگر عده اندکی." نساء۸۳-

پس ابلیس مظهر شقاوت و عدمیت و خصم رحمت و محبت و کرم خداوند است و خودش را هم به این شقاوت و ذلّت مبتلا می کند. ابلیس مظهر دشمنی با وجود است و لذا پیروانش نیز جمله دشمنان خودشان هستند: "براستی که انسان دشمن آشکار خویش است کشته باد انسان که چه سان ناسپاس است." قرآن کریم- "بدانید که شیطان همواره خوار کننده انسان است." فرقان۲۹-

در اینجا نکته ای بس مهم وجود دارد که عدم درکش بسیاری از اهل معرفت و عارفان و پیروانشان را به خطا انداخته و به طریقی به نوعی تجلیل و پرستش شیطان کشانیده است که گوئی شیطان یک عارف عاشق ملامتیه است و در حالیکه بزرگترین خدمتگذار انسان و خلق جدید انسان است مورد طرد و لعنت خدا و خلق قرار گرفته است. هیهات از چنین باور مهلک و ایمان سوزی که به اشد شیطان پرستی می انجامد و نهایتاً پیروان چنین باوری را در همه نوع مفاسد و فسق و فجور و جرم و جنایت بطرزی مفتخرانه غرق و نابود می کند. هرگز چنین نیست و شیطان تنها دشمن انسانیت الهی انسان و مخالف رحمت خدا و یاغی بر خدای رحمان است و این اراده مطلقه و رحمت لامتناهی خدا بر عالم و عالمیان است که حتی ابلیس و پیروانش را هم در پایان جهان می بخشد و همه تلاشهای شیاطین و کافران را در خدمت نجات آنها قرار داده و همه را هستی جاوید الهی اعطا می فرماید. این از رحمت خداست که همه چیز را فرا گرفته است از جمله شیاطین و کافران را! و این هیچ ربطی به شیطان و پیروانش ندارد. آنچه که مربوط به ماهیت عمدی و آگاهانه شیطان است سراسر عداوت و کفر و خصومت با رحمت و انسانیت است. بدان! چنین تفکر احمقانه و فاسدی در عصر ما موجب پیدایش جریانات جنایتکار و آدمخواری و مذاهب شیطان پرستی گشته است. پس بدان که تا قیامت بایستی لعنت الهی را بسوی شیطان فرستاد و او را دشمن داشت با تمام وجود!

پس ابلیس و شیاطین مظاهر اسم کافر و مکفّر از اسمای الهی هستند و آدمی بایستی نسبت به این کفر، کافر باشد و دشمن! این امر خود خداست که از غضب و عذابش دوری جوئیم و به رحمتش پناه بریم! زیرا کفرش ما را از او دور میسازد و رحمتش هم ما را به او میرساند و بالاخره عین او میسازد و خلیفه او! ابلیس و کافران خصم ظهور خدا و لقای الهی هستند و فقط غیبت و دوری و عدمیت او را می ستایند! "کافران خدای را از جائی بسیار دور میخوانند." قرآن کریم-

بدینگونه درک میکنیم که در نقطه مقابل ابلیس و شیاطین همانا امامان و مؤمنان قرار دارند که مظاهر کلمة الله و عاشقان لقای الهی هستند. و لذا کل مکر و فریبکاریها و دسیسه ها و عداوتهای ابلیس و پیروانش بر علیه امامان و مؤمنان امامیه است که وارثان آدم(ع) هستند همانطور که انکار و عداوت ابلیس با حضرت آدم(ع) هم کفرش بر علیه مقام خلافت اللهی آدم بود که همان مقام امامت آدم بود زیرا آدم مظهر صورت و روح و اسمای الهی بود. پس ابلیس خصم ظهور خدا از انسان است و لذا همه کسانی که مخالف این ظهورند و خدای آسمانی و غیبی و عدمی را میخوانند پیروان شیطان محسوب می شوند. پس ابلیس و شیاطین مخالف خود خدا و عبادت او نیستند بلکه باعث و بانی مذاهب خرافی و بی امام هستند. پس فقط مذهب امامیه است که از ابلیس و شیاطین دور است و قلمرو دین خالص و ظهور مخلصین می باشد همانطور که در قرآن کریم مخلصین کسانی هستند که خدای را عاشقانه می پرستند و مظهر اراده و فعل پروردگارند و لذا خداوند با آنها بی حساب است و بواسطه اعمالشان آنها را مؤاخذه و محاسبه و اجر و جزا نمی کند. پس اشد مکر و دسیسه و عداوتهای شیاطین هم بر علیه مذهب امامیه و پیروان این دین خالص است که دین ظهور کلمة الله و لقاء الله است.

خداوند ابلیس را مظهر کفر و غیرتش قرار داده است تا نامحرمان و مشرکان و نااهلان از حضور حضرت و ظهور جلال و جمالش طرد شوند تا در دوزخ پاک شوند و لایق و مستحق دیدار حق گردند. پس انسان باید بسیار احمق و نسبت به خدایش بی میل و بیزار باشد که غیرت و غیریت خدایش را نسبت به خود، پیروی و پرستش کند یعنی شیطان را! این غایت بی مهری و بی ادبی نسبت به پروردگار است که کفر خوانده میشود. "آنانکه ولایت ما را (رحمت و محبت) پذیرا نیستند شیطان را بسراغشان می فرستیم تا خلیفه او گردند و این بد عاقبتی است." زخرف۳۶- کهف۵۰

آدمی بمیزانی که خدای را از یاد میبرد و از پذیرش ولایت الهی که همان اولیاء الله و امامان و عارفان واصل میباشند سر باز میزند خود بخود روی به ابلیس می شود و مبتلای به نجواها و مکرهای اوست تا انسان را بسرعت از خدایش دور ساخته و بی خود و دیوانه سازد و به عذاب نابودی دچار کند. پس ابلیسیت، وجه عدمی و بیخودی و بی وجودی حیات آدمی است همانطور که کفر وجهی از وجود انسان است: "انسان را آفریدیم و پاکی و فسق را در او نهادیم تا او را امتحان کنیم." قرآن کریم- همانطور که رسول اکرم(ص) میفرماید: "شیطان چون خون در رگهای آدمی جاریست." یعنی وجهی از طبیعت و آدمیت انسان است که بایستی در جریان معرفت نفس کشف شده و از خود دفع گردد وگرنه در خسران دائم است! "سوگند به زمان که انسان در خسران است مگر اینکه ایمان آورد و خود را اصلاح نماید و در حق صبور بماند و آنرا به همه توصیه کند." سوره عصر! زمان، تاریخ یا دهر که فاصله انسان از خدا و لقای الهی است و قلمرو ظلمت است همان قلمرو سیطره شیطان است. همانطور که یکی از دلایل و منطق ابلیس اصرارش بر گذشته و قدمت و زمانیت است و تاریخیگری! و همانطورکه طبق قول الهی یکی از دامهای شیطان برای انسان ایجاد وعده ها و آمال و آرزوهای بلند است که مشمول زمانیت و زمان پرستی و ابتلای به دهر است. نساء۱۲۰- "بدانید که آرزوها خطوات شیطانند." علی(ع)- "ای اهل ایمان از خطوات شیطان دوری کنید و آنرا پیروی ننمائید." نور۲۱- امیال و آرزوها همان خط ها و ردّ پاهای شیطان در اندیشه و احساس بشرند. پس شیطان را بایستی در خویشتن شناخت همانطور که ملائک را! شیطان از جنس حرص و حسد و ربا و استکبار و آتش و غرور و بیقراری و هراس و نومیدی و حس مرگ و نیستی است و ملائک هم از جنس نور و قرار و ایمان و توکل و امید و قناعت و رحمت هستند در جان انسان! این دو وجه وجودند: وجه قرب و بعد، هستی و نیستی، کفر و ایمان، حضور الساعه و غربت دهر، امید و وحشت، شقاوت و رحمت، عشق و نفرت و... و شیطان و امام یا نار و نور و ظلمت و روشنائی!

"هر چه در زمین و آسمان و بین آنهاست مسخّر وجود انسان است." قرآن- یعنی اصل و اساس هر چیزی در جان انسان قرار دارد از جمله ملائک و شیاطین، نور و ظلمت و وجود و عدم! پس ابلیس و شیاطین نیز وجهی از جان انسانند! پس جز در جریان عرفان نفس قابل شناخت نیستند! شیطان شناسی از مهمترین ارکان معرفت نفس است و جز عارفان، شیطان را نمی شناسند. ولی شیطان پرستان کمترین شناختی از شیطان ندارند چون اگر می داشتند او را نمی پرستیدند.

همانطور که نور و رحمت و ظهور حق در جهان دارای هویت و موجودیتی است و سخنگویانی دارد و عارفانی که آنرا می شناسند که همان امامان و مؤمنانند، ظلمت و عدم و شقاوت هم موجودیت و سخنگویان و حامیانی دارد که ابلیس و پیروانش می باشند بی آنکه آنرا بشناسند زیرا اگر آنرا می شناختند در آن نمی ماندند و از ظلمت و عدم و شقاوت بسوی نور و رحمت و وجود می آمدند.

ابلیس پیامبر عدم است و همه را دعوت به عدمیت می کند و فنای در ظلمت و گم گشتگی! و لذا حامی مستی و جنون و مالیخولیاست. "ای اهل ایمان، شراب و قمار و بتها و شرط بندیها پلیدند و از اعمال شیطانند از آنها دوری کنید. شیطان می خواهد در میان شما بدین واسطه عداوت ایجاد کند." مائده۹۰-۹۱- در حقیقت وعده شیطان به این امور وعده به مستی و مدهوشی و فنا و رهایی است ولی این دروغی بیش نیست و آنچه حاصل می آید ذلّت و رسوائی و عداوت است زیرا عدم، ممکن نیست و گمشدگی کامل نیز محال است. و اینست که همه وعده های شیطان دروغین است! پس می بینیم که بین وعده های شیطان و وعده های انبیای الهی در کلام چقدر بهم نزدیک و مترادف می آیند همچون مستی، رهائی، اخلاص، فنا و سعادت و توحید و یکدله شدن! "و آنگاه که شیطان کارش را با شما به انجام رسانید می گوید: "خداوند به شما وعده حق داد و من هم به شما وعده ای دادم و من بر شما هیچ تسلطی نداشتم جز اینکه شما را دعوت کردم و شما پذیرفتید پس مرا سرزنش نکنید و خود را سرزنش کنید من از شرک شما بیزارم." ابراهیم۲۲-

انسان تنها موجود صاحب هویت الهی و لذا دارای خودیت و منیّت فردی است که این فردیت را در خود درک می کند که این همان امانت الهی است که زمین و آسمان از پذیرش آن سرباز زد و آدمی جاهلانه پذیرفت و اینک درمانده است که با آن چه کند. وعده خدا و وعده شیطان به آدمی درباره همین خودیت و هویت فردی انسان است. پس موضوع هر دو وعده یکی است. خدا بواسطه پیامبرانش امر به تقوا و اطاعت از دینش می نماید و شیطان هم امر به خودپرستی و بولهوسی می کند و چون فرد را به عذاب و رسوائی انداخت امر به نابودی خودش می کند یعنی مستی و مدهوشی و فراموشی و عاقبت هم خودکشی! امر تقوا، خود آدمی را به خدا می رساند که نور وجود جاوید و جهان است ولی امر شیطان خود آدمی را اول دعوت به پرستش خود می کند و سپس فنا و نابودی خود! و هدف نهائی همین نابودگری است. ولی ابلیس به وعده وجود جاوید است که بشر را مرید خود می سازد همانطور که آدم و حوا را در بهشت به وعده جاودانگی در بهشت بسوی شجره وسوسه نمود.

ابلیس از جنس آتش ظلمانی است زیرا اشتعال ندارد. و لذا همه القائات و وسوسه ها و نجواهایش شبهه انگیز، آتشین، شهوت زا و دغدغه آفرین است و همه وعده هایش وارونه و فریبنده است. ابلیس سلطان واژگونسالاری الفاظ و مفاهیم در ذهن بشر است. ابلیس سلطان "واژه" است به معنای حقیقی آن! یعنی همه القائات منطقی اش کلماتی دارای مفاهیم وارونه اند. یعنی ظاهر کلمات بر حق و محتوایش بر خلاف ظاهرش می باشد: عبادت ضد عبودیت، محبت ضد رحمت، مستی خماری زا، هستیِ نیستی افزا، رفاه هلاک کننده، ریاست ذلّت بار و... .

ابلیس رفیق و همجنس آرزوهای بشر است و آرزوها معطل زمان هستند پس ابلیس سلطان آینده پرستی نیز هست همانطور که سلطان گذشته پرستی و سابقه پرستی و نژادپرستی و اصالت قدمت! و لذا "خسران عصر" در سیطره ابلیس است و ابلیس سلطان دهرپرستان می باشد. و همه کسانی که سعادت و حقیقت را در جائی از زمان گذشته یا آینده جستجو می کنند. ابلیس حتی از همین طریق به انبیای الهی هم راه می یافته است که البته خداوند آنها را مصون می داشته است: "ما هیچ رسولی را پیش از تو نفرستادیم الا اینکه هرگاه آرزوئی می کرد شیطان هم در آن القائی می نمود اما خداوند القای شیطان را نابود می کند و آیات خود را استحکام می بخشد." حج۵۲-

ابلیس واژگونساز الفاظ و کلمات خدا در نزد بشر است که لطیف ترین واژگونسازیهایش البته بواسطه الفاظ مقدس و عرفانی است. یعنی منطق و دلایل خود را در این کلمات تزریق می کند یعنی قیاس را و اصالت قدمت و ماهیت را!

وقتی کسی می گوید که: من می خواهم قدرتمند شوم، هنرمند شوم، دانشمند شوم، عارف شوم، متقی شوم و... ابلیس هم فوراً وارد معامله واژگونسازی می شود زیرا بستر زمانیت فراهم است زیرا همه این ادعاها مستلزم زمان و درگیر آتیه است. "در دهر دورانی بر انسان گذشت که هیچ چیزی را به یاد نمی آورد." دهر۱- زیرا سلطان دهر ابلیس است که متخصص نسیان است و مالیخولیا!

"شیطان جز غرور کالائی برای شما ندارد." فاطر۵- و اساس القای غرور همین الفاظ و مفاهیم واژگونه است که نفس فرد را به خودش غرّه نموده و بدنبالش میکشاند، الفاظی همچون قدرت، غیرت، شجاعت، عزّت، قداست، ریاست، شهرت، عرفان، عشق، حقیقت، امامت و... . هرگز کسی بواسطه الفاظ و شعارهای زشت بدنبال شیطان نمیرود مثل خیانت، جنایت، خباثت، فسق، فجور، کفر، فساد، ظلم و زنا و ربا و ریا! زیرا بزرگترین هنر شیطان همان زیباسازی زشتیهاست (محمد۲۵)- و این زیباسازی جز بواسطه الفاظ و کلمات واژگونه و بظاهر مقدس ممکن نمیشود! پس مهمترین رسالت شیطان توجیه و تقدیس و تطهیر و تعالی دروغین اندیشه ها و ایده آلها و احساسات است در نفس ناطقه آدمی! پس در اینجا ابلیس را بعنوان وجهی مسلط بر ذهنیت انسان می یابیم که از روان آدمی قابل تفکیک نیست الا به نور عرفان نفس! "پس ابلیس گمانها و توهماتشان را برایشان راست گردانید پس همه او را پیروی کردند جز اندکی مؤمنین." سبأ۲۰-

ابلیس ظلمتی آتشین است که در آن واحد واپسگرا و ایده آلیست می باشد که یک پایش در ظلمات عدمیت گذشته است و پای دیگرش در ظلمات عدمیت آینده. ابلیس در اکنونیت حضور، مطلقاً امکان ظهور و بروز ندارد یعنی آنجائی که یاد قلبی خداوند جاریست که نور وجود است. ابلیس، دهریت و زمانیتی است که در آخرالزمان به قلمرو نابودیش بسیار نزدیک است و لذا آخرین تلاشهای خود را برای بقای دهریش در بشر مرتکب میشود که اینهمه جنون و جنایت و خودکشی پدید آورده است.

به لحاظی شیطنت ابلیس و سقوطش در نار و کفر و لعنت الهی تماماً مخلوق خلق جدید انسان است پس همه ارکان وجودی و شخصیتی این شیطان ریشه در مقام خلافت اللهی حضرت آدم دارد. همانطور که جنبش روحانی آدم را در افراد بشری تبدیل به حرص آتشین و ویرانگر می سازد و اسماء الهی در آدم را نیز مسخ نموده و واژگون میکند و بواسطه همین اسماء و صفاتی که ریشه در فطرت انسان دارد انسان را واژگون می کند و بقدرت روح انسانی جانش را به جنون و جنایت می کشد همانطور که جن و جان و جنون و جنایت از یک ریشه اند. و هیچ کس همچون ابلیس باطن انسان را نمی شناسد زیرا هزاران سال است که در باطن مردمان همزیستی کرده است و بقول قرآن در مال و جان و اولاد و همسر و آرمانهایشان شریک شده است. (اسراء۶۴)- پس آدمی را از خودش هم بهتر می شناسد و بقول سخنی از رسول اکرم پیوسته در حریم قلوب مردمان در انتظار است و در خونشان جاریست و اینست که نخستین مراحل معرفت نفس و خودشناسی ذهنی و قلبی سراسر جز شیطان شناسی نیست. زیرا که نفس ناطقه و شعور و قلوب آدمی بواسطه شیاطین محاصره و مصادره شده است و اینست که انسان را تا این اندازه از خودش دور و بیگانه ساخته است و بلکه خلیفه انسان شده است. (کهف۵۰)- یعنی انسان را از مقام خلافت اللهی خلع نموده و خلیفه شیطان کرده است.

شیطان در واقعه خلق جدید انسان حضور داشته و از همه آثار این آفرینش جدید خطوطی برداشته و به تقلید از آن پرداخته و خود را عین انسان ساخته است و به همین دلیل است که در قرآن کریم سخن از شیطان انسی است یعنی شیطان توانسته تا این حدّ شبیه انسان شود تا عین او گردد تا بتواند او را ساقط کند در صورت و هویت دوست و ناجی. و این همان معنای دجّال است. و اینست که بخصوص امروزه معرفت نفس کار هر کسی نیست زیرا با چه قدرت و شهامتی می توان با خود روبرو شد و خود را یک شیطان یافت که بر جای انسان نشسته است و می گوید من، تو هستم و تو، جز من نیستی. و لذا جز به نور هدایت و حمایت و رحمت و معرفت اولیای الهی نمی توان در راه معرفت نفس و شیطان شناسی گامی برداشت و در غیر اینصورت حاصلش همین مکاتب جدید عرفانی موجود در بازار است که همگی عملاً شیطان پرستی پیشه کرده اند که حاصل خودپرستی انسان است آنگاه که شیطان بر جای خود انسان نشسته باشد: "هر که مرید خود شد بنده شیطان گشته است." قرآن کریم-

پس اگر شیطان بر تخت سلطنت "خود"ی از انسان مستقر است که پرستیده می شود پس چگونه می توان شیطان را از این جایگاه وجودی خود بیرون راند؟ بایستی این تخت سلطنت خود و خودپرستی خود را از او گرفت چگونه؟ اطاعت بی چون و چرا از اولیای خدا! یعنی اطاعت و پرستش نکردن "خود"! مریدی خود نکردن! و این علاجی جز اطاعت محض از یک ولی خدا ندارد! زیرا انسان یا خلیفه خداست یا خلیفه ابلیس و یا خلیفه خلیفه خدا و یا خلیفه خلیفه ابلیس (شیطان)! وجز این نیست!

پس ذات ابلیس همان "خود" و خودپرستی و انانیّت است در مقابل خلیفه خدا یعنی کسی که آدم دوران است و یا وارث آدم (امام) و انانیت ابلیس در مقابل خدا نیست بلکه در قبال خلیفه خداست وگرنه ابلیس تا قبل از خلق جدید آدم بعنوان خلیفه خدا، با خدا هیچ مشکلی نداشت و ملک مقرّب بود!

در حقیقت انانیت و شیطنت و کفر ابلیس حاصل سجده نکردن صورت انسانی خداوند است یعنی حضرت آدم که خلیفه خدا بود. یعنی ابلیس تا قبل از آن عابد و پرستنده خدای غیبی بود که نور محض بود که هیچ جلال و جمالی نداشت پس کفر ابلیس در قبال ظهور انسانی خداوند است پس ذات ابلیسی تماماً مخلوق انکار امام و امامت است آنهم امامی زنده و آشکار نه امامی مرده وغایب. زیرا امام غایب نیز با خدای غایب فرقی ندارد. به همین دلیل در فرهنگ شیعه به کسی مؤمن گویند که تحت ولایت و ارادت امامی حیّ و حاضر باشد که درغیر اینصورت هنوز کافر است یا مشرک و لاجرم در سیطره شیطان است.

پس شیطان شناسی و امام شناسی دو روی کل معرفت بشری درباره حق است و خداشناسی. و این دو بدون یکدیگر ممکن نیست پس دو روی خودشناسی است که انسان را به خدایش میرساند خدای غایب و عدمی که سخنگو و بانیش ابلیس است و خدای وجودی و جمالی که سخنگو و بانیش امام است.

در حقیقت قبل از خلقت آدم بزرگترین سخنگوی خدای غایب همان ابلیس بود و لذا با آفرینش آدم، مقامش در خطر افتاد و به عداوت با آدم پرداخت و همچنان حامی و سخنگوی خدای غایب باقی ماند و همه را دعوت به چنین خدائی می کند یعنی خدای غایب و بسیار دور و دست نیافتنی: "بدان که کافران خداوند را از جای بسیار دور می خوانند پس چگونه ایمان آورند." قرآن- و ابلیس پیامبر این کافران است یعنی پیامبر خدای غیبی آسمانها. و از آنجا که دیگر چنین خدائی وجود ندارد و خداوند فقط از وجود امامانش شناخته و پرستیده می شود لذا خدای ابلیس و همه باورها و وعده های چنین خدائی هم دروغ است. و بدینگونه است که اصلاً موجودیت ابلیس هم تماماً دروغین است و لذا ابلیس شناسی جز دروغ شناسی نیست. و بیهوده نیست که در قرآن و روایات شیعی، ایمان آدمی فقط دو دشمن دارد یعنی شیطان و دروغگوئی که ظاهر و باطن امری واحد است زیرا شیطان تماماً دروغ است و هر دروغی هم شیطانی است.

پس اینک به یقین باید گفت که شیطان هیچ وجودی ندارد و چیزی جز دروغها و توهمات و خرافات و ریاکاریهای بشر نیست. زیرا ابلیس با کفرش و جدالش با خدای رحمان ملعون گردید یعنی از قلمرو وجود بیرون انداخته شد و در درک اسفل که قلمرو نابودی است تبعید شد. پس فقط انسانهائی به او می رسند که بواسطه کفرشان در این قلمرو ساقط شده باشند و یا اهل ایمانی که بواسطه شرکشان مورد امتحان الهی قرار می گیرند و خداوند شیطان را بسراغشان می فرستد تا تکلیف ایمان خود را روشن کنند: "شیطان بر مردم هیچ تسلطی نداشت پس هدف از آزادی شیطان در وسوسه هایش بسوی مردم اینست که مؤمنان از غیر مؤمنان شناخته شوند." سبأ۲۱-

پس ابلیس هیچ وجودی ندارد درست به همین دلیل مقیم در عدمیت انسان است یعنی منیّت انسان. "بدانید که شیطان جز غرور و فریب نیست." قرآن کریم- پس هر که اراده کرد که دروغی بگوید و خود را بفریبد شیطان خود را پدید و احضار نموده است.

هر معنا، مفهوم، باور و صفتی در آدمی اعم از نیک و بد در جهان هستی دارای ملکه و موجودیتی واقعی است و بعکس نیز هر موجودی در هفت زمین و آسمان در نفس انسان دارای اثر و اصالتی است. این همان مصداق کلام مشهور امام علی(ع) است که انسان را جهان صغیر و عالم هستی را انسان کبیر خوانده است. ملکه شرارتها و کفرانها و شقاوت آدمی در جهان بیرون همان ابلیس و شیاطین هستند پس آدمی بمیزانی که این صفات و امیال ناحق را در خود می پرورد و به فعل می آورد شیاطین را هم بخود می خواند و بر گرد خود جمع می کند. "به دلیل گناهانی که در گذشته مرتکب شده بودند شیطان بسراغشان رفت و گمراهشان ساخت." آل عمران۱۵۵-

اگر جهان هستی برای انسان آفریده شده و در تسخیر وجود اوست پس شیطان را هم بایستی معلول و مخلوق معنوی انسان دانست. و از آنجائی که انسان از عدم آفریده شده است پس هنوز آن ظلمت عدمی را با خود دارد که سرمنشأ همه کفرانهایش در قبال وجود است و شیطان هم مخلوق و معلول این عدمیت ذاتی انسان در جهان است و لذا میفرماید: "شیطان را بر انسان هیچ سلطه ای نبود و فقط به انسان وعده و توصیه مینمود." سبأ۲۱- پس در حقیقت به لحاظ معنوی باید گفت که این انسان بود که ابلیس را که ملک مقرب خداوند بود به وسوسه کفر کشاند و شیطانی رجیم کرد. و "شیطان" در لغت نیز به معنای طرد شدگی، جدا افتادگی و دوری است. و این علت انتقامجوئی شیطان از انسان است. یعنی ظلمت و عدمیت موجود در نهاد انسان بود که ابلیس را به تردید و انکار کشاند و نتوانست آدم را سجده کند زیرا او را موجودی کامل نیافت. در حقیقت ابلیس فقط نظر بر این ظلمت و عدمیت ذات آدمی نمود و قضاوت کرد و لذا این بدبینی به معنای حقیقی کلمه به جان ابلیس افتاد و او را مظهر عدمیت و ظلمت آدمی ساخت. هر که فقط بدی را ببیند بد می شود. و لذا شیطان مظهر بدی و بدبینی و تهمت و قضاوت ناحق است و فقط درعطش عدم و نابودگری است و همواره نیمه خالی لیوان را می بیند! و لذا اسوه نومیدی نیز هست همانطور که ابلیس در لغت از ریشه "بلس" به معنای یأس است.

ابلیس "بقیةالعدم" در عالم وجود است همانطور که آدم(ع) و خلیفه خدا(امام) هم بقیةالله است. ولی ابلیس بدلیل حضورش در عالم وجود در سیطره نور ظهور خداوند و صفات وجودش دارای اقتداری ضد وجودی گشته است و بواسطه بنی آدم به تخریب و تباهی و نابودگری در عالم وجود می پردازد ولی به دست و اراده انسان! یعنی نخست انسان را می فریبد و به عدمیت می کشاند و سپس به دست چنین انسانهائی به تخریب و تبدیل آفرینش و مخلوقات جهان می پردازد که مهمترین عرصه این تخریب و تباهی در عالم وجود همانا صنعت و تکنولوژی است که بدست و اراده بشری پدید آورده است: "آنهائی که شیطان را بجای خداوند به ولایت بر خود برگزیده اند آفرینش الهی را تبدیل می کنند و تخریب آشکاری را مرتکب می شوند." نساء۱۱۹- بنابراین نبرد نهائی و کامل این بقیة العدم (ابلیس) در عالم وجود و در بشریت در رابطه با بقیةالله (امام) است در آخرالزمان! و این نبرد بین وجود و عدم است یا نبرد بین حامیان ظهور وغیب الهی! که امام اسوه ظهور الهی است و ابلیس هم اسوه غیب و عدم! بقیةالعدم و بقیةالوجود! که دجّال بعنوان انسانی که خلیفه کامل ابلیس شده و بقیةالابلیس در جهان بشریت گشته در نقطه مقابل امام زمان قرار دارد که بقیةالله است.

۲- شیطانِ قلمرو ادراک بشری

درک کردن یعنی دریافت کردن! پس ادراک بشری قلمرو دریافت وجود و وجودیابی است. حواس، اندیشه (ذهن) و دل سه کانون اصلی درک و دریافت وجود هستند پس این کانونها مهمترین اهداف تهاجم بقیةالعدم یعنی ابلیس میباشند تا انسان را از دریافت وجود الهی محروم سازند تا به بقیةالله نرسد و از پیروان بقیةالعدم گردد. پس ابلیس بهمراه لشکریان انس و جن خود به کانونهای ادراک بشری نفوذ می کند تا آنها را از کار بیندازد و بلکه واژگونه و عدم پرست سازد یعنی به حواس پنجگانه و لایه های ذهن و احساسات آدمی راه مییابد. بر شنوائی و بینائی و لامسه و چشائی و بویائی و تفکر و شعور و عواطف و تعلقات قلبی انسان راه می یابد و در آنها دخل و تصرف می کند و بذرهای عدم می کارد! چگونه؟

"ای مردم از غذاهای حلال و پاک هر آنچه بر زمین است تغذیه کنید و از آثار شیطان پیروی نکنید زیرا او دشمن مبین شماست." بقره۱۶۸-

خصم مبین که از معروفترین صفت شیطان برای انسان است درست در نقطه مقابل "امام مبین" قرار دارد که در ترجمه ها به دشمن آشکار و امام آشکار تعبیر شده است در حالیکه معنای لغوی "مبین" چنین نیست و بلکه مبین از بیّن و بیان است: دشمنی که همواره سخن می گوید و بیان می کند و دارای منطق و استدلال و رهنمود و توصیه است و امامی هم که بیانگر حقایق و اسرار است یکی به دشمنی و جهت گمراه سازی و نابودگری و دیگری جهت دوستی و هدایت و سعادت سخن می گوید. و منطق و گویائی و بیانگری شیطان در همه حواس و شعور و احساسات بشری دخیل و همراه می شود به وقت خوردن و چشیدن غذاها، به وقت بوئیدن و به وقت شنیدن، دیدن و لمس کردن و نیز بهمراه اندیشه گری و عواطف و تعلقات قلبی بشر!

خطوات شیطان که در قرآن کریم مکرراً ذکر شده همان القائات معنوی و منطقی و استدلالی شیطان در قلمرو ادراک حسی و عقلی و قلبی است و بدینگونه در هر حس و ادراک و فکری از خودش آثاری بر جای می نهد و دخالت میکند. و این همان دعوتها و توصیه های شیطانی در هر امر و رابطه و درکی از بشر است. "شیطان اعمال زشت آنها را در دیدگانشان زیبا می نماید." محمد۲۵- پس در نظر و مشاهدات بشری دخالت می کند و چه بسا موجب تصویرها و تصورات کاذب و خلاف واقع در نگاه آدمی می شود و توهمات تصویری ایجاد می کند که امر زشتی را زیبا می کند و امر بر حق و زیبائی را هم زشت می نماید: "کسانی که بعد از روشن شدن حق باز هم اکراه نمودند شیطان اعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا می نماید." محمد۲۵- پس در دیدن حق هم تصورات ناهنجار و زشتی در نگاه آدمی القاء می کند تا حق را زشت ببیند و سپس زشتی های اعمالشان را هم زیباسازی می کند. ولی این زشت نمائی و زیبانمائی کاذب و مصنوعی تماماً از طریق بیان و استدلال و منطق و چون و چراهای شیطانی است در گوش آدمی! و لذا همواره در قرآن سخن از نجواهای شیطان است: "از خدا و رسول اطاعت کنید تا شما را از نجواهای شیطان برهانند... نجواهای شیطان مؤمنان را غمگین و مأیوس می سازد..." مجادله۱۰-

نجواهای شیطان مؤثرترین روش مداخله شیطان در عقل و اراده و فعل بشر است زیرا منطق و معنویت و فهم بشر را تحت تأثیرش قرار می دهد و به همین طریق همه ارکان و اعضا و فعالیتهای مادی و معنوی بشر را به تحریف و فساد و گمراهی می کشد. یعنی نطق شیطان خطرناکترین روش مداخله شیطان در نفس انسان است که نفس ناطقه را مسخ می کند و کانون ادراک و تصمیم گیری را تحت سلطه خودش می آورد و انسان را مرید خود می سازد تا آنجا که شیطان کل نفس ناطقه را تسخیر میکند و بر جای آن مستقر می گردد و خلیفه انسان میشود."و شیطان جانشینان بدی برای ظالمان است." کهف۵۰- و فقط در اطاعت از امام مبین است که می توان از سیطره شیطان مبین نجات یافت یعنی از بیان ومنطق و عقل شیطانی پناه برد به بیان و منطق و عقل امام که خلیفه خداست. زیرا گاه نجواهای شیطان چنان بر کل اندیشه و ذهن بشر حاکم می شود که همه افکارش را تحریف می سازد: "ابلیس همه ذهن و گمانها و تردیدهایشان را برایشان راست جلوه داد و همه مرید او گشتند جز اندکی از مؤمنان." سبأ۲۰-

این نجواها و درگوشی حرف زدن شیطان با انسان در یکایک حواس پنجگانه و تفکرات و عواطف دخیل می شود و اراده آدمی را در هر امر و انتخابی بخدمت خود می گیرد و او را مرید می سازد و از لشکریان شیطان می کند و

حزب شیطان! "شیطان بر آنان مسلط شد و یاد خدا را بکلی از آنها زائل نمود آنها حزب شیطانند و حزب شیطان همواره زیانکار است." مجادله۱۹-

اهل معرفت نفس در مراقبه اش بوضوح این نجواها و گفتگوها و مجادلات شیطان را در گوش خود، در ذهن و بلکه دل خود درک می کند. ولی آنگاه که شیطان بر دل و ذهن مسلط گردد دیگر جز صدا و منطق شیطان در عواطف و ذهن آدمی نیست و چنین انسانی از لشکریان شیطان و حزب او گشته است و خلیفه شیطان است.

انسان یا بواسطه الهام و ذکر و وحی باطنی می اندیشد و تصمیم میگیرد که او امام است. و یا بواسطه کلام و امر امامش می اندیشد و عمل میکند که او مؤمن است. و در غیر اینصورت بواسطه نجواها و آموزه های شیطان میاندیشد و عمل میکند که او از لشکریان و حزب شیطان است.

آدمی اگر با خود مراقبه و تأمل و نظری داشته باشد بوضوح می بیند و می شنود که دائماً گفتگوها و نجواهائی در گوش او و در اندیشه و دلش در جریان است که یا الهام الهی است یا الهام و کلام و حکمت امام است و در غیر اینصورت آموزه های شیطان است. ولی آیا میزان تشخیص کدامست؟ آخرین و محکمترین میزان تشخیص همان اعمالی است که از انسان بروز می کند. و میزان عمل حق جز دین خدا و شریعت محمدی و عترت علوی نیست که در آن هیچ تردیدی نیست و از محکمات است.

کسی که افکار و عواطف خود را زیبا و بر حق می داند ولی اعمال و گفتارش موجب خسران و رسوائی و ذلّت و فساد است پس باید بداند که فکر و ذکرش هم از شیطان است زیرا در قرآن کریم این نشانه ها بارز شده است که شیطان موجب رسوائی و خسران و هلاکت و جنون می گردد. و امروزه فقط ذاکران حق هستند که قلوبشان به یاد خدا دائم الذکر است که از وسوسه ها و تصرفات شیطانی مصون هستند و مابقی اگر تحت اراده و اطاعت امامی حیّ نباشند بی تردید در تصرف شیطان قرار می گیرند: "هر کسی از یاد خدا رویگردان باشد شیطان را بسراغش میفرستیم تا همراه او باشد." زخرف۳۳- یعنی آدمی یا در معیّت خدا یا ولی خداست و یا در معیّت شیطان است.

شیطان از طریق نجواها و پچ پچ هایش در گوش آدمی بتدریج بر ذهن و سپس دل آدمی رسوخ می کند و عین عقل و عاطفه انسان می شود و به جای انسان می اندیشد و احساس می کند و انسان او را عین خود می یابد و این مقام خلیفه شیطان شدن است. و این پیروزی شیطان بر انسانی است که قرار بود خلیفه خدا باشد!

بمیزانی که اندیشه و دل آدمی راکد و تنبل و غیر خلاق است به تصرّف شیطان درمی آید زیرا از احاطه تفکر و خلاقیت عاطفی صاحبش خارج و معطل است یعنی بی صاحب است. "خداوند القای شیطان را امتحانی قرار داده از برای قلوبی که شقی و سنگ هستند." حج۵۳- ذهن زنده و خلاق دائماً در حال تولید تفکرات و حقایق نوینی است و دل زنده هم دائماً انقلابی است زیرا مشغول ذکر خداست و نو به نو می شود پس شیطان را امکان دخالت در آن نیست زیرا صاحب دارد. پس تنبلی جسم و روان و دل آدمی مهمترین عنصر جاذبه شیطان است. زیرا ذهن و دلی که خلاق نیست در واقع بی صاحب رها شده و به سرقت می رود.

شیطان در انسان نابودگری می کند یعنی یافته های عالم وجود را در او تحریف و مسخ و نابود می کند و بتدریج اعضای حسی و ذهن و دل را هم نابود می کند یعنی از کار و خلاقیت و ادراک می اندازد. یعنی چشم و گوش و ذائقه و شامه بتدریج کرخت می شوند و ذهن تنبل و راکد می شود و دل هم سنگ و بی عاطفه و بی تفاوت می شود و این نابودی وجود است و از کار افتادن کارگاه خلقت و وجودیابی در بشر! و امروزه در همه جا شاهد این وضعیت هستیم: "کورند و کرند و لالند و تعقلی ندارند..." قرآن کریم!

و اما برخی از فعالیتهای حسی و ذهنی و قلبی در بشر فقط قلمروهای جذب القائات و اراده شیطان هستند که از گناهان بزرگ محسوب شده اند که علت کبیره بودن این گناهان همین است که شاهراه رسوخ شیطان در بشرند مثل گوش دادن پنهانی (تجسس) و یا چشم چرانی (هیزی و تجسس نگاه)،غیبت و تهمت ناحق، چشیدن و بوئیدن غذاهای دزدی و ربائی و محرّمات، دروغگوئی، زنا و قمار و خمر و شرط بندی و امثالهم که جملگی در قرآن کریم موسوم به اعمال شیطان هستند و پلیدند (مائده۹۰)- که ارتکاب برخی از این گناهان کبیره به آنی موجب زائل گشتن ایمان در دل می شود مثل دروغگوئی و تهمت زدن به مؤمنان! و دلی که کافر شد خانه شیطان می گردد.

این گناهان کبیره از معروفترین خطوات شیطان در جوامع بشری هستند که ارتکاب به آنها به آنی موجب رسوخ شیطان در انسان می گردد و عقل و دل به تصرف درمی آید. پس گناه بودن و کبیره بودن برخی از گناهان به این

دلیل است که وجود آدمی از دست می رود و نابود می شود زیرا شیطان بقیةالعدم است و در هر کسی وارد شود او را به نابودی می کشاند.

زیرا آنچه که به انسان وجود الهی می بخشد و او را به مقام خلافت اللهی می رساند احکام دین خداست که بواسطه انبیای الهی بسوی مردم آمده است و معروف به اخلاق الله است در درجات شریعت و طریقت و واجبات و محرمات و مستحبات! پس هر که حرامی را حلال سازد در واقع وجود را به عدم افکنده است و خودش را تخریب و هلاک کرده است و از این راه شیطان را بر خود وارد کرده و وجود الهی خود را تحویل دشمن وجودش داده است که بر خدای رحمان و رحمت مطلقه الهی کافر و یاغی است. "ابلیس به خدای رحمان کافر و یاغی شد." قرآن-

و می دانیم که هسته مرکزی وجودیابی انسان نفس ناطقه و عقل است و شیطان هم دقیقاً بر همین قلمرو رخنه میکند تا آنرا تحریف و تخریب کند یعنی قدرت منطق و تعقل و ادراک بشر را، از طریق نجواها، توصیه ها، شعارها و آرزوها و وعده های دور و درازش!

و از میان همه آموزه های شیطانی هیچیک مخربتر از القای آرزوهای دنیوی و آرمانهای مادی نیست که کل حواس و هوش و عقل و احساس بشر را بطور مادام العمر در سیطره ظلمت دهر قرار میدهد و دانستیم که سلطان ظلمات دهرپرستی هم ابلیس است که یک پایش در گذشته و پای دیگرش در آینده است و لذا حواس و هوش بشر را از واقعیت الساعه و جاری غافل و کور و کر و احمق می سازد و از حیات و هستی حیّ و قیومی خداوند محروم مینماید و این هلاکت کامل است. و لذا در قرآن کریم القای آرزوهای دور و دراز از مکررترین دسیسه های شیطان در انسان است که در دهها آیات ذکر شده است. و بدینگونه است که انسان مرید کامل شیطان می گردد و کلیه حواس و هوش و دلش به تسخیر شیطان درمی آید در سمت تحقق آرزوهائی که تا دم مرگ تعقیب می شود و سرابی بیش نیست. از این بابت حتی انبیای الهی نیز در خطر ابتلاء بوده اند هر چند که آرزوهای پیامبران جملگی معنوی و در جهت رشد و هدایت مردم بوده است ولی بهرحال آرزوهائی در ظرف این دنیا بوده است که موجب غفلت و نسیان از ذکر و حضور و امر خداوند است و اگر عصمت ویژه الهی درباره پیامبران نمی بود آنها هم هلاک می شدند. (حج۵۲)- پس فرق نمی کند که ماهیت آرزو و آرمانها چه باشد حتی آرمانشهرهای معنوی و اجتماعی در تاریخ بشر هم زمینه بروز اشد طاغوتها و ستمها بر روی زمین بوده است مثل مدینه فاضله کمونیستی و لیبرالیستی و حتی مذهبی و اسلامی! زیرا امر خدا الساعه و آنی و حضوری است و آنچه که انسان را از اکنونیت الهی غافل سازد موجب خسران و تسخیر شیطان در بشر است: "هشدار که آرزوها بزرگترین دامهای شیطانند." علی(ع) ! "ای مؤمنان خدای حیّ و قیوم را بپرستید." قرآن- یعنی خدای "حال" را بپرستید نه خدای گذشته و آینده را! زیرا گذشته گرائی و آینده پرستی دو قلمرو سلطنت ابلیس است تحت هرعنوانی که باشد. زیرا این هر دو به معنای نژادپرستی است که قدمت پرستی، پرستش آباء و اجداد است و آرمان پرستی هم پرستش فرزندان است. "آنانکه یاد خدای را فراموش کردند شیطان را بسراغشان فرستادیم تا همواره با آنها باشد." زخرف۳۶- و یاد خدا یعنی حضور در اکنونیت حیّ و قیومی پروردگار!

و شیطان از درب همه حواس پنجگانه آدمی می تواند بر نفس ناطقه و دل انسان وارد شود و او را تسخیر کند که جامعترین و کاملترین حواسها همان حس لامسه است که نزدیکترین نوع رابطه انسان با جهان است که اشد این لمس ها در رابطه با جنس مخالف ممکن می شود که همه سائر حواس و هوش و دل را هم به تمام و کمال دخیل میسازد اگر این لمسی ناحق و باطل و زنائی باشد. و لذا خداوند مادینه پرستی (زن پرستی و عورت پرستی) را قهارترین قلمرو رسوخ شیطان در انسان خوانده است که انسان را به پرستش شیطان می کشاند: "کسانیکه مادینگی را مریدی می کنند به پرستش شیطان سرکش و ویرانگر در می آیند." نساء۱۱۷- که خداوند این واقعه را شدیدترین نوع شرک و ستم خوانده است. و لذا شاهدیم که امروزه مکاتب شیطان پرستی جملگی عورت پرستان و سکس پرستان و منحرفین و دیوانگان جنسی هستند که کل وجودشان بهمراه همه ارکان و اعضای ادراکی و وجدانی وعقلی و عاطفی و حسی آنان به تصرف شیطان درآمده است و براستی خلفاء و اولیای شیطان شده و بلکه عین شیطان گشته اند یعنی شیطان در صورت انسان! و این عاقبت لمس شیطان است یعنی انسانی که به دام عورت پرستی و سکس پرستی افتاده است دائماً در آغوش شیطان است و بواسطه شیطان لمس میشود. و از این لمس شیطانی انواع امراض مهلک و حیرت آور عصر جدید رخ نموده است که در تاریخ کم سابقه است. همه امراض نابود کننده سیستم ایمنی بدن انسان مولود لمس و همآغوشی با شیطان است مثل هپاتیت، ایدز، ابولار و غیره! زیرا وقتی انسانی با شیطان هماغوش شد کل روح رحمت و ایمان و امنیت وجودش نابود میشود و در مهلکه عدمیت می افتد زیرا ابلیس بقیةالعدم در عالم وجود است. یعنی مصونیتش در قبال عدم از بین میرود! لمس و هماغوشی شیطان یعنی هماغوشی وجود و عدم! سقوط وجود در آغوش عدم! سقوط نور در ظلمات! و این به لحاظ منطقی همان واقعه واژگونسالاری مفاهیم و عقول و ادراک و هوش و حواس بشر است. حال بهتر می توان درک کرد که چرا این نوع آدمها بسرعت بسوی انواع مخدرات و خودکشی ها و جنایات و آدمخواری می روند زیرا دچار ادراک ضد ادراکی شده اند و فهم ضد

فهم! یعنی همه کانونها و ارکان دریافت وجودشان، ضد وجود و عدم پرست می شود زیرا ابلیس حضور عدم در عالم وجود است! و لذا شاهد شنوائی ضد شنوائی و بینائی ضد بینائی، بویائی ضد بویائی، چشائی ضد چشائی، لمس ضد لمس، عاطفه ضد عاطفه و عقل ضد عقل در سراسر جهان هستیم و اینان لشکریان و حزب شیطان هستند که در خسرانی فزاینده بسر می برند در سراشیبی نابودی بدست و اراده خود! خودی که عین شیطان شده و خلیفه شیطان است. این هماغوشی با شیطان، ای کاش منجر به تعطیلی کامل حواس و هوش گردد بلکه هوش و حواس دچار ادراکی واژگونه می شود یعنی گوش کاملاً کر نیست بلکه هر سخنی را وارونه می یابد و چشم هم هر سیما و صورتی را معکوس میبیند و... . این همان واژگونی در دوزخ است: "بدانید که تبهکاران واژگونه اند." قرآن کریم! یعنی ضد وجودند و ضد ارزشهای حیاتی انسان زیست می کنند. و این وضعِ اکثریت مردمان متمدن است که در شهرهای بزرگ صنعتی زندگی می کنند که همه ملاکها و ارزشهایشان معکوسَ است و لذا کل طبیعت محیط زیست خود را هم به یاری شیطان تبدیل می کنند و هیچ چیز طبیعی را برنمی تابند و از آن زجر می برند و همه چیزها بایستی صنعتی و نفتی و لیزری و نانوئی و اتمی و الکترونیکی باشد. "آنانکه شیطان را بجای خداوند، ولی و صاحب خود ساخته اند مخلوقات الهی را تبدیل و تخریب و فسادی آشکار می کنند." نساء۱۱۹-

"شیطان کسانی را که قبلاً مرتکب گناهان زیادی شده بودند به گمراهی میکشاند." آل عمران۱۵۵- یعنی قبلاً بواسطه ارتکاب گناهان دچار واژگونسازی هوش و حواس شده و لذا آماده پذیرش شیطان بودند به لحاظ ماهیت ادراک و منطق! زیرا شیطان رسالتی جز واژگونسالاری هوش و منطق انسان ندارد: "آنکه بدی کرد واژگون شد." قرآن! و این واژگونی ادراک حسی و منطقی و عاطفی است که خوب را بد می یابند، زیبا را زشت ، درست را نادرست، باید را نباید، رحمت را اهانت و محبت را شقاوت و بعکس! شیطان هر معنا و منطق و احساس و ادراک وارونه و نادرستی را در انسان تثبیت و دائمی کرده و تبدیل به یک نظام ارزشی ضد ارزش می سازد تا به آن فخر کند و این همان خلافت شیطان در انسان است و پیدایش ایدئولوژی شیطانی از انسان که قلمرو ظهور دجالیت می باشد. یعنی شیطان، واژگونسازی ارزشی در بشر را تبدیل به واژگونسالاری میکند یعنی بدیها را لباس خوبی و مقدس میپوشاند که چندین آیه در این باب در کتاب خدا آمده است.

شیطان متخصص واژگونسازی و واژگونسالاری وجدان بشر است چرا که "وجدان" همان وجود-دان است به دو معنای دانای وجود و خانه وجود! و هر دو یکی است. پس شیطان متخصص واژگونسازی دانائی و عقل است زیرا نخستین نور وجود که آفرینش را برپا ساخت نور عقل بود که ذات محمدی داشت. پس واژگونسازی عقل همان نابودی وجود است وجودی که کمالش در محمد و آل محمد است که نور عقل کل عالمند. و لذا بزرگترین و مستحکمترین دژ امنیت وجود در آخرالزمان همان نور عقل محمدی و امام مبین است. پس ابلیس هم در آخرالزمان تمام تلاش خود را در واژگونسازی عقل و عرفان و شریعت محمدی بکار می گیرد تا از آن بزرگترین دجالیت را پدید آورد و لذا دجّال آخرالزمان دارای ساختار و منطق و کلمات و استدلال و قول و اعتقاداتی بظاهر اسلامی و محمدی است و در این لباس است که واژگونسالاری را تبیین و تقدیس می کند و اسلام و امامت ضد محمدی بنا می سازد: شریعت ضد شریعت و عرفان ضد عرفان!

دو نوع و ماهیت ادراک در بشر ممکن است: درک اعلی و درک اسفل! یعنی ادراکی که روی به اعلائیت و تعالی دارد و ادراکی که روی به پستی و ظلمت و ثقل و انحطاط دارد! ادراکی که در سمت وجه الله و امام مبین است و ادراکی که در سمت ابلیس و بقیةالعدم است. مجموعه هوش و حواس و احساسات و عقولی که آدمی را به وجود الهی ملحق می سازد و مجموعه ادراکی که آدمی را ملحق به ابلیس و ظلمت عدمی می کند که در آنجا (درک اسفل) نه هستند و نه نیستند نه زنده اند و نه مرده، نه میمانند و نه می روند. (قرآن کریم)- یعنی نابودی مطلق رخ نمیدهد زیرا که بقول الهی "رحمت خداوند همه چیزها را فرا گرفته است" از جمله خود ابلیس و درک اسفل و دوزخ و دوزخیان را! "و اگر رحمت خدا بسویتان نمی آمد احدی از شما پاک نمی شد." نور۲۱- یعنی هیچکس از ظلمت عدم رها نمی شد و همه نابود می شدند. یعنی همین که آدمی در دوزخ، عذابها را احساس می کند و در درک اسفل، نابودگیهایش را فهم می کند مانع نابودیش می گردد. یعنی این عذابها اجازه نمی دهد در درک اسفل همه در ظلمات نابود شوند و حتی ندانند که نابود شده اند. پس دوزخ عذابها آخرین و کاملترین رحمت خدا بر کافران و تبهکاران است. این عذابها، آخرین پرتو خودآگاهی بر کافران است و کسی که حداقل احاطه و آگاهی بر خود و گناهان و دوزخش را ندارد نابود است: "هر که خود را نشناخت و قدر خود را ندانست نابود است." علی(ع) ! چه قدر بهشتی و اعلائی باشد و چه دوزخی و اسفلی! آدمی یا به یاد نور و نعمات و برکات و هدایت الهی دارای خودآئی و وجود میشود و یا به یاد عذابهای الهی! و لذا می فرماید: "کافران در دوزخ ایمان می آورند ولی این ایمان از آنها رفع عذاب نمی کند." قرآن- در هر دو حالت یاد خداست که وجودبخش است یاد نوری و یاد ناری! حیات نوری و حیات ناری! و این از رحمت خدا بر دوزخیان است که می بینند و می فهمند که با اینهمه عذابهای نابودگر هنوز هم هستی دارند و نابود نمی شوند. این رحمت همان نور خودآگاهی است: "هر که در این اندیشه باشد که کیست و از کجا آمده

و به کجا می رود مشمول رحمت خداست." رسول اکرم(ص)- این نور رحمت خودآئی بالاخره شامل حال خود ابلیس هم می شود چرا که بواسطه لعنت الهی تا قیامت، مدنظر خدا قرار گرفته است. و لذا آخرین موجودی که بقیةالعدم است و بالاخره بواسطه محمد و آل محمد شفاعت می شود و وجود می یابد، خود ابلیس و شیاطین هستند و بدینگونه جهان هستی به وجود مطلقه الهی تعالی می یابد و کلمةالله به کمال ظهور و بروزش در عالم و آدمیان می رسد و دیگر هیچ ظلمت وعدمیتی نیست: "و در آنروز هر چه در زمین و آسمان است دگرگون شده و ظهور خدائی مییابند." قرآن- و این آفرینش کامل و مطلقه به نور رحمت مطلقه محمد و آل محمد است و شفاعتشان حتی درباره دشمنان و قاتلان خود و همه شیاطین دورانها! و این تحول کامله عدم به وجود است و ظلمت به نور علی نور! و ظهور جمال عقل کل الهی از انسان و بالاخره سجده ابلیس برای انسان که همان سجده باقی مانده عدم (بقیةالعدم) است بر ظهور وجود خداوند عالمیان از انسان کامل و امام مطلق! و بدینگونه است که آدمی به چشم و گوش و شامّه و هوش و دل و دستی نائل می آید که خدای را می شنود و می بیند و می بوید و می فهمد و کل دل و جانش را عرش حضورش میسازد و صاحب وجود کل می گردد به عقل کل و به شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی و لمس و احساس کل و ادراک کل و کامل بهمراه سجده ابلیس بر این ظهور کل وجود خدا از انسان!

ابلیس شناسی تنها قلمرو عدم شناسی است زیرا عدم از آنجا که عدم است قابل شناخت هم نیست زیرا آنچه که وجودی آشکار ندارد چگونه قابل درک باشد. ولی ابلیس موجودی مقرّب درگاه حق بود که با انکار و عداوتش با ظهور کامل وجود خداوند دچار عدمیت شد چرا که خود ابلیس هم هنوز موجودیتی کامل نیافته بود همچون سائر مخلوقات الهی. یعنی با ظهور آدم خلیفه خداست که جهان هستی امکان وجود کامل الهی می یابد و لذا قیامت کبرا هم محصول کاملترین ظهور کمال الهی از انسان کامل و امام مطلق است. و لذا ابلیس در سجده بر آدم خلیفه خدا امکان وجود کامل داشت که با کفر و انکارش این امکان را از دست داد و بلکه موجودیت ناقص قبلی خود را هم از دست داد و به درک اسفل که قلمرو نابود شدن است دچار گردید و مهد نبرد با وجود و نابودگری در جهان شد. پس ما عدم و عدمیت را در نبرد با وجود می توانیم درک کنیم که از ابلیس و پیروانش بروز می کند. و کاملترین درک و تجربه وجودی از عدم وقتی ممکن می شود که شیطان به حریم قلب آدمی راه یابد و نابودگریش را به این حریم بکشاند. و در چنین وضعیتی است که آدمی دست به نابودگری جهان و جهانیان میزند و خود نیز به انواع مخدرات و خودکشیها دست می زند تا از عذاب نابود شدن نجات یابد. یعنی نابود شدن و نابودگری بسیار هولناکتر از خود نابودی و عدم است. زیرا آنکسی که نیست عذابی هم ندارد. پس عذاب حاصل از نابودگری و عدم گرائی که پیروان ابلیس دچارش می شوند بیش از آنکه به شناخت نابودی منجر شود دال بر عظمت و قدرت وجود است که هیچکس نمیتواند نابودش کند. محال بودن عدمیت و نابودی بزرگترین شناخت ناشی از شیطنت و شیطان شناسی است. سرمدیت و لایزال بودن وجود آدمی بزرگترین دستاورد عرفانی ناشی از شیطان شناسی است. و همین حقیقت جاودانه وجود است که ابلیس و پیروانش را تا سرحد بی نهایت ویرانگری و تباهی و جنون و جنایت می کشاند و از نابودگری ابلیس و لشکریانش هم نوعی جاودانگی ویرانگر به نمایش می گذارد و عدمیت را هم ابدی می سازد: عدم جاوید! معنای دوزخ ابدی وعذاب ابدی در قرآن هم حاصل این ادراک مذکور است. یعنی آدمی یا در تسلیم و تصدیق وجود الهی به سرمدیت میرسد و یا در نبرد با آن: بهشت ابدی و دوزخ ابدی! حیات و هستی خلد و مرگ و نیستی خلد! و این حقیقت که هیچ ذره ای در جهان هستی قابل نابود شدن نیست الا به امر و اراده خود خداوند خالق! "و خداوند هر چه را که خواهد اثبات و یا محو و نابود می سازد." قرآن- به بیانی دگر آنقدر که شیاطین بر حقیقت جاودانگی عالم وجود آگاهی و تجربه دارند آدمیان ندارند زیرا با تمام قدرت خود با وجود در نبردی بی امان هستند و جز وجود حق و سرمدیت را اثبات نمی کنند علیرغم میلشان! همانطور که آنقدر که کافران حربی بر عظمت حقانیت انبیاء و اولیای الهی و معارفشان آگاهی دارند اکثر اهل ایمان اینگونه نیستند و لذا علی(ع) میفرماید: "معارف ما اکثراً بواسطه دشمنان ما اشاعه می یابد." ولذا هیچکس همچون معاویه و عمر عاص، امام علی(ع) را نمی شناختند و همو بود که گفت: چون نتوانستم علی باشم معاویه شدم! چون از روی کبر و تقلید نمی توان به حقی رسید: "هیچکس بواسطه آنکه خواست عالم وعارف شود، نشد!" علی(ع)- مشکل ابلیس در رابطه با آدم(ع) نیز همینگونه بود! و لذا ابلیس در همه جا نعل وارونه دین و عرفان و عشق و اخلاص و عبودیت می زند و لذا رهبر همه بخیلان و مقلدین دینی است که می خواهند خدا و پیغمبر و امام شوند! و لذا مکتبی جز قیاس و تقلید ندارند! با تقلید نمی توان آدم شد فقط میتوان شیطان شد!

پس باید درک نمود که شیطان هرگز مستقیماً امر به دزدی و شرارت و زنا و خیانت و پلیدی نمی کند بلکه بواسطه توجیهات قدسی و دینی و شرعی و عرفانی و علمی و امثالهم راه ارتکاب مفتخرانه به هر پلیدی را مهیا می سازد اتفاقاً تحت عنوان خدای ناب و مطلق و دست نیافتنی بهمراه انکار مردان خدا که وارثان آدم(ع) بر روی زمین هستند. شیطان بانی مکتب ناب گرائی محض توحیدی است و خداپرستی مطلق بگونه ای که هیچ موجودی در عالم وجود نباشد و جهان هستی از خلق تهی و پاک باشد و جز خدای نابوده باقی نماند. و این نابودی پرستی عبادی-عرفانی ابلیس است که بر غیر خدای نابوده سجده نمی کند و به خون آدم و آدمیان تشنه است. حال جستجو کنید که در میان

روحانیون و علمای مذاهب توحیدی روی زمین چقدر از این نوع خداپرستان ناب و ابلیسی می یابید که به اسم خدا خلقش را قتل عام می کنند و جز خدا همه را تکفیر می کنند در حالیکه اصل کفرشان در قبال ظهور و بروز تجلیات خدا از خلق است. اینها عدم را خدا می نامند و می پرستند. اینست معنای عدم پرستی ابلیس! کسانیکه همه را نجس میدانند جز خدائی که وجود ندارد! وسواس بزرگترین ویژگی آشکار شیطانپرستان و عدم پرستان است. این واضحترین معنای معقول عدم و عدم پرستی شیطانی و شیطان شناسی وجودی است. و اینکه عدم مطلق وجود ندارد و توهمی بیش نیست که سلطانش ابلیس است که منکر حقیقت است و لذا اساس شیطنت و هر معصیتی هم دروغ و دروغگوئی است بمعنای انکار واقعیت! و این همان تلاش برای معدوم کردن و عدم پرستی است. وهمین تلاش مذبوحانه و ناممکن است که حواس و هوش و شعور آدمی را مختل و وارونه می سازد: "دروغ نمی گوئید الا بخودتان و فریب نمی دهید الا خودتان را." قرآن کریم! یعنی فقط می توانید هوش و حواس خودتان را منکر شوید و خود را کور و کر و لال و احمق سازید و خودتان را معدوم کنید! پس عدم و عدم گرائی و عدم پرستی تماماً مربوط به قلمرو ادراک بشر است و لذا کار شیطان هم تماماً در همین قلمرو است! و آدمی بمیزانی که کور و کر و مدهوش و احمق می شود دست به هر تبهکاری می زند تحت سلطه شیاطین!

شیطان جز از طریق نفس ناطقه با آدمی تعامل و تبادل نمی کند. پس فقط کسی که نفس ناطقه اش را می شناسد القائات و نجواهای شیطان را هم در خود می شناسد و در غیر اینصورت همه القائات و نجواها و خطوات شیطانی در خود را به حساب افکار و امیال و احساسات و مکاشفات و الهامات خود می گذارد و آنها را مریدی می کند جز کسی که تحت اطاعت و ارادت پیرطریقت است. "هر که خودش را مریدی کرد بنده شیطان می شود." قرآن-

جمله معروف و حکیمانه علی(ع) یعنی "من نمی دانم- لاادری" بیانگر مغز خودشناسی و شیطان شناسی است زیرا "من" در هر انسانی همان هسته مرکزی عدمیت ازلی اوست و کانون بذرافشانی و تخم گذاری شیطان که از هر منی صد هزار من تولید می کند. پس هر که دارای هوی هویت است و سرّ من-هوئی می داند شیطان را می شناسد و دائماً لعنت می کند یعنی دائماً در هر دانسته و ادراکی، من زدائی و تسبیح می کند از برای خدا و رسول و امامی حیّ که سرچشمه نور معرفت اوست. پس کسی که امامی حیّ ندارد که منشأ نور ادراک و احساس و هوش و حواسش باشد بی شک همه دانسته ها و یافته های قدیم و جدیدش شیطانی است و بسوی ابلیس رهنمون می گردد. من عاقل، من فیلسوف، من عابد، من عارف، من ساجد، من خیّر، من خداپرست و من عاشق و هر من دیگری یک لانه شیطان و یک مخلوق عدمی و نابودگر است. ولی من دزد، من زناکار، من رباخوار، من خسیس، من ذلیل و علیل و حقیر و... دیگر شیطانی نیست بلکه این من های بد جملگی محصول آن من های خوب هستند و گندشان در آمده است پس دیگر شیطان با این من ها کاری ندارد مگر اینکه باز گردد تا توجیه و تقدیس و تبرئه شان نماید تا این بار عارفانه تر و عاشقانه تر و ایثارگرانه تر دزدی و ربا و زنا کنند. پس بدان که شیطان یک فیلسوف است یک عارف، عاشق و سفسطه گری حرفه ای که هر آن با منطق و توجیه و عباراتی جدیدتر و پیچیده تر به میدان می آید تا آدمی را بسوی نابودگری و فساد ترغیب نماید. شیطان، احمق نیست بلکه یک فیلسوف و نطّاق سفسطه گر و مکار و تردستی است که البته در نزد اهل تعقل و معرفت بی بنیاد و رسوا است. "بدانید مکرهای شیطان فاقد هر حجتی و بی بنیاد است." قرآن- اگر بزرگترین هنر شیطان زیباسازی زشتی ها در نظر بشر است پس ابزار کارش فقط الفاظ و عناوین و مفاهیم زیبا و مقدس و عارفانه و دینی و عاشقانه و هنرمندانه و شاعرانه است. به یاد آوریم که در صف مقدم منکران دین محمد(ص) شاعران و فلاسفه قرار داشتند و بیهوده نیست که خداوند در کتابش ما را از پیروی شاعران منع کرده و شاعران و پیروانشان را گمراه خوانده است. شیطان نه نقاش است و نه مهندس و نه هیچ کار دیگری دارد جز نجوا کردن در گوش آدمی و القای الفاظ و مفاهیم وارونه در اندیشه اش تا هر دروغ و شبهه ای را راست گرداند. "و شیطان ذهنیات آنها را برایشان عین حق جلوه داد و همه پیرویش کردند جز اندکی از مؤمنان." سبأ۲۰- پس ذهن پرستی از هر نوع علمی و فلسفی و مذهبی و اخلاقی و عرفانی یکی از مهمترین دامهای تسخیر شیطان است که فلسفه ها و مکاتب صرفاً ذهنی و ایده آلیستی جملگی مکاتب شیطانی و مذاهب اصالت "ظن" هستند: "بدانید که ذهن هرگز به حق نمیرسد." قرآن- باید دانست که ذهن پرستی جدای عقل و تعقل است که در این باب به تفضیل در کتاب "در جستجوی عقل" سخن نموده ایم! و باید دانست که هسته مرکزی "من" همانا ذهنیت و اندیشه گری خود-محور است. در حالیکه عقل و تعقل، نور برخاسته از تفکرات قلبی مؤمن و متکی بر ولایت الهی در مردان خداست که خود انوار عقول حق هستند. و این سئوال الهی در قرآن کریم بیانگر همین راز بزرگ است: "خداوند از شما مؤمنان سئوالی دارد تفکر کنید تا هدایت شوید: آیا پیروی از خدا، حق تر است یا پیروی از انسانی که خداوند هدایتش نموده است؟" و سپس خود خداوند چنین پاسخ فرموده است: بدانید اکثر مردمان هوای نفس خود را خدا مینامند و این شرک و ظلم عظیم است!

در حقیقت پیروی از خدای نفس خود همان شیطان پرستی است همانطور که فرموده: "هر که از خود پیروی کرد پرستنده شیطان شد!" پس انسان عاقل و مؤمن بایستی این هسته مرکزی "من" و خدای منی خود را شناخته و

تحویل امام و پیر طریقت خود دهد تا نجات یابد از شیطان عدمی نفس خود! زیرا شیاطین بیرونی هم به گرد همین نقطه منی نفس خود جمع می شوند و این نقطه را مخاطب نجواها و وسوسه های خود می سازند. و بیهوده نیست که برخی از حکیمان و عارفان ما، نفس آدمی را همان ابلیس جان انسان می دانند. منتهی نفس بمعنای "خود" و منیّت است نه جان و روان آدمی!

پس آنچه که چشم و گوش و هوش آدمی را از خدایش در حجاب و مهجور نموده است همین "من" و خودیت نفس است. و شناخت همین من و منیت است که سراسر شیطان شناسی است و دروغ شناسی و عدم شناسی! این "من" همان بقیةالعدم ذات آدمی است که از عدم به ارث برده است و نقطه جذب و جلب شیاطین بیرونی است که دشمن وجود الهی بشرند. پس "من" نام ذاتی و باطنی شیطان در انسان است. و شیطان هم نام بیرونی "من" بشر است. همانطور که "امام" نام بیرونی خداوند در فطرت انسان است نام بیرونی "هو"! آدمی در جستجوی هوی ذاتش به امام مبین میرسد همانطور که در جستجوی من خود هم به شیاطین بیرونی و دجالان میرسد.

من می دانم، من عارف هستم، من عاشقم، من عابدم و... کانونهای ادراک شیطانی بشر است که هوش و حواس و اندیشه و دل "من" را واژگون و دیوانه می سازد. و انسانی که دل و هوش و حواسش متصل به هوی حق و امام زنده ای نیست از منیت و ادراک شیطانی رهائی ندارد و همه یافته هایش عدمی و مخرب است.

پس من شناسی یا خودشناسی سراسر مراتب شیطان شناسی است و هوشناسی است که به مراتب خداشناسی میرسد و این دو وجه از عرفان نفس بدون ارتباط عملی و قلبی با پیر طریقت ممکن نمی آید حتی اگر علامه دهر و فیلسوف کامل و استاد حکمت و عرفان کلامی باشی! در غیر اینصورت شیطان چون هوا در سینه و چون خون در رگها جاریست و نامش هم "من" است.

پس در حقیقت لعن کردن و طرد شیطان از جان خویشتن فقط تحت الشعاع نور عرفان نفس و خودشناسی و من شناسی های تو در تو و نو به نو ممکن می شود که در هر مرحله ای شیطانی کشف و طرد و لعن میشود و بتدریج نفس از شیطان پاک می گردد: "ای اهل ایمان از خدا و رسولش اطاعت کنید تا شما را حکمت آموزد و از نجواهای شیطان پاک کند..." قرآن کریم- اطاعت از رسول زنده و تعلیم عرفان و حکمت تنها راه رهائی و پاک شدن از نجواها و الهامات و القائات شیطان در هوش و حواس و اندیشه و دل است. پس تنها راه تطهیر و تزکیه نفس از پلیدیهای شیطان تعقل عرفانی است: "آنهائی که تعقل نمی کنند خداوند آنها را پاک نمی سازد." قرآن کریم- چون این من ها پاک شدند و نفس از ظلمات و ناپاکیهای شیطانی منزه گردید فطرت و هویت الهی آشکار می شود. پس کل جریان تطهیر و تزکیه نفس از ناپاکیها و شیطنت ها همان جریان معرفت نفس و حکمت و عرفان عملی تحت ارادت عملی پیر طریقت است. پس دو نوع ادراک و تفکر و احساس و فهم داریم: منی و هوئی: شیطانی و الهی! که یکی موجب عدم یابی و دیگری وجودیابی است یکی ناری و دیگری نوری است. یکی قحطی زا و آتشین است و دیگری عزّت آفرین و بی نیازکننده!

هر احساس و اندیشه و باور و دیده و شنیده ای که تو را من تر و مغرورتر و خودپسندتر میکند شیطانی است: "شیطان برای شما کالائی جز غرور ندارد." قرآن! و هر احساس و اندیشه و باور و شنیده و دیده ای که تو را هوتر و بی من تر و خاشعتر و آرامتر و قانعتر و سخی تر می سازد رحمانی و وجودزاست و مردم دوست! "هر که ایمان آورده و اعمالش را به صلح آورد خداوند وی را با مردم دوست می سازد و مردم را هم دوست او می کند." قرآن کریم- زیرا نور وجود و رحمت خدا فراگیر و جهانی است ولی عدمیت و شقاوت و کفر، منحصر به فرد و محبوس در تن و خودپرست و خصم همگان است و همه را دشمن می دارد. این دو نوع ادراک از جهان و جهانیان و از خویشتن است: درک اعلائی و اسفلی!

شیطان اندیشه، من و منیت زاست. شیطان حواس پنجگانه، تن و تنیت پرست است. شیطان دل و عاطفه هم سکسی و عورت پرست می باشد.

و هر انسانی مخلوق ادراک و فهم خویش از جهان است به دو صورت نوری و ناری یا بهشتی و جهنمی! ادراک شیطانی در فعالیتهای بشری منجر به دوزخ زندگیش می شود و ادراک رحمانی هم منجر به بهشت وجود می گردد: "آنانکه بهشت را می خواهند بدانند که ما هر کسی را از علمش می آفرینیم." قرآن کریم.

۳- شیطانِ قلمرو ظهور و بروز بشری

آنچه را که بواسطه هوش و حواس و اندیشه و احساس خود درک می کنیم به فعل می آوریم یعنی می آفرینیم خود را هر آن در ظهور و بروزی نو و آفرینشی نوری یا ناری، رحمانی یا شیطانی، بهشتی یا جهنمی! و بواسطه گفتار و رفتار و صفات و اقدامات خویش! و گفتار و رفتار و اعمال ما خود مخلوق ادراک ما هستند. گفتار راست و دروغ ما، رفتار صادقانه یا ریاکارانه ما و اعمال صالحانه یا خصمانه ما! خداوند بواسطه اعمال ما، ما را می آفریند و هدایت یا ضلالت ما را رهبری می کند: "اوست خدائی که شما و همه اعمالتان را آفریده است." و لذا به ما امر فرموده که: "اراده نکنید جز به اراده او!" قرآن- پس آدمی یا به اراده منِ خود عمل می کند و حرف می زند و رفتار می نماید و یا به اراده او! اوئی که از زبان رسولان و اولیای خود سخن می کند. آفرینش منی همان آفرینش دوزخی به رهبری شیطان است که البته شیطان هم تحت امر و اراده اوست. و آفرینش اوئی هم آفرینش بهشتی به رهبری امام است که اراده رحمانی اوست و خلق جدید انسان!

این آفرینش نو که همان عمر و سرنوشت دنیوی بشر است مخلوق علم و عقل و معرفت و فهمی است که بشر از جهان کسب نموده است بواسطه حواس پنجگانه و ذهن و دلش! در این فعالیت و خلق جدید و ظهور و بروز هم شیطان در کار است در گفتار و رفتار و اعمال و اقدامات و برنامه ریزیها و روابط اجتماعی و امرار معیشت و فعالیتهای دینی و فرهنگی و علمی و هنری و عبادی و امثالهم!

شیطان پس از رسوخش در هوش و حواس و ادراک بشری در عرصه خلق جدید هم صاحب رسالت و رهبری است در القای آرزوهای دنیوی و عشق های دنیاپرستانه و اعمال فاسقانه و وعده های دور و دراز: "ای اهل ایمان بدانید که خمر و قمار و اشکال پرستی(بت) و شرط بندیها پلیدند و از اعمال شیطانی هستند از آنها دوری کنید." مائده۹۰- "بدانید که مسرفین و افراط کاران برادران شیطانند." اسراء۲۷- "ای اهل ایمان گامهای شیطان را پیروی نکنید زیرا شما را به فحشاء و منکر امر می کند." نور۲۱- "شیطان اعمال زشت آنها را برایشان تزئین و زیبا جلوه می دهد." محمد۲۵- "شیطان شما را وعده می دهد و به آرزوها سرگرم می سازد که جز فریب و غرور نیست." نساء۱۲۰- "آنانکه شیطان را ولی خود ساختند مخلوقات خدا را تبدیل می کنند و جهان را تخریب می نمایند." نساء۱۱۹- "ای اهل ایمان هرگز طاغوت(حکومتهای جبار) را به داوری نخوانید و امور خود را بسوی آن نبرید که به ضلالت شیطان دچار می شوید." نساء۶۰- "شیطان شما را از فقر و نیستی می ترساند و سپس به فحشاء و منکرات امر می کند." بقره۲۶۸- "کسانیکه ربا میخورند بمانند کسی که شیطان لمسش نموده، دیوانه اند و هیچ تعادلی ندارند." بقره۲۷۵-

محسوسات و معقولات و یافته های شیطانی و ظلمانی بشر در ذهنش تبدیل به ایده آلها و آرزوهائی می شوند که او را از قحطی وجود و ظلمتی که دچار شده نجات دهند این ایده ها و آرزوها همان القائات و وعده های شیطان هستند که یک دست و پا در حسرت گذشته دارند و دست و پای دگر در دغدغه های آینده. این ایده آلها و آرزوها به جهت تحقق و به کام رسیدگی تبدیل به برنامه ها و شعارهائی در کلام و بیان میشوند که جهت هر چه سریعتر رسیدن به وجود ابدی مجبور به انواع دروغگوئی و سفسطه گری هستند که این مرحله از خلق جدید شیطانی نیز دمادم با نجواها و القائات دروغین همراه می شود و سپس دستان و پاها و کل قوای فیزیکی بدن و امکانات اقتصادی و فنی به خدمت گرفته می شوند تا هر چه سریعتر این انسان قحطی زده و نابوده را به بهشت ابدی برسانند که در این راه هر مبادله و معامله و تجاوز و ربا و قمار و شرط بندی تا سر حدّ دزدی و غارت اموال دیگران، بخدمت می آیند تا این انسان بیگانه از حیات و هستی حاضر و موجودش را به یک موجودیت توهمی وعده داده شده از طرف شیطان برساند. که این بهشت موعود و مدینه فاضله می تواند یک ایدئولوژی اجتماعی نیز باشد که قومی را بدنبال خود بکشاند.

از یک ذهن قحطی زده و بیگانه از اکنونیت و بیزار از واقعیّت جز آرزو و آرمان چه برمی آید؟ و از زبان چنین ذهن حریص و آتش گرفته ای جز شعار و دروغ پردازی و وعده های دروغین به اطرافیان چه بیان دیگری ممکن است؟ و از دست و پا و موجودیت بی وجود و بیگانه از خود چنین انسانی چه عملی جز ربا و قمار و شرط بندی و دزدی و تجاوز و جرم و جنایت صادر می شود؟ و لذا برای پیش بردن چنین پروژه ای دروغین و نسیه جز وعده های نو به نو و توجیه کاریها و تزئین پلیدیها چه کاری میتوان کرد که دمادم از جانب شیطانی که در معیت ماست و بلکه مستقر در ماست به ما تعلیم داده میشود. و هر گاه هم که از اعمال زشت خود بهراسیم شیطان ما را از فقر و نابودی آتیه

می ترساند و مجبور می سازد تا به آخر مریدیش کنیم تا آنگاه که ما را در دوزخ سرنگون کرده و پوزخندزنان به ما می گوید: "خداوند به شما وعده حق داد ومن هم بی هیچ حجتی به شما وعده دادم در حالیکه هیچ تسلطی بر شما نداشتم و فقط شما را دعوت نمودم و شما هم پذیرفتید پس مرا سرزنش نکنید بلکه خودتان را سرزنش کنید من از شرک شما متنفرم." ابراهیم۲۲-

ادراک و دریافت انسان شیطان زده تماماً کافرانه و منکرانه است یعنی هیچ چیزی از نعمات زندگیش را قبول ندارد و از کل حیات و هستی رویگردان است و نظر بر عدم دارد پس همه یافته های حسّی و عقلی و قلبی اش عدم زده و تشنه و گرسنه و قحطی زده و بر آستانه نابودی است و چنین انسانی با این نوع فهمش از جهان می خواهد خودش را از نابودی برهاند و به یک حیات و هستی بهشتی و سرمدی برسد در حالیکه از عدم جز عدم بر نمی آید بلکه عدمی شدیدتر. و لذا کل اندیشه اش جز آرزوهای محال نیست که جز به یاری دروغ و دغل و دزدی و تجاوز به دیگران، سرمایه و عملکردی دیگر نمی یابد. کسی که اینگونه خودش را از درون نابود کرده چشم امیدش فقط به دیگران است که نجاتش دهند که یا به او ببخشند و یا از دیگران به زور بستاند. پس کسی که تحت تأثیر نجواها و تعلیمات شیطانی از درون تهی شده مجبور است که تا به آخر استادش را مریدی کند تا شاید وجودی یابد ولی شیطان استاد دروغ و وعده های محال است و جز نابودی نصیب مریدانش نمی سازد زیرا خودش باقی مانده عدم در عالم وجود است و جهنم میعادگاه شیطان با مریدانش می باشد.

"و شیطان همه نعمات پروردگارش را انکار کرد." اسراء۲۷- و می دانیم که نعمات الهی همان عناصر خلق جدید رحمانی و هدایت انسان بسوی مقام خلیفةاللهی است و لذا همه آموزه های شیطانی برای انسان انکار و تبدیل این نعمات است که منطق و روش این تبدیل هم علم قیاس و تشبیه و برابرسازی امور است و سپس همه نعمات را در اندیشه آدمی تبدیل به اعداد و ارقام و محاسبات ریاضی میکند: "بدانید که هرگز نمی توانید از طریق اعداد به نعمات الهی دست یابید." قرآن- بنابراین یک اندیشه و ادراک ریاضیاتی همان ذهن شیطانی بشر است که همه نعمات الهی را نابود می کند و سپس آنها را تبدیل به مصنوعات می نماید که جملگی آتشین و قحطی زا هستند. بنابراین علوم و اندیشه ریاضیاتی همان عقل شیطانی و نابودگر است و جهان صنعت و تکنولوژی نیز همان خلق جدید جهنمی است تحت ولایت و تعلیم شیطان. و لذا همه ایده آلها و آرزوهای چنین انسانی در این جهنم از او موجودی می سازد عدمی و عدم پرست و نابودکننده خود و عالمیان که حتی نباتات و حیوانات نیز در این جهنم محکوم به فنایند.

پس شیطان در عرصه ظهور و بروزش از انسان همین جهنم تکنولوژی و مدرنیزم است که کل بشریت مرید محض اراده او هستند. اینک در این خلق جدید شیطانی و بهشت موعودی که وعده داده بود جهت توجیه و تقدیسش جز دروغ و سفسطه گری چه می ماند: فلسفه ها و نظریه های دروغین، سیاستهای دروغین، هنرهای دروغین، رفاه و آسایش دروغین، تعلیم و تربیت دروغین، مذاهب و مکاتب دروغین و تبلیغات دروغین و... . از عدم جز عدم بر نمی آید و دوزخ صنعت و تکنولوژی و مدرنیزم هم عدمی در عدم است و دروغی در دروغی دیگر.

شیطانی که به دست و اراده آدمی دوزخ ذلّت ها و عذابها و خودکشی ها را برپا نمود و اینک خود بر جایش نشسته و انسان را به ستایش از این شیطان می کشاند و هر که در این پرستش شیطان مشارکت نکند وی را بمباران میکند. این همان میعادگاه شیطان است برای انسان.

بنابراین انسانی که قرار بود مظهر تجلیات پروردگار و ظهور کلمةالله باشد تبدیل به خانه شیطان و خلیفه او و مظهر صفات آتشین و نابودگرش شده است که این همان شیطان انسی است بقول قرآن که چندین نوع و دسته می باشند: لشکریان شیطان، اولیای شیطان، خلفای شیطان و حزب شیطان که در قرآن کریم آمده است. که در عرصه فعالیتهای اجتماعی به سه شکل خناسان، دجّالان و طاغوتها ظهور و بروز دارند. که خناسان همان لشکریان شیطان هستند در صورت بشری که در روابط خانوادگی ، فامیلی، قومی و عقیدتی و عاطفی فعالیت می کنند. و اما دجالان همان خلفای شیطان و اولیای او در صورت بشرند که بطور ایدئولوژیک در جامعه صاحب رسالت شیطانی هستند تا دل و دین و عقل مردمان را بربایند و به لطیف ترین شکلی معارف توحیدی را تبدیل به مفاهیم مشرکانه و کافرانه می کنند و به زبان ساده این دجالان مشغول واژگونسالاری ارزشها در قلمرو فرهنگ و مذاهب هستند. و امّا آن نظامهای حکومتی، اقتصادی، سیاسی، نظامی حاکم بر جوامع بشری که این ارزشهای شیطانی را به اجرا در می آورند و مردمان را به جبر و جور و تطمیع و تهدید و فریب به پیروی از خود می کشند همان حزب شیطان یا طاغوت هستند و خداوند در کتابش مکرراً مؤمنان را امر نموده تا نسبت به طاغوت کافر باشند و از این نظامها تبعیت نکنند و حتی مشکلات حقوقی و قضائی خود را به این دستگاهها ارجاع ندهند. (آیة الکرسی و سوره نساء۶۰)-

هر کسی دارای خناسانی در زندگی است که رهزن عقل و ایمان او هستند که این خناسان معمولاً دارای روابط عاطفی شدیدی با انسان هستند تحت عنوان همسر، فرزند، بستگان نزدیک، دوست، شریک و... . بهترین روش کشف این خناسان به هنگام فکر و ذکر و عبادات است که تبدیل به حجاب رابطه انسان با خدا و امامش می شوند. پس باید دانست که خناس هر کسی در قلمرو محبوب ترین و مطلوب ترین افراد روابط اجتماعیش قرار دارد و بقول معروف "تو دل برو" است زیرا شیطان از طریق تسخیر دل انسان است که بر وی مسلط می گردد و اراده اش را می رباید. بیشترین تسلط خناسان بر قلوب شقی و بیرحم است. خناسان همان شیطان در صورت بشرند یعنی کسانی که قلوبشان به تسخیر شیطان درآمده است.

محوری ترین فعالیت شیطان در انسان همانا انکار و سپس تبدیل نعمات است: "بدانید که شیطان بر نعمات الهی کافر است ... و ابلیس گفت: بر صراط، مؤمنان را منحرف و به دوزخ می کشانم زیرا اکثرشان بر نعمات خداوند شاکر نیستند." آیاتی از قرآن-

که این انکار نعمات و ناشکری آن، اساس تبدیل نعمات و آیات و موجودات هستند و لذا همه علوم تجزیه ای و ترکیبی و تبدیلی آموزه های شیطانند که کمال این علوم در ریاضیات متبلور است که همه امور را همسانسازی و قابل تبدیل میسازد. پس ریاضیات، غایت تعلیمات شیطانی در بشر است که اساس فنون و صنایع است و لذا شیطان و کلیه صفاتش از این علوم و فنون بشر رخ مینمایند و این ظهور دجالیت و طاغوت است. در حقیقت تکنولوژی، مرکب و محمل شیطان در بشر است و خر دجّال در روایات اسلامی که دقیقاً بیانگر صنایع مدرن است دال بر این معنای مذکور می باشد. پس ریاضیات و تکنولوژی شاهراه ظهور شیطان از انسان و جوامع بشری است که بنیاد طاغوت را به لحاظ نظامی و اقتصادی و سیاسی مهیا کرده است. طاغوت یا حزب شیطان همان امپراطوری و حکومت ابلیس بر جوامع بشری است بدست و اراده و صورت بشری! و رهبران و ایدئولوگهای طاغوت همان اولیاء و خلفای ابلیس هستند که در گروههائی متفاوت در خدمت این حاکمیت انجام وظیفه می کنند مثل فلاسفه، دانشمندان، اقتصاددانان، سیاستمداران، استراتژیست ها و دولتمردان! و این نظامهای طاغوتی در حالی ارکان خلق جدید ظلمانی- شیطانی در جوامع آخرالزمانی هستند که گروههای بشری را در سراسر جهان تبدیل به لشکریان شیطان نموده و در خدمت اهداف نابودگری جهان، متحد و سازماندهی می کنند که مهمترین رکن این طاغوت دجالی در آخرالزمان همان تکنولوژی ارتباطات است که علی(ع) این شیطان ارتباطاتی را "آریل" نامیده است که همان شبکه ماهواره ای(هوائی) است که در زبان انگلیسی نامگذاری شده وامروزه در گویش ملل عرب زبان هم به همین نام است یعنی شبکه هوائی! و علی(ع) در این باب فرموده که در آخرالزمان شیطان آریل در همه خانه ها و در اعماق خلوت زندگی خصوصی یکایک مردم حضور دارد. و این همان حضور ارتباطات ماهواره ای بواسطه تلفن همراه، اینترنت و تلویزیونها در سراسر جهان است. و این فرماندهی جهانی ابلیس بر قلوب و عقول و حواس و هوش آحاد بشری در سراسر جهان است که خود کاربران این شبکه های ارتباطی به مثابه لشکریان شیطان در خدمت اوامر شیطانی طاغوت بی مزد و منت خدمت می کنند. و امروزه احدی در جهان نیست که عضوی از این شبکه جهانی شیطان آریل نباشد و به دجال بزرگ و طاغوت جهانی مجاناً خدمت نکند و بلکه از جیب خودش هم هزینه می کند.

صنعت و تکنولوژی مدرن ظهور جهنم است که قرآن کریم ظهورش را اعلان نموده است که سلطان و امام و الهه این جهنم نیز ابلیس است که بقیةالعدم است که هدفش نابودسازی انسان می باشد. و انسان تکنولوژی پرست از لشکریان شیطان و حزب اوست که از فطرت الهی خود بکلی بیگانه و دیوانه گشته و قطعه ای از نابودی شده است تحت ولایت ابلیس! انسانی که قرار بود مظهر خدایش باشد مظهر دشمن خود یعنی ابلیس گشته است.

شعور و ادراک ریاضیاتی بشر مدرن که کارگاه انکار و کفران و تبدیل نعمات الهی است مولّد و خالق خلق جدید ظلمانی انسان است به رهبری شیطان! زیرا بقول الهی هر کسی بواسطه علمش آفریده می شود. و این علوم ریاضیاتی و تکنولوژیکی هم خالق انسان دوزخی است که طبیعت خداوند را تبدیل به صنعت آتشین نموده و از انسان هم یک شیطان پرورده است که دشمن آشکار خویشتن است. بهشتی که شیطان به انسان وعده داده بود همین جهنم صنعت و تکنولوژی است که انسان را دمادم در خود نابود می سازد و انسان را جز نابودی هیچ راه نجاتی در این دوزخ نیست و اینک ابلیس از آن بالا این انسان را به سخره و سرزنش می گیرد و از وی ابراز برائت و نفرت میکند که: "مرا بر تو تسلطی نبود و تو مرا پیروی کردی پس مرا سرزنش مکن و خودت را سرزنش کن من از تو بیزارم بدلیل شرکی که بخدایت ورزیدی!" ابراهیم۲۲- و این دوزخ نابودی مخلوق شرک انسان بخدایش می باشد که روح و صورت و اسماء و علم و فطرت الهی خود را با شیطان به مشارکت گذاشت و بخدمت امیال شیطانی گرفت و شیطان را در الهیت فطری خود شریک ساخت! این ظلم عظیم حاصل آن شرک است! زیرا شیطان بکلی کافر است و این کافر، انسان مشرک و منافق را سرزنش می کند زیرا ظلمی بدتر از شرک نیست که فقط بواسطه عذاب پاک می شود. آتش دوزخ تکنولوژی!

شیطان مطلقاً کافر است یعنی بکلی مخالف و منکر و خصم ظهور حق از خلق است و تجلی خدا از بشر! ولی بشر هم خدا را می خواهد و هم شیطان را! هم می خواهد و هم نمی خواهد! تلاش برای بخدمت امیال شیطانی گرفتن فطرت الهی خود منجر به ظهور جهنم گردید و پیدایش انسانی که نه الهی است و نه شیطانی! و مورد غضب و نفرت هر دو! نه هست و نه نیست: "نه زنده اند، نه مرده، نه می مانند و نه میروند." قرآن کریم!

ظهور شیطان از انسان و ظهور انسان در شیطان، عین ظهور وجود است از عدم یا ظهور عدم در وجود! و اینست معنی این آیه مکرر قرآنی که: نه هستند و نه نیستند نه مرده اند و نه زنده و نه می مانند و نه میروند، گوش دارند ولی نمی شنوند، چشم دارند ولی نمی بینند، دل دارند ولی چیزی در نمی یابند و... و گوئی که آنان را دلی نیست! و در حقیقت باید گفت: گوئی که اصلاً وجود ندارند! و این ظهور اشد اضداد است: عشق منفور، عقل مجنون، زیبائی مکروه، پاکی پلید، حق باطل، مرگ حیات، بود نبود! و این دو شقه شدن وجود انسان است در شرک و نفاقش بین خدا و شیطان!

و اما در نقطه مقابل طاغوت و حزب شیطان، امام مبین و حزب الله قرار دارد که اعضایش از همه تناقضات و تضادها فرا رفته و مظاهر یگانگی حق گشته اند و احدیت حق جز در وجودشان شناخته و پرستیده نمی شود! در این باب به کتاب "مبانی عرفان امامیه" از اینجانب رجوع کنید!

همه ارزشهای شیطانی در انسان مظاهر بود نبودند، هستند همچون سراب که به آب می ماند ولی آب نیست! و لذا همه وعده ها و ایده ها و آرمانهای شیطانی در انسان هم موکول به زمانی آینده می شوند که هرگز فرا نمی رسد. شیطان مکتب اصالت فرداست. همه احساسات شیطانی در انسان هم مولود حسرت دیروز و امید فرداست امیدی که جز دغدغه نیست.

همانطور که هر حقیقتی در اندیشه بشری دارای معنای دوگانه بود نبودی است این بود نبود در سمت خداوند و اولیای الهی مستمراً یگانه تر میشوند و دوگانگی و تضادشان از میان میرود ولی در سمت ابلیس و اولیایش مستمراً دوگانه تر و متناقض تر و ضدتر میشود تا آنجا که دو شقه میگردد و هر چیزی ضد خودش میشود و چنین انسانی هم نهایتاً آرمانی جز نابودی خود ندارد تا از این نابودی برهد! و لذا انسان شیطانزده عصر جدید را مخربترین موجود عالم می بینیم که جز نابودگری، اندیشه و احساسی ندارد نابودی خودش بهمراه عالمیان! و این آرمان شیطانی در عصر ما به دو صورت کلی بروز کرده است: تخدیر و ترور! یعنی نابودسازی خود و دیگران! و این دو غایت ظهور شیطان از انسان است که مولّد انواع داروهای مخدر و محرک و روان گردان بصورت طبی و قاچاقی است و نیز مولد انواع سلاحهای امحای جمعی آتشین و لیزری و میکروبی و شیمیائی و اتمی و نوترونی بطور رسمی و قاچاق! و این دو روش خودبراندازی انسان بدست انسان است در سیطره شیطان! این ظهور بقیةالعدم از انسان است که درست در نقطه مقابل بقیةالله از امام زمان و پیروانش قرار دارد که مقیم ارض ملکوت و جنّات نعیم هستند. جهنمی که حاصل انکار و تبدیل و کفران نعمات خداست و بهشتی که حاصل قدرشناسی و شکر نعمات خداست. "اگر نعمات الهی را شکر کنید خداوند از شما راضی است... و بدانید که هرگز از طریق شمارش و اعداد به نعمات الهی نمی رسید..." قرآن کریم- چون از طریق منطق قیاس و تساویگری و ریاضیات به حق و قدر آیات و نعمات الهی در جهان دست نمی یابند پس بواسطه علوم و فنون آنرا تبدیل به مصنوعات دوزخی می کنند و بهشت خدا را تبدیل به دوزخ می سازند به رهبری شیطان! و انسانی هم که در این دوزخ زندگی می کند بتدریج هویت و فطرت الهی خود را از دست داده و ماهیت شیطانی می یابد یعنی تبدیل به یک خناس، جن و دجّال می شود.

۴- شیطانِ قلمرو روابط اجتماعی

"گفت پروردگار تو به ملائک که: من انسانی از گل آفریده و سپس روحم را در او میدمم پس برایش سجده کنید. پس همه ملائک سجده کردند الّا ابلیس که استکبار نمود و احساس برتری کرد و از کافران شد..." ص۷۲-۷۶

ابلیس را در قرآن کریم با محوریت صفت کبر و انکار و سلطه جوئی نسبت به هویت الهی انسان می یابیم و مقام خلافت اللهیش! در آیات کثیری از کتاب خدا همین صفت کبر و انکار نسبت به انبیاء و اولیاء و مؤمنین را در مردمان شاهدیم که اساس کفرشان است نسبت به خود خداوند. در حالیکه بر حسب ظاهر در قبال خود خداوند هیچ ادعائی ندارند و او را مستقیماً سجده و عبادت می کنند در حالیکه کافرند! پس انسان کافر در منطق قرآنی کسی نیست که منکر خدا باشد و او را نخواند و عبادت نکند بلکه منکر انسانهائی است که دارای روح و امر و اسمای الهی و عرفان نفس و عبودیت می باشند که خداوند همگان را امر نموده تا برایشان سجده کنند. ولی آنچه که موجب این کفر می شود همان صفت استکبار و احساس برتری در قبال انبیاء و اولیاء و عرفا و صالحین و صدیقین است. و این در حالی است که همین کافران در قبال مستکبرین و صاحبان قدرتهای مادی و ظالمان بسیار متواضع و مطیع هستند و در حقیقت آنان را سجده می کنند.

آیا چگونه بود که ابلیس در قبال حضرت آدم(ع) دچار اندیشه و احساس کبر و انکار و برتری گردید و از امر خدایش در سجده به آدم ابا نمود و کافر شد و کفر را بنا نهاد؟ و چگونه بود که اصلاً خودش را با آدم(ع) قیاس کرد و آنگاه در این قیاس جز برتری جنس و نژاد خود را نیافت و گفت: من از آتش ناب و تو از گِل هستی پس من برترم! آیا در سائر امور وجودی همسان بود؟

می دانیم که آدم(ع) از جانب پروردگارش دارای روح الهی و نور علم اسماء شده بود و نیز صورت الهی که احسن صورتها بود! و همه اینها روحی و نوری بود که در همه مخاطبانش نیز اثر می کرد زیرا روح و نور حق نافذ است پس همه ملائک از جمله ابلیس در تماشای آدم(ع) تحت تأثیر این روح و نور الهی قرار گرفتند و آنرا در خودشان هم یافتند و این از ویژگی رحمت و محبت و کرم انبیاء و اولیای الهی بر سائر خلق است همانطور که فرموده: فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم!

طبق کلام الهی در قرآن شاهدیم که حضرت آدم با ملائک به یک گفتگوی علمی و عرفانی نشست و بالاخره ملائک را قانع نمود که دارای روح و علم اسماء و اسرار الهی است که چنین اغنای معنوی در ملائک جز بواسطه القای وجهی از روح و نور آدم در آنان ممکن نمی بود. همانطور که مثلاً حیوانات وحشی در ارتباط با انسانها بتدریج رام شده و می توانند با انسانها رابطه منطقی و کلامی برقرار کنند و رشد یابند که این حقیقت در قرآن کریم مذکور است و یکی از نشانه های هدایت الهی خوانده شده است.

بنابراین باید گفت که سجده ملائک برای آدم(ع) فقط از سر تعبّد و جبر نبوده بلکه تحت تأثیر و رشد و هدایت روح و نور علمی و عرفانی آدم قرار گرفتند و این شامل حال ابلیس نیز گردید. پس ابلیس به میزانی که از روح و نور علم آدم برخوردار گردید و خودش را تا حدودی همطراز آدم یافت دست به آن قیاس زد و برتری جنس آتشین خود را نسبت به گِل حجت برتری خود ساخت و مستکبر و کافر گردید. پس درک می کنیم که این استکبار و کفر ابلیس کاملاً ناحق و ظالمانه می باشد و اتفاقاً دال بر نمک به حرامی اوست که از رحمت و کرامت آدم نسبت به خودش جسور و ظالم شده است. این همان ماجرای همیشگی کفر اکثر مردمان است در قبال رحمت و شفاعت و کرامت انبیاء و اولیاء خدا که به ناگاه کوس انالحق میزنند و به دشمنی با آنان برمی خیزند و به همین دلیل است که عمده دشمنان و قاتلان انسانهای الهی از نزدیکترین کسانشان بودند که از بیشترین رحمت و کرامت و رشد و تعالی برخوردار گشتند. این همان کفر ابلیس است که در بشریت نیز تبدیل به سنت شده است: "هرگاه که رسول حقی جهت هدایت مردم فرستادیم کفر و ضلالت نگزیدند الّا اینکه گفتند او هم بشری مثل ماست پس چرا از او پیروی کنیم از سنت اجدادی خود پیروی می کنیم زیرا به ما هم وحی می شود..." آیاتی از قرآن- که این آیات خلاصه کل حقیقتی بود که ذکرش رفت که دقیقاً همان منطق ابلیس در قبال حضرت آدم است.

در اینجا به اصل و اساس معنای کفر ابلیس نسبت به آدم(ع) و کفر اکثر مردمان در قبال انبیای الهی می رسیم و آن مفهوم "تنفیس" است. یعنی منی کردن رحمت و کرامت و شفاعت و روح و نوری که از انبیاء و اولیای الهی دریافت می شود و می دانیم که حضرت آدم نخستین ولی و خلیفه کامل خدا بود که سایر انبیاء و اولیای الهی تحت الشعاع آن قرار دارند و هر گاه که به کمال برسند وارث آدم می شوند یعنی به آدمیت نائل می آیند.

پس تنفیس یا واقعه ابلیسی منی کردن حق همان جوهره ظلمانی کفر بشر است که ملائک جملگی از طریق سجده بر آدم و اطاعت از او این رحمت و نور الهی را تسبیح نمودند ولی ابلیس تماماً تنفیس کرد و "من" شد یعنی أنا! پس ابلیس باعث و بانی من و منیّت است یعنی تنفیس.

اینک یکبار دگر بهتر درک می کنیم که چرا در دین اسلام و بخصوص مذهب امامیه گفته شده که انسان بی امام، کافر است و نماز هم ندارد زیرا نمازش عین تنفیس و خودپرستی اوست و سجده اش بر انّانیت است یعنی ابلیس. زیرا امام اوّل آدم بود و امام آخر هم محمّد و آل محمّد. و هر که برای امامش نماز و سجده نگزارد نمازش بر آتش جهنم است و سجده اش بر انانیت ابلیسی خود: "و آنان بر جهنم صلوة می کنند." قرآن- در اینجا یکبار دگر به راز "فویل للمصلین" آگاه می شویم یعنی وای بر نمازگزارانی که در دوزخ و بر ابلیس نماز می گزارند!

پس در اینجا به حق و ناحقی یا ظلم و عدل روابط بشری می رسیم که چگونه رابطه ای شیطانی است یا الهی و ظلمانی است یا هدایت بخش. و این امر ما را وامی دارد تا به علم درجات و سلسله مراتب ولایت الهی در روابط اجتماعی آگاه شویم که همان بحث امامت است در سلسله مراتب ولایت و ایمان و معرفت و هدایت. زیرا هرگز دو انسان همسان نیست و کل بشریت به مثابه پله های نردبان هدایت و تکامل و سیر الی الله است پس در رابطه بین هر دو نفر در هر شرایطی بایستی یکی امام و دیگری مأموم باشد که عین این معنا را از رسول خاتم شنیده ایم که اگر بر روی زمین فقط دو نفر انسان باشد بدون تردید یکی امام است و دیگری مأموم و در غیر اینصورت هر رابطه ای یا باطل است و یا شیطانی و گمراه کننده و نابودگر.

پس اینک به ذات دروغگوئی بشر آگاه و بینا میشویم که همان واقعه تنفیس است یعنی منی کردن هو و خودی کردن خدا و به زبان دیگر عدمیت خود را لباس وجود پوشاندن و انکار کردن. و نیز قبلاً نشان دادیم که شیطان و دروغ به مثابه ظاهر و باطن یکدیگرند که تنها دشمن ایمان می باشند. زیرا درست آنگاه که آدمی به روحی از پروردگارش یا اولیای الهی نائل می آید و پرتوئی از نور علم باطنی می یابد بناگاه بر عدمیت ازلی خود آگاه می شود که این سرآغاز عبودیت خالصانه بر آستان حق است و خود این بنده چنین تجربه ای را به تمام و کمال در وقایع نزول روح درک نموده ام. بنابراین آنگاه که آدم از جانب پروردگارش روح الهی و نور اسمائی یافت بناگاه با عدمیت ازلی خود روبرو شد که عین این واقعه در ابلیس اتفاق افتاد که درجه ای از روح و نور را از آدم(ع) یافت و دانست که همه مخلوقات عالم در ذات خودی خود عدمی هستند ولی ابلیس در آگاهی کامل خود را فریب داد و به خود دروغ گفت یعنی آنچه را که یافته بود منی کرد یعنی وجود الهی را به عدم نسبت داد و لذا بانی کفر و دروغ و تهمت ناحق و تنفیس و عدم پرستی گردید. و بدینگونه بود که نه تنها نسبت به ولی نعمت خود یعنی آدم استکبار و انکار گزید بلکه نسبت به خالقش نیز جسور و وقیح شد و با او به مجادله پرداخت و لذا لعین گشت. این کل ماجرای کبر و انکار و کفر و دروغ و خودفریبی و ضلالت است که چنان به روشنائی تبیین گردید که سابقه نداشته است. پس دانستیم که چرا تنفیس همان ذات دروغ است و دروغ هم ذات عدم پرستی و نابودگری است و چرا شیطان و دروغ به مثابه اسم و مسمای یکدیگرند و تنها دشمن ایمان و وجود الهی انسان.

و اینک یکبار دگر از همین منظر به ماهیت روابط بین انسانها باز می گردیم که مهد هدایت و ضلالت و کفر و ایمان و وجود و عدم انسان است. یعنی رابطه ای که در سلسله مراتب ولایت الهی بر سجده و تسبیح و صداقت و ارادت و اطاعت استوار است و طرفین رابطه را بسوی پروردگارشان هدایت می کند و یا رابطه ای که بر واژگونسازی و دروغ و استکبار و تنفیس و ظلم استوار است و طرفین رابطه را به دوزخ می کشاند که امپراطوری ابلیس است و کارگاه نابودگری.

اینست که وجه عمده ای از قرآن کریم تبیین کمّ و کیف روابط انسانهاست رابطه بین رسول و مردم، امام و مأموم، زن و شوهر، والدین و فرزندان، دوستان، همکاران و نهایتاً رابطه بین دولت و ملّت. که درباره هر یک از این امور قبلاً به تفصیل سخن گفته ایم. در سرآغاز سوره انفال شاهدیم که خداوند هدایت انسانها را منوط به اصلاح ذات روابطشان ساخته است و اصلاً عمل صالح که زیر بنای اجرائی ایمان است جز این نیست یعنی رعایت سلسله مراتب ولایت حق و نیز تسبیح این ولایت از برای امام و ولی. که امام نیز ذات رابطه را برای پروردگارش تسبیح می کند. و اینکه ذات همه شرارتها و ستمها و عداوتها در روابط بشری برخاسته از استکبار و تنفیس حقوق رابطه است که

این امر از رابطه زناشوئی آغاز شده و تا رابطه بین امام و مأموم ادامه می یابد همانطور که رعایت ولایت حق و تسبیح حقوق رابطه در این دو ارتباط همان صراط المستقیم صلح و محبّت و اتحاد با وجود حق است.

هنگامیکه انسان تحت الشعاع روح الهی و نور اسمائی پروردگار بر عدمیت ازلی خود آگاه و بینا می شود و آنرا انکار و تکذیب نمی کند به مقام سجود و عبودیت حق می رسد و این همان مقام استضعاف است بمعنای پذیرش اشد ضعف خود که همان عدمیت است و چنین انسانی طبق قول الهی مستحق مقام خلافت الهی است خلافت وجود بر جای عدم و استقرار خدا بر جای آدم: "خداوند اراده کرده که مستضعفین را جانشینان و وارثان زمین قرار دهد." قرآن- ولی کسی که عدمیت ازلی خود را انکار نموده و به خود دروغ میگوید پس وجود الهی را در خود تنفیس و منی میکند و این همان استکبار ابلیسی است که سرچشمه همه فریب ها و غرورها و واژگونسالاریهاست.

پس استضعاف به معنای درک و پذیرش ضعفهای خویشتن در حد کمالش "استعدام" است یعنی درک و تصدیق عدمیت خود در قبال وجود خداوند. در این معنا تا توانی بمان و تأمل کن.

پس آدمی در قبال روح خدا و نور اسمائیش و یا در قبال اولیاء و مؤمنین که به درجاتی صاحب این روح و نور هستند یا استکبار و خودفریبی پیشه می کند و از اصل عدمی خود می گریزد و ناخواسته به عدم پرستی و نابودگری دچار می شود و یا عدمیت خود و وجود خدا و ولی خدا را تصدیق می کند یعنی استضعاف و استعدام را برای خود و کبریائی وجود را برای خدا و امامش تسبیح می کند که در این صورت لایق خلافت خداوند می شود و بدینگونه عدم بر جای وجود می نشیند و به وجود امکان می دهد تا بر جای عدم آدمی بنشیند. اولی واژگون می شود و دومی با قامتی راست بر صراط حمید پروردگارش گام برمی دارد: "آیا کسی که واژگون می رود هدایت یافته است و یا کسی که با قامت راست به راه مستقیم گام برمی دارد." قرآن کریم-

باید دانست که تعداد اندکی از مردمان به یکی از این دو انتخاب دست می زنند: استکبار یا استضعاف، استوجاد یا استعدام! ولی اکثریت مردمان دارای چنین جسارت یا شهامتی نیستند که به چنین انتخاب قطعی و کاملی دست بزنند یعنی یا عدمیت خود را انکار نموده و ادعای وجود کنند (استکبار) و یا عدمیت خود را تصدیق کرده و طلب وجود نمایند(استعدام). بلکه متوسل به انتخابی بینابینی و مشرکانه می شوند که در خلاء و نفاق بین این دو سقوط میکنند. این گروه از مردم که توده های عامی نامیده می شوند معمولاً تظاهر به استضعاف و استعدام می کنند ولی به باطن مستکبرند و خود را صاحب وجود می دانند. اینان ریاکارانند و مشرکانی که ابلیس شبانه روز در شکار آنهاست و نهایتاً هم آنها را به کفر خودش مبتلا کرده و در جهنم سرنگون می سازد و خطاب به آنان می گوید: "من از شرک شما بیزارم." قرآن- این اکثریت مردمان که خداوند در کتابش آنها را مشرکین نامیده که نفس خود را به نام خدا میپرستند معمولاً در رابطه با مستکبرین و ظالمان و طاغوت، اهل سجود و خشوع و اطاعت هستند ولی در رابطه با اولیای الهی (مستضعفین) اشد استکبار و کفر و عداوت را بروز می دهند و کوس انالحق می زنند.

اینست که در قرآن کریم شاهدیم که شیطان با مخلصین یعنی کسانی که انتخابی صادقانه کرده و خالصانه استعدام خود را پذیرفته و وجود را برای خدا و امام تسبیح می کنند هیچ کاری ندارد ولی بر صراط یعنی راه دین و هدایت به کمین می نشیند و مؤمنان مشرک را وسوسه و گمراه می سازد یعنی کسانی را که باطناً نعمت الله را شاکر نیستند یعنی امام و ولی نعمت خود را: "ابلیس گفت که بر صراط، راه اهل ایمان را می زنم و آنان را به جهنم می برم زیرا اکثرشان نسبت به نعمت الله شاکر نیستند." قرآن-

پس شیطان را با مخلصین و مؤمنین صادق که در ظاهر و باطن استضعاف و استعدام خود را پذیرفته اند هیچ کاری نیست زیرا اصلاً دستش به آنان نمیرسد و بر آنان هیچ اثری ندارد. و همچنین با کافرانی که علناً منکر آدمیت و خلافت اولیای الهی هستند نیز کاری ندارد و به سراغشان نمی رود زیرا این نوع کافران خودشان در به در شیطان را جستجو میکنند و طاغوت را مریدی مینمایند و بنده صاحبان قدرتهای مادّی هستند. پس شیطان فقط در کمین اکثر مردمانی است که بظاهر دعوی دین و ایمان دارند و تظاهر به استضعاف می کنند ولی در باطن مستکبر و ظالمند و اولیای الهی را عداوت می کنند و خداوند خود شیطان را بسراغشان می فرستد تا شرک و دروغشان را بر آنان آشکار کند تا شاید توبه کنند و صادق شوند: "خداوند وسوسه های شیطان را امتحانی قرار داد از برای مردمی که در قلبشان مرض و شرک و شقاوت است." حج۵۳- اینان همان اهالی اشتراک و اختلاط و التقاط هستند که همیشه در بین حق و باطل سرگردانند زیرا نمی خواهند انتخاب کنند به همین دلیل همواره بستر و محمل اجرائی همه مظالم و مفاسد می باشند چرا که در عالم خلقت هیچ حقی برتر از حق اختیار و انتخاب نیست که مختص انسان است و انسانی که از این حق رویگردان شود و بازی کند حق وجود خود را انکار کرده است زیرا انسانیت بشر جز این حق نیست و خداوند وعده داده که اینان را عذاب کند یعنی کسانی را که به نام خدا، رسول و اولیای الهی عملاً مرید

شیاطین و طاغوت هستند و همه گناهان خود را به اسم خدا و رسول مرتکب می شوند. به همین دلیل رسول خاتم(ص) فرموده: کسانیکه همه گناهان کبیره را در همه عمرشان مرتکب بوده ولی نه به اسم خدا و رسول، هر گاه که توبه کنند بهشت خداوند بر آنها واجب میگردد ولی کسانیکه تحت عنوان خدا و رسول و توجیهات دینی مرتکب گناه میشوند هر چند که گناهانی کوچک باشند هرگز بخشیده نمی شوند جز با عذاب! و لذا این مشرکین کسانی هستند که هم مورد غضب و عذاب خداوند قرار دارند و هم بیزاری و سرزنش شیطان. پس در اینجا بهتر درک می کنیم که شیطان نیز به دلیل انتخاب کفر آگاهانه و جسورانه اش در حضور خدا، دارای حقی بزرگ است و لذا خداوند او را رسول امتحان همه خلقش قرار داده است تا همه ناخالصی ها و مکرها و شرکها را رسوا سازد زیرا شیطان امر به کفر می کند نه شرک و لذا با تمام وجود حامی کافران مطلق و بی ریاست و آنها را تعلیم می دهد ولی اهل شرک را فقط فریب و بازی میدهد و رسوا میسازد و لذا این مشرکین مصداق کامل خسرالدنیا و الآخرة هستند که حتی شیاطین هم آنان را لعنت می کنند. پس درک می کنیم که حتی شیطان هم ذاتاً به حق آدمیت و مقام خلافت اللهی آدم باور دارد و نمیتواند نداشته باشد. زیرا همین رسالت بزرگ او در قبال امتحان خلایق ناشی از این حق است که ذکرش گذشت. زیرا شیطان هم مخلوق مقام خلافت اللهی انسان است در کفر و انکار آشکارش.

استکبار، استضعاف، استشراک که غایتش می شود: استوجاد، استعدام، استنفاق! این سه واژه بیانگر سه ماهیت از برخورد آدمی در قبال حق انتخاب و اختیاری است که خداوند به وی اعطا نموده است که حاصلش سه واژه مشهور قرآنی است: کفر، اخلاص و نفاق! که سه نوع انتخاب است: انتخاب به حق و صدق، انتخاب به کذب و باطل و انتخاب بینابینی و مشرکانه که در حقیقت همان انتخاب نکردن است و این حق را از دست نهادن و محول کردن به هر کس و جریانی که زورش بیشتر است. این انتخاب نکردن همان مذهب اصالت بازی است یعنی بازی کردن بین خدا و شیطان یا بین وجود و عدم و بین حق و باطل و بین راست و دروغ. و می بینیم که این سه نوع انتخاب و سه هویت انسانی تماماً در قلمرو روابط بین انسانها رقم می خورد و به خودی خود هیچ حجتی ندارد: انتخابی عاشقانه در رابطه با اولیای الهی، انتخابی فاسقانه در رابطه با اولیای شیطان و بالاخره انتخابی بازیگرانه و بزدلانه بین این دو جناح مذکور یعنی بین امام و طاغوت: تسبیح، تنفیس، تشریک!

باید دانست که امروزه بزرگترین جهاد و چالش برای مؤمنان خالص که تحت ولایت اولیای الهی زیست می کنند همانا نظام طاغوت بین المللی و استکبار جهانی و سلطه همه جائی شیطان آریل از یکسو و وسوسه فرهنگ مشرکانه بر اکثریت جامعه بشری در سوی دیگر قرار دارد که همان وسواس ناس و خناس است و مسئله پیروی کردن از فرهنگ اکثریت مردمان که خداوند شدیداً مؤمنانش را از آن نهی فرموده است: "اگر از اکثریت مردم پیروی کنی گمراه شده و دچار ظلم آنان میشوی زیرا اکثر مردمان جز ذهنیت خود را پیروی نمی کنند و بدانید که پیروی از ذهن هرگز به حقی نمیرسد و ابلیس این ذهنیت ها را برای مردمان عین حق جلوه میدهد و بدینگونه گمراهشان میسازد." آیاتی از قرآن کریم- یعنی ذهنیتی که متکی بر ایمان و عرفان و اطاعت ولائی نباشد بزرگترین قلمرو سلطه شیطان است. درست به همین دلیل عارفان امامیه به تبعیت از امامان شیعه با مکتب اصالت ذهن گرائی و از جمله فلسفه شدیداً مبارزه کرده اند. که امروزه این ذهن پرستی محض در لباس انواع فلسفه ها و علوم انسانی و تربیتی و درمانی بر کل فرهنگ جوامع بشری و روابط انسانها حاکمیت یافته است که همان سیطره شیطان است که بدین وسیله روابط بین انسانها را به شقاوت و عداوت کشیده است. در حقیقت امروزه اکثریت مردمان که از فطرت الهی خود بیگانه گشته اند در کلام و گفتگوی روزمره فقط سخنگو و مترجم انواع خطوات و وسوسه های شیطانی و مبلّغ وعده های شیطانی در رابطه با یکدیگرند از قلب خانواده ها تا حکومتها و تحت عناوین علوم گوناگونی که جملگی علوم بغی و شیطانی هستند: فلسفه، روانشناسی، جامعه شناسی، مدیریت، اقتصاد، علوم تربیتی، علوم بهداشتی و درمانی و... . اینها جملگی همان ذهنیاتی است که بواسطه شیطان عین حقیقت جلوه کرده است: "ابلیس ذهنیت آنها را برایشان حق گردانید پس همه او را پیروی کردند جز اندکی از مؤمنین." سبأ ۲۰- روابط خانوادگی و اجتماعی که بر ولایت امامی حیّ نباشد جز این عاقبتی ندارد: "من ناجی خانواده ها و جوامع بشری هستم." امام مهدی(عج)- همانطور که روایت دیگری از امام میفرماید: "زن و شوهری که بر ولایت من زیست نکنند بر یکدیگر حرامند." امروزه خانواده و جامعه ای که بر محور ولایت و اطاعت از امام حیّ نباشد در سیطره شیطان و طاغوت است و حالت دیگری ندارد.

و اما در روابط اجتماعی مؤمنانی که دارای امامی زنده و پیر طریقت هستند امری حیاتی تر از موضوع "دوستِ دوست" وجود ندارد که پیش از این در سائر آثارمان به تفصیل پرداخته ایم و در اینجا تذکر این نکته واجب است که بدانیم امر هدایت یک امری تماماً در رابطه است که بسوی صلح و اخلاص ذات رابطه در حرکت است و این هدایت جمعی در حداقل رابطه ای سه جانبه استوار است همانطور که در آیه ۸ از سوره مجادله آمده است که در رأس و قاعده این مثلث امام یا پیر قرار دارد که دو رأس و ضلع دیگرش هم مؤمنان دست راست و چپ اویند که در قرآن نیز مذکور است. و به میزانی که هر مؤمنی به غیر از پیرش با یک مؤمن دیگر در ارتباطی صالحانه قرار می گیرد

و او را آئینه معرفت نفس خود می سازد که هر آن بتواند کفر و شقاوت نفس خود را در این آئینه بیابد و پاک سازد می تواند در ارتباطی خالصانه با پیرش قرار گیرد و هدایت شود: "هر گاه سه نفر از شما راز در میان نهند چهارمین شما اوست و هر گاه پنج نفر از شما راز در میان نهید ششمین شما اوست و او در هر کجا با شماست تا روز قیامت که اعمالتان بر شما آشکار می شود." مجادله۸- که اگر این جمعهای سه نفری یا پنج نفری در اتحادی مریدانه و خالصانه با یکدیگر نباشند از امام و خدای خود غافل می شوند و اسیر تنفیس ابلیس می گردند زیرا بدون داشتن چنین آئینه های انسانی، تنفیس اجتناب ناپذیر است.

از لحاظ تاریخی می دانیم که مذهب امامیه بعد از رحلت پیامبر اسلام در یک جمع سه نفری و پنج نفری بنا گردید و تاریخ تشیع را پدید آورد که عبارت بود از: علی(ع) ، سلمان، عمّار، مقداد و ابوذر. که بتدریج این افراد در طول تاریخ از دنیا رفتند و مخلصین دیگری بر جای آنها قرار گرفتند.

اصلاً راز کفر ابلیس در رابطه با آدم همین بود که دوستِ دوست را نپذیرفت و گفت که خدا کافیست و لذا حضرت آدم که به مثابه دوست دوست بود انکار شد و ابلیس که خود یک فرشته بود هویتی ظلمانی و آتشین یافت یعنی بر خودش کور و کر گشت و دیوانه شد. عین همین ماجرا در اطراف همه انبیاء و اولیای الهی در جریان بوده است جدال و انکار حواریون مسیح با همدیگر موجب شد که نهایتاً با غیبت مسیح همه یک شبه کافر شدند و به جان هم افتادند. پس از رحلت پیامبر اسلام نیز عین همین فاجعه در وسعتی هولناکتر رخ نمود. یعنی همه اصحابی که در اطراف پیامبر جمع شده بودند و ولایت علی را تصدیق نمی کردند دچار تنفیس ابلیس گشتند و همه کوس انالحق زدند جز خود علی که خانه نشینی گزید و علی به مثابه دوست دوست بود. کسی که دوست دوست را نپذیرد نسبت به خود دوست (خدا، رسول یا امام) نیز باطناً کافر است و نمی داند. هیچ رابطه دو تائی بین مؤمن و امامش عاقبت بخیر نیست اگر دوست دوستی را بعنوان آینهٔ شناخت کفر ابلیسی خود نداشته باشد یعنی آینه تنفیس شناسی.

از آنجائی که امام یا پیر طریقت که خود حامل روحی از جانب پروردگار است مظهر رحمت و کرم و شفاعت و سخاوت است مریدان و مؤمنان را در نور محبتش غرّه می سازد و از آنجائی که این نو مؤمنان به معرفت و عصمت ذاتی نرسیده اند بسرعت به این رحمت و کرم امام متکبر و مغرور می شوند (قرآن کریم) و همین اساس تنفیس و کفر ابلیسی است و قلمرو مشتبه شدن امر و مالیخولیا و همذات پنداری و احساس وجودی کاذب قبل از آنکه به ذات این وجود رسیده باشند که تنها علاج این کفر ابلیسی و امر مشتبه یک فرد سوّم بنام دوستِ دوست است که همچون خود آنهاست و هر که این دوست دوست را انکار کند کفرش حتمی است یعنی هر که بگوید خدا کافیست و یا خود امام کافیست قافیه را باخته است همچون همه صحابه رسول اکرم که علی را انکار کردند و پس از اندک مدتی به خود رسول خیانت کردند. و نیز همه مریدانی که پس از پیامبر در اطراف علی به انکار و عداوت با سلمان پرداختند بزودی به جرگه خوارج پیوستند و کمر به قتل علی بستند. پس در امر ولایت و هدایت موضوعی سرنوشت سازتر از دوست دوست نیست که از مؤمنان یک جامعه ایمانی- عرفانی می سازد در غیر اینصورت هر یک از مؤمنان به تنهائی در شبکه های اقتصادی- سیاسی طاغوت و فرهنگ وسواس ناس و خناس گم و گور می شوند همانطور که در صدر اسلام شاهد بودیم که چگونه شیعیان با وجود امامان حقّ بازیچه خلفای جور شدند و تکه پاره گشتند و حتی بسیاری از امامان با دسیسه این خلفای طاغوتی و بدست شیعیان کشته شدند. این بدان دلیل بود که شیعیان هر کدام به تنهائی کوس انالحق می زدند و مطلقاً تاب تحمل همدیگر را نداشتند که جریان غالیه گری که هولناکترین فتنه بر علیه امامت بود از میان همین شیعیان شیطان صفت پدید آمد که در حقیقت خودشان را خدا می دانستند به بهانه خدا خواندن شخص امام.

حال از منظر ارزش حیاتی دوستِ دوست به اهمیت و عظمت واقعه غدیر خم بنگریم که چیزی جز معرفی دوست دوست و بنیانگذاری جامعه مثلث ایمانی نبود زیرا واقعه غدیر فقط معرفی علی بعنوان امام و وصی نبود زیرا این مسئله مطلقاً تازگی نداشت آنچه که در این واقعه امری کاملاً بدیع بود بستن پیمان اخوت بصورت دوتائی بر محور ولایت علی بود که میشود سه تا. که متأسفانه این سنت غدیری در تاریخ تشیع نیز در همان محل غدیر به پایان رسید و استمرار نیافت. و همان دوتاهائی که در آنروز بر محور ولایت علی پیوند اخوت بستند تا در دین و دنیا وارث یکدیگر و حامی امامت باشند به محض رحلت پیامبر که چند ماه بعد از این واقعه رخ نمود همه اطراف علی را خالی کرده و به باند سقیفه پیوستند که بنیاد طاغوت اسلامی بود تا آنجا که سه روز تمام جنازه پیامبرشان را بر زمین رها کرده و در صدد کودتائی بر علیه امام بودند تا مبادا که با تدفین رسول و اقامه نماز میّت به امامت علی که وصیت پیامبر بود خلافت اسلامی به اسم علی ثبت گردد. در حقیقت در یک کلام باید گفت واقعه غدیر خم که پیامبر و علی و همه ائمه هدی آنرا بزرگترین عید مسلمین نامیدند چیزی جز بنیانگذاری مکتب دوست دوست نبود که بستر اجتماعی امامت در تاریخ است همانطور که واقعه معراج پیامبر بعنوان بزرگترین واقعه روحانی و عرفانی در تاریخ بشر هم بنای آسمانی حق دوست دوست بود همانطور که در حدیث معراج می خوانیم که خداوند به رسولش فرمود: تو را به

این مقام نیاوردم مگر اینکه علی را به تو معرفی کنم پس برو و به همه امّت خود بگو هر که دوست دوست را انکار کند مرا انکار کرده است. چرا که محمد حبیب و دوست خدا بود و علی هم دوستِ دوست خدا بود و سپس سلمان هم دوستِ دوستِ دوست و... . پس دوستِ دوست مراتب دارد و آن بسته به اینست که سرمنشأ اصلی و مستقیم ایمان ما چه کسی باشد خدا، رسول، امام، پیر و... .

در حقیقت استکبار و عداوت در میان پیروان هر پیامبر یا امام یا عارف و یا عالم و فقیهی همان معضله انکار دوستِ دوست و تنفیس ابلیس است همانطور که امروزه شاهدیم که این استکبار و ریاست طلبی و فرقه گرائی در میان مسلمین و همچنین شیعیان سرمنشأ تمام بدبختی های آنهاست و زمینه رسوخ شیطان طاغوت در میان مسلمین و سلطه بر سرنوشت آنهاست. که این استکبار در میان علمای اسلامی غایت همه این مفاسد شیطانی است همانطور که رسول اکرم بخل بین علمای امّتش را بزرگترین فتنه امت خود خوانده است که این بخل همان کفر ابلیس و تنفیس شیطان است که عاقبت طاغوت و کفر جهانی را بر سرنوشت مسلمین مسلط می سازد اگر از این استکبار علمی و فقهی توبه نکنند. و امروزه شاهدیم که استکبار و عداوت در میان فرقه های شیعی و عرفانی به مراتب شدیدتر از سائر فرقه هاست زیرا هر کجا که حقی بزرگتر در میان باشد مستوجب عبودیت و استضعاف و تسبیح برتری است و در غیر اینصورت شیطانی برتر و مخوفتر بر سرنوشت پیروان چنین حقّی مسلط می گردد. بنابراین باید اذعان کرد که نابخشوده ترین معاصی و نابودگرترین ابلیس تنفیس در میان امت محمد و بخصوص شیعیان همانا استکبار معنوی حاکم بر فرقه ها و علمای آن است و بدتر از آن استکباری است که در جوامع اسلامی در پیروی از استکبار غربی پدید آمده است و در رقابت با آن است یعنی تحت عنوان کفر ستیزی و مبارزه با شیطان و طاغوت جهانی به پیروی و رقابت با آن پرداختند و این زمینه پیدایش دجالیت اسلامی و شیعی است و این همان ادامه تاریخی حکومت پرستی و خلافت پرستی به اسم اسلام و امامت است که خلافت بنی عباس بزرگترین نمونه آن در تاریخ است که به اسم حکومت علویان به فجیع ترین جنایات ضد علوی دچار گردید و اکثر امامان را به قتل رسانید به اسم دفاع از حکومت آل محمّد. و نمونه دیگرش حکومت سیاه صفویان است که به اسم دفاع از حق علی و امام زمان بر پا شد که جامعه ایران را به چنان حدی از تباهی کشاند که در تاریخ سابقه نداشت و پایتخت صفوی در اصفهان تبدیل به فاسدترین پایتخت روی زمین شد که پایتخت فواحش و معتادین و شیره کش خانه ها بود. هر چند که اسماعیل اول بانی صفویان خود برگزیده امام بود و باعث شد که برای نخستین بار یک حکومت شیعه اثنی عشری پدید آید ولی شاهان بعدی این خیر عظیم را به خدمت سلطنت و عشرت و فساد خود گرفتند و از کشور امام زمان جامعه ای به غایت فاسد و خرافی و تباه پدید آوردند.

و کلام آخر اینکه هیچ انسان مؤمنی بدون تعاملی صالحانه و دوستانه با یک مؤمن دیگر نمی تواند در رابطه با پیر و امامش از نفس خود شیطان زدائی کند و بسوی پروردگارش هدایت گردد همانطور که هیچ گروه و جامعه شیعی نمیتواند بدون تعامل صالحانه با سائر گروههای شیعی بسوی امامش رهنمون شود همانطور که جامعه شیعه و سنّی بدون تعامل صالحانه و برادرانه با یکدیگر نمی توانند مشمول رحمت مطلقه پیامبر خود گردند. این همان پیام تاریخی غدیر است و البته افراد و گروههای شیعی و سنّی که تبدیل به عمّال ظلم استکبار و طاغوت جهانی شده اند و آشکارا بر علیه اصول دین خدا پیکار می کنند در این قلمرو نمی گنجند زیرا لشکریان شیطانند.

مؤمنان دارای پیر و امام حیّ بایستی با برادران ایمانی و همکیش خود بس متواضع و مستضعف و صادق و یاور باشند و راز دل نمایند و جهت خودشناسی و شیطان زدائی همدیگر را یاری کنند که این امری واجب است. ولی در رابطه با کافران و مستکبرین و ظالمان بایستی متکبر و مغرور باشند و دربهای دل خود را ببندند و راز دل نگویند حتی اگر از بستگان باشند که این نیز امری واجب و سرنوشت ساز است. ولی در رابطه با عامه مردمان هم رئوف و راهگشا و ناصح به معارف ودلسوز باشند.

سختی رابطه با دوستِ دوست (خواهران و برادران ایمانی) در اینست که آدمی عدمیت و استضعاف ازلی خود را در آئینه دوستی با آنها مشاهده می کند که بایستی آنرا تصدیق کند و نور وجود و روحش را برای امام سجده و تسبیح نماید در غیر اینصورت لاجرم دچار تنفیس و ظلمت شیطان می شود و بتدریج در رابطه با امامش نیز به بن بست و استکبار و کفر و عداوت می رسد. آنانکه از رابطه و تعامل صالحانه با دوست دوست می گریزند در واقع از عدمیت و استضعاف خود می گریزند و نمی خواهند استکبار و تنفیس نفس خود را در آئینه ببینند و از آن توبه کنند. دوست دوست فیلتر و پالایشگاه تسبیح و تنفیس زدائی از نفس در قبال خود امام است. پس کسی که از تعامل صالحانه با دوست دوست و برادران و خواهران ایمانی اکراه دارد هرگز در رابطه با خود دوست هدایت و رشدی نمی یابد. آنانکه ارادت و اطاعت و انتقادی نمی پذیرند و طالب رابطه مستقیم با خود خدا یا امام زمان هستند بدام ابلیس و دجالان می افتند که رسولان تنفیس و خودپرستی هستند. آنانکه سلسله مراتب ارادت و ولایت و معرفت را رعایت نمی کنند به ضلالت ابلیس دچار می شوند. امروزه همه جریاناتی که به شیطان پرستی رسیده اند کسانی بودند که

مدعی رابطه مستقیم با خدا بودند و می پنداشتند که بدون ولایت و اطاعت پیر و امامی زنده می توان بواسطه مقادیری از تئوری های فلسفی و عرفانی به خدا در خود رسید که به شیطان رسیدند و خلیفه شیطان شدند و دیوانه گشتند! همه عرفانهای دجّالی عصر ما معلول چنین پندار و ادعائی هستند. یعنی کسانیکه منکر دوست دوست هستند.

در قرآن کریم در ماجرای راز دل کردن دو بهشتی و از سوی دیگر در راز دل گفتن دو جهنمی متوجه می شویم که هیچکس به تنهائی به هیچ جائی نمیرود و هیچ حرکت و رشدی ندارد و هیچ خلق جدیدی را درک و تجربه نمی کند نه رحمانی و نه ظلمانی! هر کسی به همراهی و دوستی با یک انسان دیگر است که به بهشت یا دوزخ می رسد دوستی با انسانی مؤمن و صدیق یا انسانی کذّاب و کافر! و این راز دوست دوست است. پس آدمی در تنهائی و انزوایش فقط در غرایز حیوانیش می گندد! و علی(ع) قاعده ای را تعلیم می دهد که براستی هدایتبخش است: "کسی که در نزد تو چاپلوسی می کند و تعریف و تمجیدت می گوید دشمن توست. دوست تو کسی است که در تنهائی عیب هایت را به تو هدیه می کند!" این دومی همان دوستِ دوست است که فقط تشنگان حقیقت تاب تحمل این دوستی را دارند که تنفیس و غرور و دروغها را به آدمی گوشزد می کند و انسان را در شناخت شیطان نفس و نجواهای شیطانی و شیطان زدائی یاری میدهد. ولی اگر این روابط عاطفی و راز دل کردن جمعی، فاسقانه و مشرکانه باشد آن جمع را با شیطان محشور میسازد و شیطان همواره همراهشان خواهد بود که این امر در سوره مجادله هشدار شده است. حال اگر این نوع اجتماعات عاطفی- فاسقانه در قلمرو شیطان آریل مثل تلفن همراه و اینترنت باشد به شیطانپرستی آشکار می رسد درست مثل آنچه که بر سر عرفان حلقه آمد که عرفان اینترنتی بود!

شیطان جز از طریق روابط بین انسانها امکان رسوخ در قلوبشان را ندارد بخصوص روابطی که دارای پیوند و علایق قلبی و عاشقانه باشد زیرا در اینصورت درب دلها گشوده تر است پس امکان رسوخ در آنها بیشتر است. و اینست که عمیقترین راه ورود شیطان در روابط آدم- حوائی است و سپس رابطه بین امام و مأموم که رابطه ای روحانی می باشد مگر اینکه این رابطه در ارادت و اطاعتی خالصانه و بی چون و چرا قرار گیرد و حق دوست دوست نیز رعایت شود که واضحترین آئینه شیطان شناسی و شیطان زدائی است. انسان فاقد رابطه قلبی و روحانی با دیگران، نه امامی دارد و نه شیطانی! و لذا اصلاً انسان نیست و فقط حیوانی دوپاست.

۵- شیطانِ قلمرو خانواده

در قرآن کریم در دو واقعه بزرگ آفرینش انسان است که ابلیس هم وارد سرنوشت انسان می شود که یکی واقعه خلق جدید انسان و مقام خلافت اللهی حضرت آدم(ع) است که شرحش گذشت و دیگری واقعه خلق حوا از بطن آدم است و رابطه این دو در بهشت که مدخل رسوخ ابلیس می گردد. در واقعه خلق خلافت اللهی آدم(ع) بود که ابلیس بر آدم کافر شد و آدم و فرزندانش را تهدید به فریب و گمراهی و دوزخ نمود تا اینکه توانست این تهدید و کفرش را از درب رابطه آدم- حوائی القاء نماید و این دو را از بهشت ازلی ساقط ساخته و به کفرش مبتلا نماید و به وعده اش عمل کند.

خداوند خالق در کتابش فرموده که پس از آفرینش آدم خلیفةالله، وی را در بهشت اسکان داد ولی چون تنهایش یافت از رحمتش از بطن و نفس خود آدم برایش یک زوج و همسری آفرید (همینطور که برای هر کس دیگری همینگونه همسری می آفریند) و این دو را غرق رحمت و نعمات و برکاتش در بهشت ساخت تا هر چه خواهند داشته باشند و برخوردار گردند و فقط بسراغ شجره ممنوعه نروند و شیطان را هم تنها دشمن خود بدانند و به این دو نزدیک نشوند که از ظالمین خواهند شد.

"ای آدم با همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر چه خواهید مصرف کنید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ظالمین خواهید شد. آنگاه شیطان هر دو را به وسوسه فریب داد تا اسرار پنهانی آنها را برایشان افشاء کند. پس به آنها گفت خداوند شما را از این درخت نهی نکرده الا به این دلیل که از ملائک و بزرگان نشوید و جاودانه نگردید! و سپس برایشان سوگند یاد نمود که من خیرخواه شمایم. پس آنها را مغرور ساخت تا از آن شجره چشیدند و نهانشان هویدا گردید پس برگ درختان بهشتی را بر خود پوشاندند. پس خداوند آنها را ندا کرد که آیا شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار و بیانگر شماست. گفتند خدایا بر خود ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بما رحم نکنی از زیانکارانیم. خداوند گفت از بهشت فرود آئید که دشمن یکدیگرید و زمین تا زمانی معین قلمرو زندگی شماست. در این زمین زندگی کنید و در آن بمیرید و از آن برانگیخته می شوید... ای فرزندان آدم مبادا که شیطان شما را فریب دهد آنطور که پدر و مادر شما را فریفت و از بهشت بیرون کرد..." سوره اعراف ۱۹-۲۷

مسئله اینست که آدم و حوا دچار چه وضعیت روحی و چه مخمصه ای در رابطه با همدیگر شده بودند که شیطان را در آگاهی کامل به دوستی و مشاوره گرفتند با اینکه خداوند بارها دشمنی شیطان را به آنها اخطار نموده بود و آدم(ع) هم آشکارا عداوت و انکار شیطان را در قبال خود دیده و تهدیدهایش را شنیده بود و اینکه خداوند هم به شیطان امکان وسوسه انسان را داده بود. و با اینحال این دشمن آشکار را به دوستی گرفتند و از امر خدایشان سر باز زدند و به شجره که تنها منع آنها در بهشت بود نزدیک شدند و همان شد که نباید می شد یعنی هم دشمن همدیگر شدند و رحمت و اعتماد و محبت و همدلی از رابطه شان رخت بر بست و هم از بهشت اخراج شدند و این خسران باطنی و ظاهری توأمان است یعنی دل و دین و دنیایشان را از دست دادند و به عذاب ظاهر و باطن دچار گشتند! اینهمه غفلت و نسیان تا سر حد جنون و واژگونی ادراک چگونه در آدم و حوا پدید آمد که چنان ظلمی را در حق خود روا داشتند و سقوط کردند؟

اگر آدم و حوا را هر زن و مرد تازه عروس و دامادی بگیریم که غرق در عشق و عاطفه هستند و زندگی برایشان بهشت عزّت و لذّت است آنگاه فهم این واقعه قرآنی ممکن می گردد در درجه ای دگر!

خداوند در کتابش می فرماید: "هر کس که از یاد خدا غافل شد شیطان را بسراغش می فرستیم تا قرین او باشد." زخرف۳۶- این همان واقعه ای بود که در آدم و حوا رخ نمود یعنی از یاد بردن خداوند خالق که چنان مقام رفیعی به آنان بخشیده بود و آدم را مسجود ملائک ساخته بود و بهشت خود را ارزانی آنها کرده بود. از یاد بردن خدا یعنی از یاد بردن خود! "هر که خدای را از یاد ببرد خودش را از یاد می برد..." قرآن- پس آدم، روح و شعور و مقام خلافت اللهی خود و علم اسماء و همه آیات الهی را در خود از یاد برده بود و لذا شیطان را هم بعنوان تنها دشمن وجودش از یاد برده بود که کیست. پس بهشت هم که تجلی بیرونی این روح و نور علم و عزّت و رحمت مطلقه خدا بر آدم و حوا بود برایشان هیچ و پوچ و بی معنا شده بود و دیگر هیچ برخورداری بهشتی از آن نداشتند و حوصله شان سر رفته بود و لذا فقط آن شجره ممنوعه باقی مانده بود که از آن برخوردار نشده بودند و در گمانش بودند که به ناگاه

شیطان از راه رسید و در لباس یک دوست و ناجی بروز کرد تا آنها را از آن مخمصه برهاند و لذا به آنها وعده هائی داد که اندکی قبل، خود برترش را داشتند. وعده به فرشته و سلطان شدن و جاودانه گشتن! در حالیکه آدم اندکی قبل خودش در مقامی برتر از فرشتگان قرار گرفته و مسجود ملائک شده و سلطان عالمیان گشته بود و در بهشت جاوید مسکن گزیده بود که در آن نه مرگی بود و نه فقر و ترسی! و آدم همه این مقامات وجودی، به دلیل نسیانش درباره خدا، از یاد وجودش رفته بود. و شیطان به آنان وعده داد که اگر به شجره ممنوعه نزدیک شوند و از آن برخوردار شوند تبدیل به فرشتگان و سلاطین و اله می شوند و قابل پرستش می گردند و جاودانه! آیا این شجره ممنوعه چه بود؟

ما قبلاً به تفصیل نشان داده ایم که شجره ممنوعه همان عشق جنسی و نژادپرستی و فرزند پرستی است که بطور کاذب و جنون آمیزی آدم و حوا را برای یکدیگر قابل پرستش و فرشته وار و خدایگونه می سازد و در تولید نسل هم احساس جاودانگی و استمرار در تاریخ می یابند که هر دو احساس و معنائی دروغین و غیر حقیقی و دمدمی است و توهم و غرور گذراست زیرا نه عشق جنسی پایدار است و نه فرزندان براستی والدین را جاودانه می سازند و از مرگ می رهانند! این باور و احساس احمقانه و دروغین فقط حاصل از دست دادن روح سرمدی خدا در خود بود که از نسیان ذکرش پدید آمده بود و آنها را ملازم و رفیق شیطان ساخته بود. پس این دو قبل از آمدن شیطان هم دچار بن بست و عذاب شده بودند و در صدد راه خروجی از این مخمصه بودند زیرا روح پرستش خداوند و تسبیح الهی را از دست داده بودند و در رابطه با یکدیگر به خودپرستی و پرستش یکدیگر دچار گشته بودند. "شیطان کسانی را که قبلاً دچار معصیت شده بودند به لغزش انداخت." آل عمران۱۵۵- و این گناه قبلی همانا از یاد بردن خداوند و ترک پرستش و تسبیح الهی و ابتلای به پرستش یکدیگر و تنفیس و خودپرستی جنسی بود. پس این دو قبلاً روح جاودانگی خود را از دست داده بودند و دیگر بهشت برای آنها خاصیت بهشتی نمی داد که شیطان بسراغشان آمد و راه خروج از بهشت را مهیا کرد و آن شجره پرستی بود یعنی خودپرستی جنسی و ابتلای شهوانی و عورت پرستی و عاقبت فرزندپرستی بعنوان حس جاودانگی کاذب و مادی!

بهشت، قلمرو خلقت رحمانی و هویت الهی انسان است که در آن هر موجودی مظهر یکی از آیات و عناصر ذاتی این آفرینش است که در عین حال این شجره ممنوعه هم حضور دارد و عضوی از این آفرینش است ولی نهی شده و مکروه و ممنوع است و سرچشمه همه معاصی و گناهان و مظالم میباشد همانطور که فرموده: به این شجره نزدیک نشوید که از ظالمین می شوید! این شجره همان شجره زندگی زناشوئی و تولید مثل و حیات تاریخی- دهری بشر است که سرمنشأ همه مظالم می باشد چرا که کارگاه ظلمت و نسیان و کفر بشر است زیرا روح آدمی در قلمرو عشق جنسی و نژادپرستی و عورت پرستی و فرزندپرستی است که دچار تاریکی می شود و از خدایش بیگانه می گردد و این احسن مخلوقات تبدیل به اسفل موجودات می شود. ولی بهرحال با هبوط و سقوط آدم و حوا از روح الهی و بهشت حضور حق، ما فرزندانش محکوم به ازدواج و تشکیل خانواده و تولید مثل هستیم و تبعیدی زمین! ولی با لمس این شجره یک خودآگاهی و بیداری جدیدی پدید آمد که بی سابقه بود که سرمنشأ نبوت حضرت آدم گردید: "و سپس کلامی جدید به او تعلیم دادیم." قرآن! و این کلام جدید پس از هبوط و پیدایش نبوت ممکن شده که آدم و حوا را بر باطن خود و همدیگر بینا ساخت که عمده این امور برملاء شده هم زشتی ها و مفاسد و ناپاکیهاست که بواسطه لباس پنهان گردیده است که البته برترین لباسها همان تقواست. (قرآن)-

در قیاس بهشت زمینی باید گفت که بهشت آدم- حوائی از جنس بهشت ماه عسل آغاز زندگی زناشوئی است که هر دو غرق در خودپرستی و پرستش جنسی یکدیگرند که به ناگاه شیطان از راه می رسد آنگاه که این بهشت ماه عسل به پایان خود نزدیک می شود و وعده به تمدید و بلکه جاودانه سازی این ماه عسل می دهد ولی حاصلش خروج کامل از آن است و تولید مثل و بچه پرستی که جایگزین همسرپرستی می گردد تا به زن و شوهر احساس جاودانگی و ملکی دهد هر چند که احساس کاذب و بی بنیاد است.

ولی اگر کسی بتواند در همین زندگی زناشوئی با رعایت حقوق الهی همسر و فرزند و نژاد بدون ابتلای به نژادپرستی و امراض و جنون و نسیان آن، یاد خدا را در خود و خانواده اش برپا دارد و در راه او جهاد کند این شجره ممنوعه را که بزودی همان شجره خبیثه می شود می تواند تبدیل به شجره طیبه عصمت و معرفت و توحید سازد و در جرگه اهل بیت عصمت وارد شده و بر خلق جدید رحمانی و بر طینت معصومین احیاء گردد و بر آل محمد وارد شود که جنّات نعیم است. و درست از همین منظر است که امام صادق(ع) می فرماید: شجره ممنوعه مائیم! که این تناقض عظیم موجب شده بسیاری این را حدیث جعلی بخوانند. همانطور که شجره عصمت و امامت در تاریخ از رابطه مردان خدا با زنان پاک سربرآورده و بالیده است از رابطه ابراهیم(ع) و هاجر(ع)، محمد(ص) و خدیجه(ع)، علی(ع) و فاطمه(ع) و امثالهم!

پس شجره ممنوعه یا قلمرو نژاد اگر از راه شیطان حاصل شود تبعید زمین و نهایتاً درک اسفل را عاید اهلش میسازد ولی اگر از درب وجود امام معصوم حاصل گردد انسان را از تبعید زمین به جنات نعیم و عرش اعلی راه مینماید. پس بهشت و دوزخ آخرالزمان مخلوق همین شجره ممنوعه است از دو وجه شیطانی و امامی! اینست که امام مهدی(عج) می فرماید: من ناجی خانواده ها هستم!

پس طبق تعالیم الهی در کتابش درک می کنیم که راه نفوذ شیطان به قلب انسان از رابطه آدم- حوائی و زناشوئی است زیرا فقط در این رابطه است که درب دل گشوده است. که این شیطان برای مدتی از این دو تن دو سلطان و فرشته مصنوعی و دروغین برای یکدیگر پدید می آورد که به پرستش یکدیگر میپردازند و عاقبت عداوت و شرارت و خیانت رخ می نماید و این توهم عشق جنسی برملا شده و آبرویش ریخته می گردد. ولی این زن و مردی که به پرستش عورت رسیده بودند به تصرف و سلطه شیطان درمی آیند: "آنانکه مادینگی را می پرستند مرید شیطان میشوند." نساء۱۱۷- و این همان مکتب اصالت سکس است که به شیطان پرستی می انجامد زیرا شیطان در اموال و اولاد وعورت بشری مشارکت می کند. (قرآن کریم)- و بدینگونه ثروت و فرزندان و همسر آدمی تبدیل به خناسان و شیاطین و هیزم دوزخش می شوند.

هر خانواده ای متشکل از مال و همسر و فرزندان است که حبّ و پرستش این سه عنصر خانه و خانواده منجر به ابتلای به شیطان می شود زیرا دلی که در گرو غیر حق باشد دام شیطان می گردد زیرا شیطان ساکن درک اسفل و در قلمرو خارج از نور حضرت حق قرار دارد پس درب دلی که بسوی این قلمرو باز شود به روی شیطان باز شده است زیرا شیطان، سلطان این قلمرو است. و لذا شیطان شریک مال و همسر و فرزندان آدمی می گردد و در همه امور آنها سهیم می شود و اینست راز عداوت و شرارتی که در خانواده برپا می گردد و اهالیش را می سوزاند. "هر که دل به دنیا دهد آتش جهنم را برای خود برپا نموده است." قرآن کریم-

خداوند در کتابش به بنی آدم هشدار می دهد که از پدر و مادر ازلی خود عبرت بگیرند و خطای آنها را تکرار نکنند. ولی متأسفانه جز انبیای مرسل و امامان معصومین مابقی مردم همه بهمان راه رفته و بدام شیطان افتادند و شیطان همه را با خود به جهنم برد. پس فقط هم با توسل به نور شجره طیبه این معصومین می توان از این دام شیطانی و دوزخش نجات یافت همانطور که امام مهدی(عج) نوید داده است و فرموده زن و شوهری که تحت ولایت من نباشند بر یکدیگر حرامند یعنی این زناشوئی تماماً بر زنا و خیانت و آتش و عداوت است یعنی در سیطره شیطان قرار دارد.

شجره ممنوعه در بهشت نمادی از منکرات و معاصی و گناهان و مظالم است. و فقط زن و شوهرها و خانواده هائی بسراغش میروند که از یاد خدا غافل شده و بهشت روحانی و عزّت و جاودانگی جان را از دست داده و به احساس نابودی دچار گشته اند و لذا به امید نجات از این احساس بسوی منکرات میروند تا شاید یکبار دگر احساس خوشبختی و رحمت و محبت در میانشان پدید آید که به دام شیطان می افتند.زیرا مسئله فقط این نیست که در نزدیکی به این شجره مرتکب گناه و پلیدی میشوند بلکه بدتر از آن قلوبشان در سیطره شیطان قرارمیگیرد و شیطان وارد زندگیشان میشود و شیطان یعنی غرور، خودپرستی،عورت پرستی، تجسس، دروغگوئی، خیانت، بی اعتمادی، تهمت و غیره! "و زشتی های آنان بر همدیگر آشکار می شود." قرآن- و این قلمرو تهمت و بدگمانی و بدبینی به یکدیگر است که موارد دروغگوئی و تجسس و خیانت و بی اعتمادی میباشد.

ولی در عین حال پس از نزدیکی به شجره ممنوعه و ابتلای به غرور و وسوسه های شیطان، یک امکان دیگر و برتری هم پیش روی قرار دارد و آن توبه و انابه و رویکرد مجدد به خداوند رحمان است که آدمی را به مقام نبوت و بخودآئی وجدان میرساند و بر علمش نیز می افزاید بشرط آنکه زین پس تقوای مدام پیشه کند و مراقب وسوسه های شیطان باشد و این وسوسه ها و نجواها را به حساب افکار و امیال و الهامات و باورهای خود نگذارد و خطوات شیطان را پیروی نکند.

حقیقت اینست که دل آدمی جز خانه خداوند نیست و اولیای حقه اش! پس هر چه غیر او بر دل وارد شود در سیطره شیطان قرار دارد و شیطان را هم بر دل وارد می کند که عنصر عدمیت و ظلمت و خذلان انسان است. و هر چه غیر نور حق بر دل وارد شود دل را شقی و سنگ میسازد و شیطان مأمور برپا سازی آتش در دل است تا شقاوت و قساوت دل را ذوب کند که این واقعه ای سراسر عذاب روح برای انسان است و در عین حال عین حق دیگریست: "خداوند القای شیطان را امتحانی برای قلوب مریض و سخت قرار داده است."حج۵۳- "شیطان بر مردمان سلطه ای نداشت و هدف از آزادی شیطان در وسوسه و فریب مردمان این بود که قلوب مؤمن از غیر مؤمن شناخته گردد." سبأ۲۱-

همانطور که شناخت حق و اولیای حق یک امر فطری در انسان است و دل و فطرت آدمی با یک نگاه آنرا می شناسد شناخت شیطان بعنوان خصم انسان هم شناختی فطری است و هر انسانی فطرتاً شیطان و القائات او را در خود تشخیص میدهد و لذا مسئول اعمال خویش است: "ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را پرستش نکنید که او دشمن آشکار و صاحب بیان است." یس۶۰- زیرا همه تعهدات خداوند با آدمی نهاده در فطرت اوست از زمانیکه آدم را به کل اسمایش تعلیم فرمود و فطرت خودش را برای مردمان قرار داد. پس انسان فطرتاً آگاه و عالم به خیر و شر و حق و باطل و دوست و دشمن است پس مسئول است.

و اما آیا نشانه های حسی و عقلی حضور و رسوخ شیطان در قلمرو روابط خانوادگی چیستند؟ خود قرآن کریم همه ارکان شیطان شناسی را بما آموخته است: حبّ همسر و فرزندان و مال بگونه ای که اعضای خانواده را بسوی حرامها و مکروهات سوق دهد و از واجبات دینی و اخلاقی دور سازد، ورود اعمال شیطانی در خانواده مثل قمار، خمر و مخدرات و مسکرات، گرایش به انواع زیاده طلبی مثل ربا و شرط بندیها و درآمدهای شانسی و قمارگونه، پرستش کالاها، تزئینات و اشکال و صور و دکوراسیون، طرح آرزوهای دور و دراز جهت استکبار و برتری جوئی از دیگران، آبروپرستی و رقابت با مردمان در امور دنیوی و قیاس خود با آنان و پیروی از امیال و ایده های اکثر مردمان، اسراف در دنیا، تجسس در احوال و اعمال دیگران، ظن پرستی و ذهنیات را عین حق دانستن و مرید ایده آلهای خود شدن، مادینه پرستی و سکس گرائی و جلوه گریهای جنسی، تکبر و غرور، انواع بازیگری، پیروی از طاغوت و حکومتهای جبّار، تنوع پرستی و کثرت گرائی! اینها مشهورترین و صریحترین نشانه های الهی در قرآن در باب شیطان شناسی هستند که در خانواده ها بذر افشانی می شوند و کل جامعه را فرا می گیرند.

در باب مسائل خانواده و زناشوئی و رسوخ شیطان در این رابطه قبلاً رساله هائی نوشته ایم که شما را به آنها رجوع می دهیم: آخرالزمان خانواده، فریاد زن، آدم و حوا و عشق شناسی! و اینکه کتاب خدا مکرر بما هشدار میدهد که همسر و فرزندان بزرگترین فتنه و دشمن ایمان هستند تا مراقب باشیم که حبّ آنان موجب گمراهی و خسران دو دنیای ما نگردد زیرا از درب چنین حبّی است که شیطان به قلوب راه می یابد و آنرا محاصره می کند.

و اما سئوال دیگری که برخی آشنایان پرسیده اند اینکه آیا شیطان در بهشت خدا چه می کرد که موجب فریب و هبوط آدم و حوا گردید مگر نه اینکه شیطان مورد رجم و لعن و طرد الهی واقع شده و به دوزخ و درک اسفل تبعید شده بود! پاسخ به این سئوال را قبلاً داده ایم و آن اینکه آدم و حوا در بهشت چنان دچار نسیان و غفلت از خداوند شده بودند که از روح و جاودانگی خود بیگانه گشته و همه نعمات بهشتی نیز در نزدشان بیهوده شده و گوئی از دسترسشان خارج گشته بود. در اینجا یکبار دگر به حقیقت وجودی بهشت و دوزخ پی می بریم که مخلوق دو وضعیت باطنی وجود انسان هستند. آنکه صاحب روح و ذکر و با خدایش زیست می کند جهان بیرونیش بهشت است و آنکه از خدایش که نور وجود اوست بیگانه گردد جهان بیرونش ظلمات و جهنم است هرچند که همان جغرافیا تا اندکی قبل بهشت بوده باشد. اینست که می فرماید: "هر کسی را از علمش آفریدیم." قرآن- پس بهشت و جهنم تجلی دو نوع علم و روان انسان است. جهان هستی در هفت زمین و آسمان مسخر وجود انسان است. (قرآن)- پس آدم در باطنش هر چه باشد جهانش نیز بازتاب همان باطن اوست. پس آدم و حوا در بهشت الهی نیز باطناً از خدایشان دور شده و در قلمرو دوزخ اسفل بودند و شیطان از همین ظلمت و بُعد باطن آنها بود که با آنان ارتباط یافت و وسوسه شان کرد و سخن گفت. در قرآن کریم نیامده که شیطان بر آنان رخ نمود. و شیطان بعنوان "خصم مبین" دارای همین معناست یعنی دشمنی که دارای بیان و منطق است و در گوش دل انسان نجوا و وسوسه می کند بصورت احساسات و امیال و افکار! همانطور که "مبین" از صفات امام نیز می باشد. دلی که در آن نور ذکر الهی نباشد سنگ است و محمل شیطان می شود طبق کلام الهی که ذکرش رفت.

زن و شوهری که می خواهند ملک و مالک و پرستنده یکدیگر باشند و چون فرشته پرستیده شوند در نسیان و غفلت کامل از خدا بسر می برند و در معرض رسوخ شیطان قرار می گیرند! و این کل ماجرای آدم و حوا و شیطان در بهشت است. کسی که بخواهد بجای پرستش خدا، خودش پرستیده شود خلیفه شیطان می شود. نساء۱۱۷- کهف۵۰- و این محور شیطان زدگی در رابطه زناشوئی است و نیز بنیاد شیطانزدگی در جامعه بشری!

۶- شیطانِ قلمرو اعتقادات مذهبی

"گروهی هدایت شدند و گروهی دیگر گمراه گشتند و بر آن ثابت ماندند چون ولایت خدا را ترک کرده و ولایت شیطان را گزیدند و پنداشتند که به راه راست هدایت گشته اند." اعراف۳۰- "و شیطان به پروردگارش گفت: حال که تو مرا گمراه کردی من نیز بر صراط هدایت تو به کمین مینشینم و بندگانت را از پس و پیش و راست و چپ محاصره میکنم و از راه تو منحرفشان می سازم تا اکثرشان شکر نعمت بجای نیاورند..." اعراف۱۶-۱۷. و این آیه مکرر در قرآن کریم که اکثر مردمان هوای نفس و ذهن خود را بجای خدا پیروی و پرستش می کنند و این همان شرک و ظلم عظیم است که جز به عذاب الهی پاک نمی شود.

ابتلای به شیطان تا سرحد شیطانپرستی و خلافت و ولایت شیطانی آنهم تحت عنوان خداپرستی و اسم خدا و مقدسات و عبادات شرعی از مهلکترین نوع فساد و فتنه در حیات معنوی و دینی بشر در تاریخ بوده است که همان مذهب ضد مذهب، اسلام ضد اسلام و شیعه ضد شیعه است. و امّا این چگونه رخ می دهد؟

پیروی از ذهنیات مذهبی و باورها و معارف صرفاً ذهنی و خداشناسی محض ذهنی بدون ایمان قلبی و معرفت باطنی و پیروی از مذاهب موروثی، اساس باطنی و روانی شیطان پرستی تحت اسم خدا و دین است: "ابلیس ذهنیاتشان را برایشان حق جلوه داد پس همه او را پیروی کردند جز عده اندکی از مؤمنین." سبأ۲۰-

و اما علت بیرونی و اجتماعی ابتلای به شیطان و شیطان پرستی تحت عنوان دین و خدا و عبادت و عرفان، همانا پیروی از طاغوت و حکومتهای جبار و قوانین جابرانه دول ستمگر است: "آیا ندیدی کسانی را که دعوی ایمان به کتب آسمانی می کنند و خود را مؤمن می خوانند ولی طاغوت را به داوری می طلبند و میزان قرار میدهند و به ضلالت شیطان دچار می شوند در حالیکه به آنان امر شده که به طاغوت کافر شوند." نساء۳۸-

یکی از خطرات مهلک و غیر قابل علاج این شیطان پرستی در لباس ایمان و دین اینست که این نوع افراد و جریانات خود را هدایت یافته و پیشتازان هدایت می دانند و در این امر تردیدی هم ندارند و چه بسا مؤمنان حقیقی را مرتد و ملحد و مشرک می نامند و با قدرت حکومتی طاغوت به محاکمه می کشند. "از جمله کافران کسانی هستند که خود را هدایت یافته می دانند و در آن شکی هم ندارند." قرآن-

و پیروی از مذاهب آباء و اجدادی و موروثی یکی دیگر از کفرهای پنهان در لباس ایمان است: "هر گاه که حق را بسوی مردم فرستادیم کافر نشدند الا اینکه گفتند پس با مذهب پدران خود چه کنیم ما خود از دین پدرانمان پیروی میکنیم." قرآن-

کلاً باورها و مذاهب تاریخی و معارف اخباری مذاهب الهی و سنت موروثی این مذاهب مهمترین قلمرو شرک و رسوخ شیطان است. زیرا عامه مردمان به کفر آشکار روی نمیکنند بلکه بواسطه شرکهای خود مبتلا به وسوسه شیطان می شوند که مخلوطی از دین و دنیا و ایمان و کفر است. که این نوع مردمان پیرو خدای آسمانی خارج از حیات دنیا هستند و مؤمن فقط به انبیاء و اولیای مرده! و به همان میزان از مؤمنین و علما و عرفای زنده بیزاری می جویند این غیب پرستی و نسیه پرستی مذهبی که ظاهری توحیدی هم دارد لطیف ترین زمینه رسوخ شیطان است. "کافران خدای را از جائی بسیار دور می خوانند. به آنان بگو خدای نادیده را از راه دور چگونه شناخته و ایمان آورده اند." قرآن- "ای مؤمنان خدای زنده و حاضر و فعال را بپرستید." قرآن-

آدمی به میزانی که خدای را به فراسوی جهان می افکند و پیامبران و امامان را هم به اعماق تاریخ و قبرستانها تبعید می کند به خودش امکان کفرورزی و اختلاط و التقاط در دین می دهد. و این همان مدخل رسوخ شیطان در دین است که علاج قطعی همه این نوع شرکها و فریبهای شیطانی داشتن پیر طریقت و امامی حیّ و حاضر به معنای یکی از اولیاء و خلفای امام زمان(عج) در عصر غیبت است که این امر از ارکان ذاتی مذهب امامیه است که ریشه ایده خدا و خدای صرفاً ذهنی را که در خدمت هوای نفس است برمی کند و امکان پیروی از طاغوت را هم منتفی می کند زیرا میزان همه امور حیات دنیای یک مؤمن همان پیر و امام زنده است.

ایده خدا و خدای ذهنی در سر و نژادپرستی در لباس مذاهب آباء و اجدادی در دل، و طاغوت هم در سیطره حیات اجتماعی و نظامهای استکباری به مثابه سه رکن مذاهب شرک در تاریخ بوده اند که زمینه پیدایش مذاهب ضد مذهب هستند که در هر یک از ادیان الهی رخ نموده اند که همان نفاق موجود در این ادیان می باشند که این نفاق بزرگترین قلمرو حاکمیت شیطان و لشکریان ابلیس است که مردمان را به پست ترین طبقه از جهنم می کشاند که درک اسفل السافلین است که قلمرو واژگونسالاری همه ارزشهای دینی و توحیدی است. وقتی ذهن آدمی حامل ایده خدا و باورهای اخروی باشد ولی دل در مصادره نژاد و تاریخ و ظلمت دهر باشد حاصلش نفاق است نفاق بین ذهن و دل که کارگاه وسوسه ها و القائات شیطان و بذرافشانی اوست که یک دستش بر اندیشه و دست دیگرش در دل انسان است و خلاء بین دنیا و آخرت را پر می کند و بدینگونه بر مردمان سلطه می یابد در رابطه مشرکانه بین دین و دنیا، کفر و ایمان و حق و باطل! آن صراط المستقیم در باطن آدمی همان فاصله بین ذهن و دل است که قلمرو لقاءالله است و یک وجب بیش نیست که ابلیس بر همین صراط فاصله بین ذهن و دل در کمین نشسته است (اعراف۱۶-۱۷). "مگوئید که ما مؤمنانیم بلکه هنوز اسلام در قلوبتان وارد نشده است." قرآن- یعنی این دین صرفاً ذهنی و ادعائی است و تا تبدیل به ایمان و جایگاه قلبی و روحی شود راه درازیست.

باید دانست که اصلاً ادعاهای ناحق و ناهنگام دینی و علمی و عرفانی که موجب شدیدترین غرورها و استکبار معنوی در بشر است شدیدترین و عمیقترین دامها و مدخلهای شیطان در جان و روان و دل انسان است این همان غره شدن به رحمت و کرم خداوند و اولیای الهی است که بسیاری از مردمان را به دوزخ می کشاند که در قرآن کریم بارها ذکر شده است.

باید دانست و درک نمود که جریان ادراک ذهنی حقایق و روش آن کاملاً معکوس راه و روش ادراک قلبی حقایق است. و دلیل کلی این امر آنست که ذهن آدمی در روش استدلال عقلانی حقایق از صور مادی جهان آغاز می کند و هر چه که به عمق یگانه مفاهیم عالم وجود بالا میرود به عدمیت جهان میرسد و لذا تاریخ فلسفه غایتی جز نیهیلیزم نداشت که مکتب اصالت عدم پرستی و هیچ گرائی است. ولی این روند در دل آدمی کاملاً معکوس است یعنی در قبال هر حقیقتی از عالم، دل ما حیران عدمیت و فنای هر امریست و لذا عامه مردمان از ادراک قلبی جهان هیچ استنباط و دریافتی ندارند جز احساسات کور و بی معنا! و اینست که در نزد عامه مردمان دل گرائی و اهل حال بودن مترادف جنون و هذیان است. در حالیکه اهل ایمان و معرفت قلبی با این آغاز عدمی و فنا تا سر منزل لقای جمال الهی و بقای فی الله را طی می کنند. یعنی درک ذهنی از بقا شروع شده و به فنا و عبث پایان می یابد ولی درک قلبی از فنا آغاز شده و به بقای حق می انجامد و لقای جلال و جمالش! و اینست که سیر و سلوک عرفانی که جریان معرفت قلبی است از غایت ادراک ذهنی یعنی عدم آغاز می شود و اینست که کاملان فلسفه عقلی تازه روی به عرفان میکنند البته اگر بتوانند از عدم پرستی و پوچی گرائی ذهن جان سالم بدر برند و همچون نیچه سقوط نکنند در نیهیلیزم!

یعنی نهایت خرد ذهنی سرآغاز عقل و معرفت قلبی است. این همان کلام حیرت آور امامان و عارفان ماست که نهایت نبوت را بدایت ولایت میدانند و غایت شریعت را سرآغاز طریقت! و اینکه چرا حضرت موسی نتوانست با حضرت خضر، تعامل در طریقت نماید زیرا این طریقت قلبی- عرفانی دارای راه و روش معکوس نسبت به نبوت و شریعت و ادراک ذهن است. و اینست که سیر الی الله در وادی لقاءالله مستلزم انقلاب و زیر و رو شدن کل شناخت و ادراک دینی و معنوی است: "زیرورو می شوند و آنگاه روی به خداوند می کنند." قرآن! پس اهالی نبوت و شریعت و تعقل ذهنی اگر توان و رغبت به این انقلاب و زیرورو شدن نداشته باشند امکان ورود به قلمرو دین و اسلام و ایمان و عرفان قلبی را ندارند که در اینصورت یا کافر میشوند و یا به نفاق میگرایند که رویکرد دومی بسیار بیشتر است و این سرنوشت تاریخی اکثر علمای رسمی- تاریخی مذاهب و ملایان دهری است که در غایت شریعت و عقل ذهنی- تاریخی خود با تمامیت دین خدا و حقایق الهی به بن بست می رسند و لذا در نقطه مقابل عارفان و علمای ربانی و اولیای الهی قرار می گیرند و تبدیل به اولیای نفاق در مذاهب شده و حامیان مذاهب ضد مذهب می گردند. آنچه که بیان کردیم راز شرک و نفاق بشری در مذاهب تاریخی است. تا توانی در این معنا بیندیش و بمان!

ایده خدا و خدای ذهنی تا زمانیکه انسان حجت خدا و امام مبین را در جهان درک و دیدار نکرده و به لقای حق نرسیده است نافذترین قلمرو رسوخ شیطان و جذب وسوسه ها و نجواهای شیطانی است الا اینکه آدمی مشغول اشد تقوای الهی باشد تا به رسول و امام زنده ای برسد و سالک سیر الی الله در دل شود: "آنانکه تقوا پیشه نموده و صبر کردند خداوند به آنان منت نهاده و از نزد خود رسول، امام یا شاهدی بسویشان می فرستد تا هدایت شوند." قرآن کریم.

ایده خدا بدون دل و ایمان و عرفان قلبی به خودی خود سرمایه هر شرک و نفاقی در دین خداست و درب ورود ابلیس جهت تبدیل در آیات و بینات الهی برای مردمان!

همچو فرهاد بود کوه کنی پیشه ما   کوه ما سینه ما ناخن ما تیشه ما

این سنت تقوی کسانی است که در دین و ایمان هنوز به دل نرسیده اند و بایستی دل چو سنگ خود را شبانه روز بتراشند و صیقل کنند تا از شقاوت و سختی خارج شود و لایق نور ایمان گردد و محمل شیطان نشود. زیرا طبق قول الهی قلوب سخت و شقی بهترین مدخل و محمل شیطان است. و باید دانست همه قلوبی که هنوز به نور امام مبین و تجلی حق منور نشده اند سخت و شقی هستند و در خطر وسوسه و القای شیطان قرار دارند.

آنچه که قلوب غیرمؤمن و غیرامامی و ایده خدای ذهنی را بیشتر در معرض القاء و نجوا و وسواس شیطان قرار میدهد و میرباید ادعاهای مستکبرانه دینی و غرور معنوی و تعصبات مذهبی در باورهای موروثی- تاریخی است و نژادپرستی در لباس دین!

مؤمن و مؤمنین در قاموس و توصیف قرآنی جز ائمه معصومین و اولیاء و شیعیان مخلص آنها در قرون و اعصار نیستند که مخلصین خوانده شده اند که مظاهر اراده و فعل پروردگارند پس طبق کلام قرآن و احادیث ائمه هدی جز این را مؤمن نمی دانیم و مابقی مسلمانان موروثی و تاریخی هستند که دین خود را از راه وراثت و اخبار دارند و نه حقیقت و ایمان! پس لاجرم مبتلای به شرکها و نفاق هستند الا کسانیکه در ولایت این اولیاء و مخلصین باشند. و مابقی در سیطره وسوسه های شیطانی زیست می کنند و نمازشان مصداق فویل للمصلین است زیرا صلوة بر دوزخ و سجده بر ابلیس است.

اگر درب ورود شیطان به انسان و شاهراه رخنه اش در دل همانا رابطه آدم-حوائی است پس مذهب نژادی و موروثی هم قدرتمندترین محمل شیطان در قلمرو اعتقاد و فرهنگ و مذاهب است و آنچه که موسوم به سنن و آداب و رسوم قومی است.

و اما امروزه در آخرالزمان و عرصه خاتمیت نبوت به معنای پایان دین و هدایت تاریخی و اخباری و موروثی بخصوص برای ما مسلمین که از اهالی دین خاتم النبیین و آخرالزمان هستیم، دین و هدایتی جز از راه الحاق به ولایت الهی ائمه معصوم و اولیایشان در عصر غیبت وجود ندارد و هر مذهب و منطق و آئینی که غیر از این باشد بدون شک قلمرو واژگونسالاری ارزشها و حاکمیت ابلیس و سقوط در درک اسفل است و الحاق به دجالیت و طاغوت و حزب شیطان است بخصوص آن اسلامی که از راه غیر ولایت ائمه حاصل شده باشد زیرا ختم نبوت آشکارا به معنای ختم حقانیت حقایق اخباری و هدایت تاریخی است. یعنی امروزه دین هدایت بخش فقط دین حیّ و قیومی است و حیّ و قیّومی جز امام زمان نیست که بقیةالله است یعنی بقای خدا در عالم ارض. و مابقی دین عدمی و نابودگرانه است.

امروزه کفر آشکار به مراتب کم خطرتر و کم شررتر از مذاهب نفاق است که این حقیقت راز هجرت و هجوم جهانی مسلمانان بسوی تمدن غرب است که به معنای فرار از نفاق و پناه بردن به کفر است و رویکرد به لیبرال- دموکراسی غرب در جوامع اسلامی نیز به همین معناست. زیرا منافقین مقیم در درک اسفل السافلین هستند که در آن نه می سازند و نه می سوزند ولی کفر آشکار قلمرو آتش است که روان و قلوب کافران را می سوزاند و لذا ثقل و ظلمت نابود کننده نفسشان را سبکتر می سازد.

ایده خدا و خدای ذهنی اگر تحت الشعاع نور رحمت و ولایت امام زمان نباشد تحت سلطنت ابلیس است: "اگر رحمت خدا بسویتان نمی آمد احدی از شما پاک نمی شدید." نور۲۱- و می دانیم که نور رحمت خدا در آخرالزمان جز محمد و آل محمد نیست از برای مسلمانان. و از برای چند میلیارد مسیحیان جهان نیز نور رحمت مسیحائی است که تنها پیامبر زنده می باشد ولی متأسفانه اکثریت این مسلمین و مسیحیان از این رحمت جز در خدمت استکبار و فساد و فتنه بهره نگرفته اند: "مبادا که به رحمت خدا مغرور شوید و شیطان شما را گمراه سازد." فاطر۵-

در مذاهب و اعتقاداتی که شیطان دارای اراده ای مستقل از خداوند است و در نقطه مقابل پروردگار عالم قلمروئی را اداره می کند شرک تا سرحد شیطان پرستی الزامی است. پدیده جادوگری و جن گیری و دعانویسی و رمالی و انواع فنون خرافی در مذاهب و از جمله مسلمانان، دال بر چنین باوری است و اصلاً خرافات در هر مذهبی ناشی از همین باور است. در حالیکه در قرآن کریم مکرراً ذکر شده که شیطان را به خودی خود بر انسان هیچ سلطه ای نیست و شیطان جز به امر و اراده الهی بسوی کسی نمی رود و تحت اراده خداوند است و حتی می فرماید که مسلمانان مطلقاً از شیطان هیچ وحشت و هراسی نداشته باشند: "بدانید این فقط شیطان است که پیروانش را به وحشت می اندازد از شیطان نترسید و فقط از من بترسید اگر ایمان دارید." آل عمران۱۷۵- از این آیه همچنین استنباط می شود که همه

افراد، گروهها و حکومتهای وحشت افکن که به هر روشی دیگران را میترسانند در زمره لشکریان شیطانند و طاغوت نیز دارای همین ویژگیست یعنی نظامهای هراس انگیز و تروریست که مردم را از طریق تهدید و القای وحشت به پیروی از خود می کشانند که همان پیروی از شیطان است زیرا هر اطاعتی که از روی وحشت و جبر باشد به شیطان ختم می شود در حالیکه دین خدا راه لااکراه است. پس هر اجباری در دین راه گمراهی است: "بدانید که در دین هیچ اجباری نیست و این مرز بین رشد و ضلالت است." آیةالکرسی- پس همه مذاهب و آئین های جبار و هراسبار شیطانی هستند. چرا که خود فرموده است پیروی از طاغوت همان ضلالت شیطان است. (نساء۶۰)-

دهها آیات الهی در کتابش به ما هشدار می دهد که دین خدا و راه هدایتش وادی اختیار و انتخاب است و روش تقوا و تزکیه نفس و طهارت و عصمت نیز وادی رحمت است و نه زور و شقاوت. بنابراین افراد و گروههائی که از اسلام امری غیر از این را عرضه می کنند هیچ رگ و ریشه ای در قرآن و عترت ندارند و مصداق کامل اسلام ضد اسلام و شیعه ضد امامت هستند یعنی اسلام و تشیع شیطانی یا بخوانیدش اسلام آمریکائی و شیعه انگلیسی! ولی واقعیتش اینگونه است: اسلام اموی و شیعه عباسی!

یکبار دیگر به یاد آوریم که ابلیس یعنی پدر جدّ شیاطین به خدایش کافر نیست و گرنه تحت اراده خداوند قرار نمیگرفت و اطاعت نمی کرد بلکه ابلیس نسبت به مقام خلافت اللهی آدم(ع) کافر است یعنی نسبت به امامان معصوم و اولیاء و عرفای واصل و مؤمنین حقیقی ایشان. پس همه افراد و گروهها و اعتقادات ضد عرفانی پیروان ابلیسند و کافر. در حقیقت هیچ فرد بشری از آدم تا خاتم و تا به امروز و تا قیامت نبوده و نخواهد بود که بوجود خداوند خالق کافر باشد. در این معنا تا ابد بمان و بیاندیش تا بدانی که چگونه ابتدائی ترین معارف دینی بواسطه علما و ملایان مذاهب شرک و نفاق تحریف و وارونه شده اند و به عامه مردمان نیز این واژگونی را القاء کرده اند و این واژگونی عقلی و عقیدتی وسیع ترین قلمرو حکومت ابلیس در کالبد پیروان مذاهب توحیدی است. و این همان ایدئولوژی شیطانپرستی است: "آیا ابلیس و فرزندانش را بجای من اولیای خود می سازید درحالیکه دشمن شما هستند و اینان چه جانشینان بدی برای ظالمانند." کهف۵۰-

۷- شیطانِ قلمرو عرفان و وحدت وجود

وقتی ابلیس بر صراط مستقیم در کمین مینشیند و اهل ایمان را گمراه میسازد بدلیل ناشکری نعمات پروردگار (اعراف۱۶-۱۷) پس این شیطان قلمرو ولایت و امامت و عرفان و وحدت وجود و اخلاص و توحید است. زیرا در قاموس قرآن و مذهب امامیه، صراط المستقیم هدایت وادی اخلاص و معرفت و امامت است: "براستی که صراط المستقیم همان عرفان نفس است و ما خود صراط المستقیم هستیم و اعراف هستیم..." امام علی(ع) ! "و پروردگارم بر صراط است." سوره هود!

و اما ناشکری پروردگار چیست که مدخل رسوخ ابلیس در مؤمنان بر صراط است که آنها را از چهارسو محاصره نموده و با خود به دوزخ می برد؟ (اعراف)- آیا ابلیس که تبعیدی درک اسفل است بر صراط چه می کند همانطور که در بهشت موجب گمراهی آدم و حوا گردید؟

ابلیس قبل از خلق جدید انسان که واقعه تجلی کل جلال و کمال و جمال پروردگار از انسان است بهترین پرستنده درگاه حق در عرصه غیبت بود فرشته ای مقرب و نورانی با حدود شش هزار سال عبودیت خالصانه بر آستانه نور مطلقش! ابلیس نابترین پرستنده غیب الغیوب پروردگار بود! و درست به همین دلیل به خودش این جسارت را داد تا درباره آفرینش جدید آدم اظهار نظر و جدل و دلسوزی کند از برای پروردگارش که: این آدم همه جدّ و آبائش بر روی زمین ظالم و خونریز بوده اند و او یکی از همانهاست چرا چنین موجودی را که بوئی از عبودیت ندارد از روح و علم اسمای خود بخشیده و خلیفه خود ساخته ای!(آیاتی از قرآن)-

ابلیس شناسان حقیقی فقط عارفان کاملند که گاه در وصف غیرت و عظمت و اخلاصش در قبال خداوند هم در دوره ایمان و هم کفر و لعنش، چنان سخن گفته اند که گوئی بانی مذهب ابلیس پرستی هستند. یکی از این عارفان شیخ شهید عین القضاة همدانی بوده است که به همین جرم زنده سوزانده شد زیرا در نزد ابلیس نشناسان و خدانشناسان درک نشد. چرا که ابلیس شناسی مقدم بر خداشناسی است و آنانکه این تقدم را درک نمی کنند ابلیس را بجای خدا می پرستند و می پندارند که خدای را می پرستند. زیرا عظمت مقام ابلیس در دستگاه آفرینش و رشد و هدایت و ضلالت آدمی سرنوشت ساز و حیرت آور و بغایت لطیف و پیچیده است. به روایتی حضرت سلمان فارسی که علامه همه مذاهب الهی و حکیم کامل و عارفی واصل و محرم اسرار آل محمد بود روزی در محضر رسول خاتم با تجلی جمالی بس نورانی و زیبا و قدسی روبرو گردید و سجده کرد گوئی پنداشت که تجلی پروردگار است در حالیکه ابلیس بود. و این واقعه به مثابه کمال عرفان و خداشناسی و عرفات حق برای سلمان فارسی محسوب میشود زیرا تا ابلیس را به تمام و کمال نشناسی خدای را نخواهی شناخت و ابلیس شناسی یک گام مانده به لقاءالله است زیرا ابلیس پرده دار غیب الغیوب حق است و جز خالص شدگان این وادی را امکان رویاروئی با پروردگارش نمیدهد و لذا همه مشرکان را با خود به دوزخ می کشاند تا بسوزاند و پاک سازد: "قسم به عزّت تو که همه را گمراه خواهم کرد جز مخلصین را!" و پروردگار فرمود: "حق است پس دوزخ را از تو و پیروانت پر خواهم کرد." ص۸۰-۸۵-

ابلیس فرشته ای مقرب و عابد و نورانی بدرگاه حق بود که با کفرش نسبت به تجلی خدا از آدم(ع) به لحاظ وجودی هبوط و سقوط کرد همچون هبوط آدم از بهشت! این فرشته نورانی تبدیل به جن آتشین شد و این راز نزدیکیش به جان انسان است زیرا طبق قول الهی، انسان نیز قبل از آفرینش در کالبد خاکی از جنیان بود. پس جان آدمی از جن است. و اینست که ابلیس می تواند به جان انسان نزدیک شده و آنرا لمس نموده و در آن دخیل گردد. ابلیس و آدم اینک دارای جانی یگانه و همجنس هستند جان جنّی! و لذا راه ورود ابلیس بر آدمی هم از راه غیب و جن و جنون است و انسان او را به چشم نمیبیند: "ابلیس و لشکریانش شما را می بینند ولی شما آنها را نمی بینید." اعراف۲۷- انسان ابلیس را نمی بیند با اینکه همجان اوست زیرا هوش و حواسش در پرده غبار خاکیان است مگر اینکه همچون سلمان فارسی از خاک پاک گردد و غیب بین شود. و یا اینکه شیطان در جان کسی درآید و خلیفه اش گردد که آنهم باز بصورت انسان است و شناخته نمی شود مگر به معرفت نفس!

طبق قول الهی در قرآن کریم ابلیس پس از کفرش نسبت به آدم(ع) باز هم با خدایش عهد و پیمانی بست و در این عهدش پایدار و مؤمن است و جز به امر او هیچ کاری نمی کند که چندین آیه در این باب وارد شده است.

در حقیقت ابلیس، پیامبر و حامی کفر انسان نسبت به مقام خلافت اللهی خودش می باشد پس همه انسانهائی که این مقام الهی انسان را قبول ندارند و یا در راهش متعهد نیستند و جهاد نمی کنند و حقش را ادا نمی نمایند در سیطره ابلیس قرار دارند از کافران مطلق تا مشرکان و منافقان که با این مقام الهی انسان مکر و بازی می کنند. پس ابلیس همان احساس و اندیشه کفر و تردید انسان نسبت به مقام خلافت اللهی خود و امامان است که مظاهر کامله این مقامند! به همین دلیل تا انسانی بواسطه عرفان نفس این مقام الهی خود را درک نکرده باشد امامت کاملان الهی را هم درک و تصدیق نمی کند و لذا امام باقر می فرماید: هر که خود را شناخت امامش را شناخت! پس ابلیس کافری مؤمن و مخلص و مطیع پروردگارش می باشد که کفرش برای انسان و ایمانش برای خداست. مکر و فریبش برای انسان و صدق و وفایش برای خداست. عداوتش برای انسان و دوستی اش برای خداست. پس با دوستان خدا هیچ عداوتی ندارد و به روایتی بالاخره علی مرتضی را سجده کرده است و درست به همین دلیل هر که بر ولایت علی(ع) وارد شود از عداوت و شرارت ابلیس مصون می ماند. ولی خداوند بما امر کرده که ابلیس را دشمن خود بدانیم و با او دشمن باشیم. فاطر۶-

طبق آیات الهی کفر ابلیس در قبال نعمات خداست و عداوتش با رحمان است و رحمت خدا بر خلق! مریم۴۴- اسراء۲۷- به همین دلیل هم بر صراط المستقیم فقط مؤمنانی را محاصره و گمراه میکند که در قبال نعمات الهی ناشکرند. آیا نعمات چیستند؟

خود قرآن نعمات را اهرمهای هدایت بر صراط المستقیم خوانده است (سوره حمد) و از آنجائیکه صورت ظاهری و مادیشان خوشایند نیست اکثر مردمان از نعمات الهی رویگردانند: "چون نعمت خود را بسویشان بفرستیم اکثرشان روی ترش می کنند." قرآن- "نعم" بمعنای آری گفتن و رویکرد خدا به بنده است از طریق تضعیف مادیات و امور دنیوی و غرایز حیوانی و یا نقصان و خسران و کتمان برخی از این امور ظاهری! "بر اعراف دیواریست که ظاهرش عذاب ولی باطنش رحمت است." اعراف- این بیانی از نعمات الهی بر صراط است زیرا صراط المستقیم همان وادی عرفات و اعراف است که اسوه هایش امامان و اولیای حق میباشند و لذا آنها را نعمت الله خوانند: "ای مؤمنان همواره به یاد نعمت الله باشید!" قرآن-

در حقیقت شکر نعمات به معنای درک نور هدایت حق در هر امر و پدیده ای است بخصوص در بلایا و خسرانها و گرفتاریها و امراض و فقر و تنهائی و مرگ و اسارت و... که اسوه های این نعمات و شکر نعمات خدا همان امامان و اولیای آنهایند که معروف به نعمت الله می باشند که همه نعمات الهی در وجودشان متمرکز است و لذا نور هدایت می باشند. و برای کسانیکه دارای ولی نعمت و امام هستند ارادت و اطاعت بی چون و چرا به مثابه شکر همه نعمات بر صراط است زیرا تجلی انسانی صراط المستقیم نیز امام است. و ابلیس در کمین کسانی است که سالکان این صراط هستند یعنی دارای امام و اهل معرفت و سالک سیر الی الله در جهت لقاءالله هستند ولی در اطاعتشان مذبذب و مشرک هستند و خالصانه اطاعت نمی کنند و دارای تنفیس میباشند یعنی منِ خود را با هوی امام درمی آمیزند و این عین مصداق شرک بر صراط است.

اطاعت بی چون و چرا محصول شکر همه نعمات است پس وادی فراسوی خیر و شر است و عرفان وحدت وجود که: بگو خیر و شر همه از اوست! قرآن- و جز به نور معرفت نفس و حکمت وحدت وجود نمیتوان بر صراط المستقیم، سالک سیر الی الله و اخلاص گردید و در اطاعتی خالصانه نسبت به پیر و امام زیست. هر دغدغه و شبهه و تردید و تذبذب و شرک و چون و چرائی در این راه همان مسئله ناشکری و کفران نعمت است و محمل ابلیس بر صراط! این همان شرک با امام و پیر طریقت است که گام به گام بسوی مکر و دروغ و خیانت و سقوط میرود و به یاری ابلیس در دوزخ سرنگون می گردد و آنگاه ابلیس خطاب به اینان می گوید: من از شرک شما بیزارم!

سالک بر صراط المستقیم امامش بایستی دائماً مشغول تسبیح باشد یعنی من خود را در هر امری فنای در هوی ذات امامش سازد که حق است. ولی بمیزانی که تنفیس می کند و هوی امام را در هر امری منی میسازد دچار شرک است و ناشکری بر نعماتی که از امام بسویش می آید. و این قلمرو شیطان در وادی هدایت الی الله و عرفان نفس و توحید است.

در فصل قبل نشان دادیم که منطق و روش شناسی هدایت الی الله و سلوک عرفانی که همان راه دل است درست بر خلاف منطق و روشهای ذهنی و دنیوی است پس مستلزم جهاد اکبر است که بدون عرفان نفس و حکمت وحدت وجود ممکن نیست.

عواملی که سالک و مرید را در رابطه با پیر و امامش دچار تنفیس و شرک و کفران میکنند عبارتند از: بی معرفتی، بی تقوائی، قیاس بین خود و امام، همذات پنداری با امام، استکبار و برتری جوئی نسبت به خلق، عداوت و انکار نسبت به سائر خواهران و برادران مؤمن، و نهایتاً میل به سلطه عرفانی و جستجوی مرید برای خویشتن و اراده به جانشینی امام و پیر خود شدن! که همه این عوامل در رابطه ای تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند که سالک را به دام ابلیس می اندازند و ساقط می کنند و گاه تا سر حد عداوت و قتال با امام به پیش می روند.

ولی در مغز و محور معرفت شناسی توحیدی نکته ای بس لطیف و دقیق و عالی حضور دارد که فقدان درکش کانون همه القائات و آموزه های شیطانی بر صراط المستقیم است و آن توحید و وحدت وجود را برابری و همسانی و شراکت بین نیک و بد، کفر و ایمان، دین و دنیا و حق و باطل دانستن است. یعنی جایگزینی یگانگی و همسانی یا ترادف این دو! و این ذات کفر ابلیسی در قلوب و اندیشه و اعمال مؤمنین سالک الی الله است: "کافران میگویند خیر و شر و پاک و ناپاک یکسان است." قرآن- از آنجائیکه منطق و روش ادراک قلبی و ذهنی کاملاً معکوس میباشد چنین تصور میشود که هر امری با ضدش برابر است پس هیچ فرقی بین حق و باطل و راست و دروغ نیست!؟ و این لطیف ترین دام ابلیس برای اهل معرفت است که بسیاری را در تاریخ اسلام به هلاکت افکنده است.

ابلیس بندرت مؤمنان را آشکارا امر به کفر و فحشاء میکند بلکه به لطایف الحیل عرفانی بسوی همسانسازی و شرک بین کفر و ایمان و فسق و تقوا توصیه میکند. ابلیس، مجاهدان را به عدالتشان به گمراهی میاندازد و بواسطه اصرار و تشدید در عدالت به جباریت و ستم وامیدارد و عارفان را هم بواسطه افراط و اصرار در معرفت و موحدان را بواسطه تفسیرهای مشرکانه در توحید و وحدت وجود! و مخلصین را در افراط و انحراف و اصرار در اخلاصشان و عشاق حق را بواسطه پرستش جلال و جمال الهی! ولی همه این هنرها و حیله های لطیف ابلیسی بر محور تفسیر و تبیین توحید و وحدت وجود عمل می کند. ولی طبق قول الهی انسان بمیزان تقوایش بواسطه وسوسه ها و لمس شیطانی به بصیرتی برتر و معرفتی عالیتر ارتقاء می یابد.

افراط و تفریط در تنزیه و تسبیح از یکسو و توحید و وحدت وجود از سوی دیگر دو ترفند عرفانی- توحیدی ابلیس در ادراک اهل هدایت عرفانی است که یا خداوند را از عالم هستی منزه و محو میسازد و یا او را خود اشیاء میکند. عدم پرستی و ماده پرستی (صورت پرستی- بت) دو روی سکه ابلیسیت در سیر و سلوک عرفانی بر صراط است. کل علم و هنر و تقوا و خلوص و عرفان اهل سیر و سلوک عرفانی و هدایت الی الله در اینست که خداوند را در عین جهان هستی بشناسند و بپرستند بی آنکه دچار صورت پرستی و ماتریالیزم عرفانی شوند. اصلاً صراط المستقیم راهی فراسو و بین ماده و معنا، صورت و سیرت، ظاهر و باطن و دنیا و آخرت است که به یگانگی همه این دوها در لقای الهی می انجامد که مجرای مستقیم این راه همان اطاعت بی چون و چراست که سالک را از قیاس و تشبیه و تنزیه و همسانسازی و دهر پرستی ابلیسی نجات میدهد و مصون میدارد. تشبیه و تنزیه دو روی سکه و مکرهای عرفانی ابلیس در سالک است یعنی یا منزه و مبرا و محو ساختن خدا از خلق و یا برابرسازی و تشبیه خدا با خلقش! که ذهن علیتی جز این دو هیچ رابطه دیگری بین خدا و انسان نمی فهمد و لذا سالک بایستی ذهن خود را مرید اراده پیرش سازد تا از سیطره مکرهای عرفانی ابلیس برهد: "و ابلیس ذهنیت آنها را برایشان عین حق جلوه نمود و همه از او پیروی کردند جز اندکی از مؤمنین!" سبأ ۲۰-

باید هشیار بود که عالیترین و لطیف ترین معارف و حکمتها و آیات و احادیث توحیدی و عرفانی و وحدت وجودی، نافذترین مدخلهای القائات واژگونسازی ابلیسی است تا کفر و فسق و فساد و ستم را عین حق جلوه دهد و زشتترین اعمال را زیبا ترین نماید.

طمع در ولایت ائمه هدی و مقامات مردان خدا نیز وسوسه استکباری دیگریست که در وادی عرفان نفس از جانب ابلیس در نفوس سالکان القاء می شود و برخی را تا مقام دجالیت کامل ارتقاء می دهد. استکبار معنوی و عرفانی و ولائی لطیفترین دام ابلیس برای سالکان است که آنان را تا قلمرو قتال با پیر و امام می کشاند.

سالک وادی صراط المستقیم و ولایت حق از جانب پیر و امامش روحی می یابد که بقدرت این روح است که می تواند این راه را تا لقاء الله در وجود امامش طی نماید. ولی اگر تسبیح این هویت روحانی خود بسوی امامش را نداند و در فکر و ذکر و اطاعتش رعایت نکند و این من روحانی را از هوی الهی پیر نخواند و تنفیس کند خلیفه ابلیس میشود و خصم امام خویش! مقام خلافت ابلیس که همان دجالیت است فقط در سالکان صراط المستقیم و سیر و سلوک عرفانی امکان تحقق دارد که این فجیع ترین واقعه در دین خداست که قاتل اکثر امامان و عرفای الهی بوده است بدست مریدان مستکبر و بولهوس و فاسق!

باید دانست که سیر و سلوک عرفانی و هدایت الی الله بر صراط المستقیم به نور هدایت معصومین و اولیای آنها در دوره غیبت همان کارگاه خلق جدید انسان است همچون آدم(ع) و حوا که در قرآن مذکور است. پس این وادی مقام خلافت اللهی انسان است که به آنی حاصل نمی شود. به آنی اعطا می شود ولی تمام عمر را می طلبد با جهاد اکبر و اطاعت خالصانه و کسب معرفت و حکمت متعالی و فزاینده تا این مقام لایق و مستحق صاحبش گردد و در وجودش خلاق شود. ولی بی صبری و شتاب وبی تقوائی و بی اطاعتی اکثر این سالکان و شرکشان موجب سقوط بسیاری از آنها از صراط المستقیم می شود.

از آنجائیکه درباره اکثر موضوعات این وادی در سائر آثارمان به تفصیل سخن نموده ایم به تکرارشان نمی پردازیم رجوع کنید به کتابهای "قیامت نامه"، "خداشناسی امامیه"، "علم رحمت مطلقه"، "ارض ملکوت" و "مبانی عرفان امامیه"!

و نکته دیگر اینکه ایده و اراده عارف شدن، عالم شدن، خلیفه شدن، امام شدن، ناجی شدن، صوفی شدن و امثالهم به هرمعنا و تحت هر عنوان و احساس و انگیزه ای که باشد همان تخم ابلیسیت در اندیشه سالک است و اگر از آن توبه نکند و آثارش را از اندیشه و دلش پاک نکند در این وادی خود ابلیس و دجال می گردد. من و منیت های معنوی و دینی و عرفانی هزاران بار مهلکتر از منیت های مادی و فنی و اقتصادی و سیاسی و امثالهم است. همه مفاسد و فجایع قلمرو سیر و سلوک عرفانی برخاسته از این "من" به اصطلاح معنوی است که ابلیس نفس بشر است و تحت سلطنت ابلیس در بشر! عشق به خود حقیقت تنها انگیزه ای است که سالک را به حق رسانده و رستگار و پیروز جهان می سازد و به حق وجودش ملحق می کند.

هر کس که می خواهد چیزی شود هرگز آن چیز نمیشود. آن چیز فقط ایده ای است که شیطانی را با خود حمل میکند و بر انسان مسلط می سازد. آن چیز یک خط و وعده شیطانی است: "خطوات شیطان را پیروی مکنید." قرآن!

و کلام آخر اینکه مؤمنان اهل معرفت و سالکان سیر الی الله هرگاه هم غفلتاً دچار وسوسه و لمس شیطان شوند به بیداری و جهش عرفانی جدیدی می رسند پس شیطان هم در خدمت اعتلای آنهاست: "آنگاه که متقین به وسوسه و لمس شیطانی دچار شوند بخود آمده و به بصیرت می رسند." اعراف۲۰۱-

۸- شیطانِ قلمرو فرهنگ و هنر

فرهنگ عبارت است از مجموعه هماهنگ و متّحدی از آداب و سنن و باورها و عواطف و آرمانهای مادی و معنوی اکثریت مردمان یک جامعه که حکومت آن جامعه هم سخنگو و حافظ رسمی این فرهنگ است. فرهنگ، فرّ و عزّت و عظمت یک ملّت است همانطور که لغتش بیانگر این معناست: فر- هنگ! فرّ بمعنای عزت و کرامت و عظمت است و هنگ هم بمعنای یک جمع هماهنگ و متحد است مثل "هنگ" نظامی! و حکومتها هم به مثابه سرهنگ و فرمانده و هدایتگر فرّ این هنگ هستند. و هر گاه بر خلاف این فرّ ملّی عمل کنند دچار جباریت و سرکوبی و انقلاب مردمی بر علیه خود می شوند.

امروزه دموکراسی ها تحت فرماندهی تکنولوژی ها پدید آورنده فرهنگ واحد همه ملل و اقوام بشری هستند فرهنگی که بر محور یک ارزش واحد عمل می کند و آن لیبرالیزم و آزادیهای نفسانی افراد بشری است که آنهم بواسطه دموکراسی های تکنولوژیکی ماهیت و محتوا و سمت و سو می یابد و آن اراده مطلقه و افسارگسیخته برون افکنی نفس اماره است بقدرت تکنولوژیهای نو به نو! و این معنای فرهنگ تکنو است یعنی فرهنگ برون افکنی! همانطور که "تکنو" بمعنای برون افکنی و تظاهر نفس است.

و بدینگونه در آخرالزمان شاهد پیدایش فرهنگ واحد جهانی هستیم که پدر و مادرش لیبرال دموکراسی و تکنولوژی است و فرزندش ظهور بی پایان و عنان گسیخته نفس اماره! و این برون افکنی نابودگر تکنولوژیکی همه آداب و سنن و باورها و آرمانهای تاریخی اقوام و ملل را در هم کوبیده و از میان برمیدارد و بر جایش فرهنگی بنا می کند که در آن هیچ نشانی از فرّ و عزّت بشری نیست و بلکه کل بشریت با همه ارزشهای خیر و شرّش به پای فرّ تکنولوژی قربانی می شود که این همان فرّ و پیروزی ابلیس و لشکریانش میباشد که از بطن تکنولوژی سر برآورده است که در اینجا تکنولوژی همان محمل فرّ ابلیس است و این همان ظهور دجّال است که تکنولوژی هم خر آن است که هدفی جز پایمال کردن و ذلّت بشر ندارد و این غایت کفران بشری نسبت به نعمات خداوند است نعماتی که بواسطه علوم ریاضی تبدیل به پدیده هائی ویرانگر شده است که همه آیات و احادیث مربوط به این واقعه در فصول قبل و سایر آثارمان به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

پس فرهنگ حاکم بر جامعه آخرالزمان همان فرهنگ ابلیس و لشکریان و پیروان اوست و همه هنرهای پدید آمده در این فرهنگ ابلیسی نیز نهایتاً در خدمت تصدیق و تقدیس این فرهنگ است از شعر و ادبیات داستانی تا موسیقی و هنرهای تجسمی و تئاتر و سینما و تلویزیون. که همه این هنرها نهایتاً از طریق شیطان آریل (ارتباطات ماهواره ای) به عقل و حواس و قلوب آحاد بشری میرسد که آنها را در این دوزخ تکنولوژیکی تقدیس می کند تا به این همه ذلّت و بطالت و فساد و بازیچگی خود افتخار کنند و دجّال و خرش را بپرستند و این همان شیطان پرستی آشکار است که فرّ شیطانی را می ستاید شیطانی را که خلیفه انسان شده است.

در حقیقت این هنرهای مدرن جملگی روشهای زیبانمائی ذلّت ها و زشتیهای بشر مدرن است که شیطان تعلیم میدهد: "شیطان اعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا می سازد و ذهنیت هایشان را برایشان راست می گرداند و آنان را به وعده های موهوم سرگرم می سازد... و آنهائی که شیطان را بجای خدا ولی خود قرار دادند آفرینش الهی را تبدیل می کنند و زمین و دریاها را به فساد می کشند و تباهی و خسران آشکاری را مرتکب می شوند." آیاتی از قرآن-

"و شیطان مشتاق ذلّت و فلاکت انسان است." فرقان۲۹- آیا براستی بشر هرگز در طول تاریخ تا این حد ذلیل و علیل و تباه و مفلوک بوده است از ثروتمندان تا فقرا و از علماء تا عوام و از دولتمردان تا مردم کوچه و بازار و از غرب تا شرق! و امروزه شیطان با صدای بلند در سراسر جهان مشغول تمسخر و سرزنش انسان است و از شرک انسان با خدایش بیزاری میجوید. در اینجا بنظر میرسد که حتی دل شیطان نیز به حال اینهمه بدبختی بشر به درد آمده است که عاقبت خلیفه خدا را اینگونه می بیند و اینکه تنها خلیفه باقیمانده و بر حقش پس از هزار سال هنوز در غیبت و تقیه به سر می برد زیرا کسی طالب رحمت و شفاعتش نیست و هدایتش را نمی خواهند و مقامش را طلب نمی کنند. گوئی بشر مدرن اشک شیطان را هم درآورده باشد که آورده است و آن مخدری بنام جادوی سیاه یا "اشک شیطان" است که مصرفش می کند! امروزه اگر انواع هنرهای شیطانی نباشند بشر مدرن بسیار زود با این جهنم به بن بست می رسد و راهی برای خروج از آن می یابد. براستی که پلیدترین وجه فرهنگ مدرن جهان همین هنرها هستند که

ذلّت و نابودی بشر را برایش زیباسازی و مفتخرانه می کنند که البته این هنرها دیگر به تنهائی اثری ندارند مگر با همراهی انواع میوه های درخت زقّوم که همان مخدرات و روانگردانها و مسکنهای رسمی و قاچاقی هستند و لذا شاهدیم که امروزه همه هنرها مستمراً زقّومی تر می شوند و بدون زقّوم قابل مصرف نیستند همانطور که مولّدان این هنرها یعنی هنرمندان نیز عموماً به یاری این میوه های زقّومی این هنرها را تولید می کنند و اشک شیطان را در می آورند!

امروزه زقومی ترین و ابلیسی ترین و فریبنده ترین هنرها اتفاقاً هنرهای موسوم به "هنر مقدس" هستند: ادبیات مقدس، سینمای مقدس، سینمای حقیقت، تئاتر و سینما و موسیقی عرفانی و امثالهم! بمانند فیلمهائی که درباره پیامبران و اولیاء و عرفای الهی ساخته میشوند که کل هنرشان اینست که اشک شیطان را درمی آورند و به مردمان می نوشانند و بقایای فطرت الهی را در بشر می سوزانند و به باد می دهند!

بی تردید بسیاری ما را از بابت این سخنان و معارف متهم به اشد بدبینی و سیاه بینی و سیاه نمائی و امثالهم میکنند که کرده اند. برای خود بنده ایام تألیف این رساله یکی از تلخ ترین تجربه قلم بوده است ولی از تألیف آن گریزی نداشته ام که بلافاصله پس از تألیف کتاب "مبانی عرفان امامیه" آغاز شده است ودر ادامه رسالت همان رساله است که از جانب معصومین(ع) به بنده محول گردیده است.

متأسفانه وضعیت بشر معاصر بالاتر از خطر و بالاتر از فاجعه است و روز به روز خطرناکتر و فاجعه بارتر می شود و انسان باید خیلی خودفریب باشد که نظر زیبا و خوش بینی به اینهمه جنون و جنایت داشته باشد و بتواند از این همه آدمکشی فزاینده تفسیر شاعرانه و عاشقانه ای عرضه کند. ما که هر چه کردیم نتوانستیم اینهمه قتل عام مسلمین را بدست مسلمین پدیده ای مبارک و زیبا ببینیم!و اگر هم این قدرت را یافته ایم تا غایت اینهمه فلاکت بشری و بخصوص فلاکت مسلمین را تبیین نمائیم به یاری و امید و رحمت و نجات بقیةالله اعظم امام مهدی(عج) و نظر شفاعت و حمایت اوست و گرنه قلم از بیان اینهمه بدبختی شرمنده و کمرشکسته است در محضر اینهمه رحمت و محبت محمد و آل محمد(ص) و نمک به حرامی مسلمین و کفران اینهمه نعمات الهی! هر چند که رسول خاتم(ص) در معراجش در یکی از آسمانها شاهد اقیانوسی از اشک ملائک بود که بحال شقاوت امتش می گریستند!

کجاست امّت اسلامی که فرّش نور رحمت مطلقه محمدی باشد. کجاست جامعه شیعه ای که فرّش حکومت و فرهنگ علی مرتضی باشد. کجاست جامعه امام زمانی که سرهنگهای فرهنگش چهارده معصوم باشند: ای فرزند آدم پس کی طالب رحمت و بهشت من خواهی شد! حدیث قدسی-

از آنجا که ذات هنر بازاری (هنری که برای مردم عرضه میشود) جلوه گریست و درست در نقطه مقابل تقوا قرار دارد لذا غایت این هنرها به فسق و فجور و تباهی ختم می گردد و بیهوده نیست که عامه هنرمندان بازاری مرد بتدریج در مسیر تکامل هنری، امیال و ماهیت زنانه و همجنس گرایانه می یابند چرا که جلوه گری ذات و طبیعت زنانه است. پس هنر بعنوان یکی از روشهای رایج زیباسازی زشتی ها هم یکی از ابزارهای شیطانی محسوب میشود در قلمرو عرضه بازاری! ولی هنری که بازاری و جلوه گرانه نباشد و در خدمت اعتلای روحانی افراد بشری باشد امری کاملاً متفاوت و الهی است. آن هنری که بر تعمیق و اعتلای تقوا و باطن گرائی و استغراق روحانی بشر بیفزاید هنری قدسی و عرفانی است همچون سازی که حضرت داود می نواخت و بهمراهش ذکر حق می گفت و همه طبیعت پیرامونش را هم با خود به ذکر حق می کشاند. بنده چنین معنا و کیفیت ذاکرانه از موسیقی را شخصاً در موسیقی عرفانی هند و راگاهای سیتار عمیقاً تجربه کرده ام. موسیقی که یک هنر سمعی است بیش از سائر هنرها با دین خدا ارتباط یافته است همانطور که وحی چنین است بشرط آنکه همه جوانب تقوائی امر رعایت شود و از هر نوع جلوه گری مصون بماند. امروزه شاهدیم که بنام سماع عرفانی برخی از فرقه های به اصطلاح عرفانی مقدسات و اذکار الهی را به نمایشات فاسقانه می گذراند و عصمت این عبادت را نابود می کنند و براستی سماع ذاکرانه را تبدیل به رقاصی فاسقانه ساخته اند و این قلمرو اشد رسوخ شیطان در قلوب مؤمنان است.

امروزه بسیاری از هنرها مزوّرانه در خدمت احیای بت پرستی مدرن هستند و جلوه های شیطانی! همچون هنر طراحی و معماری و مجسمه سازی و غیره! و بیهوده نیست که طبق روایت امام زمان در ظهورشان نخست اقدام به تخریب چنین مساجدی میکنند. که مصادیق مسجد ضرار هستند که در آن جز منافقان رفت و آمد نمیکنند. (حدیثی از علی(ع))-

۹- شیطانِ قلمرو اقتصاد و معیشت

قرآن کریم چند فقره از اقتصاد و معیشت شیطانی در بشر را که از ارکان شیطنت اقتصادی- معیشتی هستند بما معرفی کرده است: ربا، قمار، شرط بندی، تکاثر، محاسبه ریاضیاتی رزق و روزی، مسکرات و مخدرات، تنوع پرستی و بازیگری، تبدیل مصنوعی مخلوقات و ارزاق و نعمات، اسراف و میوه درخت زقّوم! اینها انواع راه و روشهای شیطانی ارتزاق و امرار معیشت هستند که آیاتشان قبلاً ذکر شد: بقره ۲۷۵، نساء۱۱۹، اسراء۲۷، مائده۹۰و۹۱، صافات۶۰-۶۴، نحل۱۷و۱۸.

واژه "ربا" در قرآن کریم شاه کلید همه حرامها و مفاسد و مظالم اقتصادی و معیشتی است که تقریباً همه سائر محرمات و ارزاق شیطانی را هم در برمی گیرد و به مثابه انواع و روشهای گوناگون زیاده خواهی و ناشکری و کفران نعمات محسوب می شوند. با اندک تأملی در می یابیم که مثلاً قمار و شرط بندیها و اسراف و تنوع پرستی و بازیگری و تبدیل و ترکیبات ارزاق طبیعی و نیز تبدیل ریاضیاتی نعمات جملگی انواعی از ربا و زیاده خواهی هستند که ربا بمعنای نزول پول یک ربا ویژه بنی اسرائیلی است که امروزه بصورت بانکداری کل اقتصاد جهانی را به تصرف درآورده است و در واقع اقتصاد جهانی را بنی اسرائیلی کرده است و بیهوده نیست که بخش عمده بانکهای بزرگ جهان و شرکتهای بیمه متعلق به قوم بنی اسرائیل است که کل اقتصاد و معیشت بشری را تحت سلطه دارد و این در جهان اسلام وجهی از این آیه از قرآن است: مسلمانانی که یهود شدند! زیرا منظور از یهود شدن مسلمین این نیست که نام دین خود را تغییر داده باشند زیرا چنین پدیده ای در تاریخ اسلام مطلقاً گزارش نشده است الا در مواردی انگشت شمار که بیشتر ترفندی سیاسی بوده تا عقیدتی!

در قرآن کریم می خوانیم که اهل ربا در آتش زندگی می کنند و همچون انسانهائی غشی و مجنون هستند که این عین واقعیت امروز اکثر مردم جهان است که غرق در ربا هستند ربائی که نام دیگرش مکتب اصالت تورم در اقتصاد است که جامعه ما نیز بغایتش به آن مبتلا می باشد و بدین لحاظ سرآمد همه اقتصادهای موجود بر روی زمین است. و این آتش شیطان در جان انسان است و دال بر سیطره شیطان بر روان می باشد.

نرخ تورم در اقتصاد هر جامعه ای واضحترین بیانگر نرخ ربا و زیاده طلبی و شیطانزدگی حاکم بر معیشت و فرهنگ و اقتصاد آن جامعه است بهر دلیل و بهانه ای که باشد!

طبق معرفت قرآنی و احادیث نبوی و ولوی هر نوع تلاش مذبوحانه جهت امرار معیشت که موجب تخریب تن و فساد روان و عذاب جان گردد حرام است و هیچ خیر و برکتی بهمراه ندارد و بلکه داشته ها را هم به آتش میکشد و حرام می سازد.

یکی از علل باطنی ربا و حرص و حسد و زیاده خواهی در معیشت القای ترس و وحشت از فقر و مرگ و نیستی از جانب شیطان است: "شیطان شما را از فقر آتیه می ترساند و آنگاه به فحشاء و منکرات می کشاند." بقره۲۶۸-

یکی از امتحانات جاری الهی برای مؤمنان همان فقر و خسارت و تنگدستی و نگرانی معیشتی است تا معلوم شود که اهل ایمان تا چه حدّی خداوند را رزاق خود می داند و رحمتش را باور دارد و یا اینکه رزاقیت خداوند شعاری تو خالیست در باور اهل ایمان! حقیقت اینست که رزق هر کسی یا از سمت اولیای الهی و از دست دوست میرسد و یا از سمت شیطان و طاغوت و از دست کافران و اشقیاء!

امروزه عمده و اساس رزق و معیشت مردمان از دوزخ تکنولوژی و نفت می آید و میدانیم که رسول خاتم، نفت را خوراک اهل دوزخ خوانده است. و شاهدیم که همه جنگهای تاریخ جدید جهان بر سر نفت است که غذای اصلی تکنولوژی میباشد و همه کالاهای تکنولوژیکی! و بندرت هیچ کالا یا دارو و غذائی در بازار فاقد یک عنصر نفتی یافت می شود. این همان رزق آتشین اهل دوزخ تحت سلطه شیطان است یعنی معیشت شیطانی!

اصلاً صنعت و تکنولوژی به لحاظ ماهیت بشریش تماماً مخلوق زیاده خواهی و ربا و تنوع پرستی وعیاشی و اسراف است و ظاهرپرستی و پرستش زرق و برق و ریا! امروزه اکثر قریب به اتفاق صنایع و علوم و فنون و هنرها غیر

حیاتی و غیر ضروری هستند و فقط جهت تجملات و دنیاپرستی و ریاکاری و بازیگری و اسراف است که کل جهان را به فساد و تباهی کشیده و حیات را بر زمین به نابودی می کشاند و نه آب سالم باقی گذاشته و نه هوائی برای تنفس و نه خاکی برای زراعت که زهرآگین نباشد. امروزه حتی محصولات کشاورزی نیز اکثراً تبدیل به سموم و سقر و غذاهای دوزخی شده اند که خاصیت ضد غذائی دارند تا چه رسد به محصولات صنعتی تر!

امروزه علوم و فنون تغذیه ضد تغذیه شده اند همانطور که علوم بهداشت و درمان هم دشمن جان و سلامت بشر گشته اند و جمله علومی شیطانی و ضد بشری هستند! و علاوه بر این باید درک نمود که اگر ربا اصل حرام در امر معیشت و اقتصاد است خود تکنولوژی که ذات شتاب و زیاده خواهی است بستر ربا در تمدن مدرن است و تمدن تکنولوژیکی نمی تواند ربائی نباشد. پس انسان تکنولوژیکی جبراً رباخوار است یعنی در آتش است.

امروزه همه جنگهای روی زمین جنگهای بین دوزخیان و شیاطین هستند که در محورش جنگ نفت و انرژی قرار دارد. انرژیهائی که جملگی انرژی حیاتی و روحانی بشر را تهدید به نابودی می کنند.

امروزه علوم تغذیه و بهداشت و درمان تماماً علوم آماری و ریاضیاتی هستند که کارشان جز نابودسازی نعمات الهی در نزد بشر نیست: هر چه قابل شمارش شود نابودگر و نابودشدنی است- علی(ع) ! "بدانید که نعمات الهی را بواسطه شمارش در نخواهید یافت." قرآن- از جمله نعمت سلامت، رزق، معیشت و شفا و آسایش و امنیت! آماری و ریاضیاتی شدنِ میزان تغذیه و آسایش و سعادت و سلامت و اقتصاد و معیشت بشری عین شیطانی و دوزخی شدن آنهاست. همه اعداد و ارقام و محاسبات علوم غذائی و بهداشتی و درمانی همچون مقادیر ویتامین و پروتئین و مواد معدنی و محاسبه کیفیت خون و بیماری و سلامتی جمله علوم و ارزیابی شیطانی و ضد انسانی است که قرآن آنرا علم بغی خوانده است یعنی علم گمراه کننده!

ریاضیات، ابلیس اندیشه و تعقل و شعور بشر است و عنصر آتش در نفس ناطقه می باشد که آتش ربا را می افروزد و دل و جان و اندیشه را به هراس نابودی می کشاند و سپس انسان را امر به فحشاء و منکر و ربا و فساد و دزدی می کند. ریاضیات قدرتمندترین آموزه و القاء شیطان در انسان آخرالزمان است و عنصر برپا کننده دوزخ صنعت و تکنولوژی می باشد که همه نعمات و ارزاق حلال و پاک الهی را برای بشر تبدیل و نجس و آتشین ساخته است و مبدّل به سقر و زقّوم نموده است. ریاضیات تبدیل کننده کیفیت به کمیت است و روح به تن و جاودانگی به عدم! مهلکترین و آتشین ترین و شیطانی ترین شاخه ریاضیات و محصولات حاصل از آن هم ریاضیات اتمی و کوانتومی و لیزری است و آنچه در صنعت تولید میکند بخصوص در علوم و فنون غذائی و درمانی که مستقیماً تن و جان آدمی را هدف میسازد.

آدمی بمیزانی که خودش را رزاق خود می داند و یا ارباب و طاغوت را سرچشمه رزق خود قرار می دهد مبتلا به آتش شیطان است و رزقش نیز آتشین و ربائی و قحطی زا می شود و لذا دچار بخل و خسّت و زیاده طلبی فزاینده و هراس از فقر و مرگ می گردد.

چه بسا ممکن است خود رزق و منشأ آن حلال و پاک باشد ولی مصرف کننده اش بدلیل ناشکری از نعمت و ولی نعمتش دچار اندیشه و احساس تنفیس گردد و آن رزق را بر خود حرام و آتشین سازد. و اینست ذات اصل حلال و حرام و پاک و ناپاک در قلمرو معیشت. تسبیح و شکر یا تنفیس و کفر!

پس باید گفت ابتلای به ربای بانکی و زیاده طلبی های معیشتی و بانک و بیمه و رزق طاغوتی و دوزخی و سقری و زقّومی جملگی بازتاب و عذاب تنفیس و کفران باطنی رزق است یعنی منی کردن رزاق!

پس فقط انسان من- هوئی از نزد پروردگار و از دست امام و دوست روزی میخورد و انسان هو- منی از نزد شیطان و از دست طاغوت و خناسان و دشمنانش روزی می برد. آن رزق طیب و حلال و رشد دهنده و واسع و کریم است و این رزق ناپاک و حرام و منقبض کننده و قحطی زا و علیل است: انسانی که منش را هو می کند و انسانی که هو را منش می سازد! انسانی که منش را الهی میکند و انسانی که الهیتش را شیطانی می کند. "و شیطان گمان باطلشان را بر ایشان حق جلوه داد و همه او را پیروی کردند..." قرآن-

باید درک نمود که بارزترین شاخصه کفر و ایمان هر انسانی باور یا ناباوریش به رزاقیت خدا و رحمت و کرمش درباره بندگان است. و درک این حقیقت که براستی رزق آدمی از سمتی بسویش می آید که او هرگز نمیداند و نمیبیند الا اهل شهود! و خلاصه یعنی باور به این معنا که هیچکس رزاق خودش نیست و تلاش مذبوحانه در افزایش کمیت

رزق و رفاه یک فریب شیطانی در بشر است و جز عذاب و فلاکت حاصلی ندارد و براستی بر آسایش و معیشت و رفاه و سلامت فرد و خانواده اش جز اثر منفی ندارد و فقط بر فسق و اسراف می افزاید. ولی متأسفانه امروزه حتی علمای دینی نیز به این حقیقت التفاتی ندارند و به آن به دیده تمسخر و تردید می نگرند. باور یقینی به رزاقیت رحمانی و کریمی خداوند قدرتمندترین دژیست که انسان را از ابتلای به وسوسه های شیطانی و معیشت شیطانی و دوزخی مصون می دارد.

ترس و وحشت از فقر و گرسنگی و مرگ و نیستی و بیماری و بی خانمانی در آینده شاهراه ورود شیطان در نفس انسان است و سرچشمه همه گناهان! بقره۲۶۸- باور و یقین عملی به رزاقیت بی سبب الهی و کرم و لطف بیحسابش بیش از مجموعه حکمت ها ومعارف عرفانی انسان را از وسوسه های شیطانی مصون میدارد و اساس سیر و سلوک عرفانی است زیرا کسی که به این اصل باوری قلبی ندارد در فراز و نشیب ها و بلایا و امتحانات الهی در این راه گام از گام بر نخواهد داشت و در نخستین مرحله دچار شرک و نفاق می شود. اگر راه سیر و سلوک عرفانی را مکتب فقر و فنا خوانده اند به این معناست که سالک بدلیل اعتمادی که به خدایش در باب رزق خود دارد راه فقر و فنا را برمی گزیند زیرا می داند که این راه اغناء و ابقای الهی است.

اگر سیر و سلوک عرفانی در عصر جدید فقط بازی و تفریحات طبقات اشراف و دربارها شده است بدین دلیل است که بشر مدرن توکل و اعتمادش را در باب رزق بخدایش از دست داده است. و اگر حتی علمای دینی نیز به عرفان و مکاشفات و کرامات عرفانی به عنوان افسانه و خیال می نگرند و حقیقتش را در کسی باور ندارند به همین دلیل است که خود ایمان و توکلی ندارند و از این امر بیگانه اند زیرا رزقشان در نزد طاغوت است. ایمان به رزاقیت خدا در وادی عمل است که اهل ایمان را از طاغوت برحذر میدارد. پس امروزه سنگ زیر بنای هر ایمان درستی رویگردان شدن از طاغوت است از بابت ارتزاق و معیشت و امنیت و بانک و بیمه و حقوق ماهیانه و بازنشستگی و امثالهم! زیرا آنکه روی به خدا دارد و از نزد او روزی می خورد رزقش براستی "روزی" است یعنی روزانه و بلکه الساعه می آید و نه ماهیانه و سالیانه و موروثی! آنکه رزق فردایش از دیروز است معیشتی ظلمانی و دهری دارد و ایمانش بی بنیاد و ادعائی توخالی است. "خداوند به شما امر کرده که از طاغوت رویگردان باشید."نساء۶۰- بزبان ساده اگر آن ارباب، رئیس، شرکت، کارخانه، وزارتخانه یا حکومتی که از نزدش رزق می بری در چشم تو ظالم و کافر و منافق است پس رزقت نیز حرام و ناپاک است، بدان!

از امام علی(ع) نقل شده که در آخرالزمان دورانی می رسد که هیچ رزق پاک و حلالی یافت نمی شود و مؤمنان ما با ذکر خدا سیر می شوند. در این معنا بمان!

برای اهل ایمان و معرفت کار و تلاش معیشتی به نیت کسب رزق نیست و حتی به نیت پیدا کردن وسیله و سببی برای دریافت رزق از خداوند هم نیست که این نیز معنائی مشرکانه است. بلکه کارکردن از ارکان و مبانی عبودیت است عبودیت به معنای راه شناخت و پرستش خالصانه خدا! و آدمی فقط در کار و تلاش معیشتی و اقتصادی است که به تدریج کشف می کند که براستی رزق از دست خدا و از سمتی ناپیدا می آید. این نوع کار و فعالیت جهت تسبیح رزق و تنزیه آن از منیت و تنفیس است تا انسان بوضوح ببیند که این خودش نیست که رزقش را تولید می کند یا می یابد. و آنگاه که به چنین یقینی رسید دیگر نیازی به این نوع فعالیت ندارد الا برای سائرین جهت انفاق و خدمت خلق! و از اینروست که علی(ع) می فرماید: اگر همه مردمان جهان مؤمن می بودند هیچ شهر و کاخی بنا نمی شد! یعنی همه در آغوش طبیعت می زیستند: "ای اهل ایمان چرا از رزقی که خداوند مختص شما در طبیعت قرار داده است برخوردار نمی شوید!" قرآن کریم-

این سخنان بدین معناست که کل تمدن مدرن ذاتاً از کفر بشر است و اگر همه مردم جهان مؤمنانی خالص می بودند در جنات نعیم پروردگار یعنی طبیعت بکرش می زیستند. و این همان جامعه امام زمانی موعود مؤمنان آخرالزمان است.

می گوئید چگونه این حقایق و معارف قابل اجرا و عمل در واقعیت زندگی هستند! امکان اجرائیش از جانب خداست فقط کافیست که این حقایق که تماماً بر عقل و فطرت است تصدیق شود!

۱۰- شیطانِ قلمرو عشق بشری

"برخی از مردم به کسی چنان عشق می ورزند که گوئی به خدا عشق می ورزند که اگر بر ادعایشان مؤمن و صادق باشند البته که خداوند را بسیار شدیدتر عاشقند اگر ببینند که عذاب خداوند بر مشرکان چقدر سخت است..." بقره۱۶۵-

کفر انسان نسبت به مقام خلافت اللهی خویشتن است و ادا نکردن حقوق این مقام! ولی شرک انسان نسبت به خداوند است و هیچ شرکی شدیدتر و عمیق تر از عشق انسان نیست زیرا که عشق آن رابطه ای است که تماماً با دل سر و کار دارد و کل دل را فرامی گیرد و دل نیز جز خانه حق و اولیایش نیست پس معشوق غیر حق، شریک خداست در انسان! چنین عاشقی دچار اشد شرک با خداست و لذا به اشد عذابهای الهی دچار می گردد همانطور که آیه مذکور می فرماید. و می دانیم که برای آدمی در حیات دنیا عذابی جامعتر و هولناکتر از عواقب چنین عشق هائی نیست که کل وجود را به آتش می کشد و همه زوایا و ابعاد زندگی را! این همان عذاب النار و عذاب الله در قرآن است.

ولی عشق به یک انسان دیگری که زمینه عشقی شدیدتر نسبت به خداوند است(طبق آیه فوق الذکر) نمی تواند جز عشق به یکی از اولیای الهی باشد که خلیفه خداست و جز خداوند، هویتی ندارد و از مخلوقیت هیچ در او نمانده است یعنی مخلصین (در قرآن) که مظهر اراده و فعل پروردگارند و لذا عشق به چنین انسانی عین عشق به خداست و لاغیر! همانطور که در آیات دیگری آمده کسانی که ولایت یک انسان دیگری را بر نیت هدایت الی الله می پذیرند و او را چون خدا دوست می دارند خداوند بین آن دو حکم نموده و هدایتشان میکند. بشرط آنکه در این ولایت هیچ ریائی نباشد. که چنین اولیائی نیز همان امامان و عارفان الهی هستند.

بنابراین عشق به هر کسی جز اولیای الهی ارتکاب و ابتلای به اشد شرک می باشد و اعظم مظالم است بقول الهی در کتابش! و لذا اعظم عذابها و تباهی ها و مفاسد و خیانتها و جنایتها را موجب می گردد. و انسان مدرن قربانی و تباه شده چنین عشق هائی است اعم از زن و مرد!

عصر جدید به لحاظی عصر عشق بازی بشر در تاریخ است و هیچ ادعائی چون عشق در این دوران بر زبانها جاری نیست که در تاریخ مطلقاً بی سابقه است. و همه تباهیها و شقاوت ها نیز از همین ادعاست. آیا براستی چه خبر است که همه عاشق شده اند؟

ضرب المثلی می گوید: گرسنگی نکشیده ای که عشق از سرت بپرد! وجهی از غوغای عشق در عصر ما حاصل شکم سیری بیش از حد است و انرژیهای تل انبار شده ناشی از پرخوری و بیکاری و انفعال! و اما وجه دیگری از این غوغا حاصل دیر کرد ازدواج و بالا رفتن مستمر سن ازدواج و ترس از ازدواج و تشکیل خانواده است. یعنی یک انفجار جنسی-عاطفی است. و وجه سومی از این غوغای عشق ناشی از تنهائی و انزوا و محبوسیت انسان در تن خویش است که مستمراً حادتر می گردد که یکی از مهمترین عللش ارتباطات تکنولوژیکی است که سراسر به دروغ و ریا و مکر و پلیدی و شیطنت بنا شده است و در واقع ارتباطات ضد ارتباط است. و می توان علل دیگری هم بر این سه امر افزود! ولی همین سه محور اصلی مولّد عشق غوغائی و غوغای عشق در عصر ما اساساً نوعی انفجار انرژیک- جنسی- ارتباطی است و می توان آنرا یک فریاد و نعره تن و دل و جان و وجدان بشری دانست نه عشق! به همین دلیل به محض وصال با معشوق یک شبه به نفرت و عداوت منجر می شود و تا به آخر عمر هم انتقام و خیانت!

و اما از این سه علت اصلی عشق غوغائی که بگذریم به امر دیگری می رسیم که بسیار بنیادی تر، انسانی تر، تاریخی تر و الهی است و آن قیامت آخرالزمان و عرصه ظهور حق و طلیعه آن است که قلوب و وجدانها را نادانسته به فغان انداخته است و آن اراده به ظهور ذات است و لقای جمال ذات! این معنای دیگری از ظهور انسان کامل و مهدی موعود است.

در حقیقت آن علل سه گانه غوغای عشق به مثابه زمینه های بیرونی و مادّی قیامت آخرالزمان هستند بعلاوه هر علت دیگری که جستجو کنیم از جمله نیروی برون افکنی تکنولوژیکی که در نفس بشر موجب غوغای انواع جلوه

گریهایی گردیده که در تاریخ بی سابقه بوده است که چه بسا می توان این عامل چهارم را قدرتمندتر و اساسی تر از آن سه عنصر دیگر دانست و آن سه عنصر را معلول تکنولوژیکی شدن نفس بشر خواند زیرا شکم سیری بیش از حد و انفجار انرژیک و بالا رفتن سن ازدواج و انزوای روانی هر سه نتایجی تکنولوژیکی هستند.

اگر در سده های پیشین وجود یک زن بدحجاب و جلوه گر و طنّاز در یک محله یا شهری موجب پیدایش صدها عاشق سینه چاک می شد، امروزه بدلایلی که ذکر شد همه مردمان تبدیل به بت های جلوه گری و طنّازی شده اند و بدینگونه همه عالمیان را عاشق و سینه چاک می یابیم. پس می بینیم که علل مادی و بیرونی عشق این دوران تماماً فاسقانه و حیوانی و شیطانی هستند و از هر ارزش و معنائی تهی و بلکه ضد ارزش می باشند.

ولی ما همه این اسباب و علل مائی و شیطانی غوغای عشق در این دوران را معلول یک واقعه برحق و متافیزیکی می دانیم که آن واقعه ظهور خورشید جمال حق است از زمین و آسمان و همزمان از اعماق همه جانهای آدمیان. و این حق عشق و عشق حق است هر چند که برای عامه مردمان بواسطه علل و اسباب جبری و دهری و مادی و شیطانی مهیا شده است. در حالیکه عاشقان حق در طول تاریخ بخصوص جهان اسلام در قرون گذشته همواره بصورت انگشت شماری بوده اند که همان عارفانند که عشقشان تماماً باطنی و ذاتی است و اتفاقاً همانها بوده اند که قیامت آخرالزمان را برپا کرده اند.

پس دریافتیم که این عشق غوغائی و غوغای عشق در عصر ما تماماً علل و اسباب باطل و شیطانی دارد که چند مورد از آنها را برشمردیم که اساسی ترینش عنصر تکنولوژی است که خلق جدید شیطان در انسان است و خر دجّال است. ولی همین قدرت تخلیه و برون افکنی نفس اماره بقدرت تکنولوژی جبراً انسان را به قلب و فطرت الهیش نزدیکتر ساخته است و لذا دل و نفس واحده انسان نیز بیشتر در معرض رسوخ شیطان قرار گرفته است بخصوص شیطان آریل که سوار بر ارتباطات تکنولوژیکی بر قلوب رخنه می کند. به زبان دیگرامروزه دل انسانها بی حفاظتر و عریانتر گشته است زیرا نفس اماره تخلیه و به بیرون پرتاب شده است و اینست علت العلل غوغای عشق در آخرالزمان که متأسفانه در سیطره دجالیت و شیطان قرار دارد. و اینست که آخرالزمان عصر ظهور شیاطین انسی و انسانهای شیطانی است زیرا قلوب بشری در محاصره شیطان قرار گرفته است و در قلوب بسیاری مستقر شده و آنها را خلفای شیطان ساخته است و همه این سلطه ها و خلافتهای شیطانی در بشر تحت عنوان "عشق" تطهیر و تقدیس میشود که جامعه بشری را به آتش کشیده است و زمینه بزرگترین جنایتها و ستمها گردیده است در افراد،خانواده ها، جوامع، دولتمردان و ابرقدرتها.

اگر یکی از مهمترین هنرهای شیطان زیبانمائی زشتی های انسان است در رأس روشهای این واژگونسالاریش همان واژه عشق است و توجیهات عاشقانه که بواسطه آن ارتکاب بدترین جنایات را برای انسان آسان و بلکه افتخارآمیز می سازد تحت عنوان عشق به انواع معشوقها مثل همسر و فرزند و خانواده و عشق به مردم و عشق به آزادی و برابری و پیشرفت و علم و مقدّسات و... . و حتی عشق به خدا که مهمترین ادعای خود ابلیس است که به همین توجیه از امر خدایش بر سجده آدم(ع) اباء نمود که ماهیت باطنی همه این انواع عشقها دروغ است که همواره در آخر کار رسوا میشود یعنی خود این معشوق های کذائی بدست مدعیان عشق قربانی میشوند یعنی خانواده، مردم، آزادی، مقدّسات و... زیرا حقیقت اینست که عاشقی جز خداوند نیست همانطور که معشوقی جز او نمی تواند باشد زیرا فقط اوست که قابل پرستش است و دعوی عشق همان دعوی پرستش است پس این دعوی از جانب بشر آشکارا دروغ است و این بزرگترین و مقدسترین دروغی است که شیطان به انسان تعلیم می دهد و در حقیقت از این طریق نه تنها برای خدا در دلش شریکی قرار می دهد بلکه خود مدعی عشق را شریک خود خدا می سازد! که حق چنین ادعائی فقط سزاوار اولیاء و عرفائی است که از خود فنا گشته و محل ظهور خدا شده اند که در این مقام هم همچنان عاشق و معشوق هر دو خداست.

پس واژه و معنای عشق در نزد بشر، خدائی ترین و ابلیسی ترین واژه ها و معانی است و لذا "عشق" دیالکتیکی ترین واژه ها و مفاهیم است و بلکه خود خالق همه دیالکتیکهاست و اینست که در فرهنگ بشری محبوبترین و منفورترین واژه ها همانا عشق است که آغازش اشد مطلوبهاست و پایانش هم اشد منفورهاست یعنی دنیایش بهشتی و آخرتش دوزخی است.

پس اگر طبق روایات اسلامی نخستین اقدام امام مهدی به همراه مسیح همانا نابود کردن ابلیس است (در ظهور جهانیشان) به این دلیل است که قلوب بشریت را از سیطره شیاطین پاک سازد تا دلهای مردمان بتواند نور جلال و جمال حق را در این ظهور دریابد و رستگار شود و به حق خود برسد که همان وصال با محبوب عالم وجود است همانطور که رسول اکرم(ص) می فرماید: "اگر قلوب مردمان در محاصره شیاطین نبود همه جمال پروردگار را رؤیت

میکردند همچون ماه شب چهارده در آسمان." و از آنجا که آخرالزمان قلمرو ظهور جمال حق از انسان است و چشم دل انسانها بواسطه تسخیر شیطان کور است ولی فطرتش این ظهور را احساس میکند. این کل راز غوغای عشق در انسان مدرن است که این معشوق آشکار پنهان را در هر کس و ناکسی سراغ می گیرد و نمی یابد و دیوانه می شود و دست به هر جنایتی می زند.

پس در حقیقت باید گفت کسی که دعوی عشق می کند چند منظور دارد اول اینکه خداوند را نپرستد. دوم اینکه بلکه خودش را بپرستد و سوم اینکه به هیچ کس و هیچ چیزی متعهد نباشد و مسئولیتی نداشته باشد تا بتواند مرتکب هر کاری بشود. آیا این کاملترین آموزه ابلیس به بشر نیست؟ و امروزه در سراسر جهان شاهدیم که این دعوی عشق اوجش در جماعت اهل هنر و بخصوص اهالی موسیقی بسرعت به مذاهب شیطان پرستی میرسد و آدمخواری به معنای واقعی کلمه.

امروزه بسیار بعید است که انسان بالغی لااقل یک تجربه عشق شکست خورده را پشت سر نداشته باشد که این تجربه بالقوه میتواند تبدیل به قدرتمندترین نیروی بیداری روح و خودآگاهی عرفانی باشد اگر در اهلش اندک تقوائی بوجود آمده باشد همانطور که خداوند وعده داده است که: "اهل تقوا چون بواسطه شیطان لمس می شوند بخود آمده و به بصیرت قلبی نائل می آیند."اعراف۲۰۱- و باید دانست که عشق آنگونه که نشان دادیم شدیدترین و عمیق ترین لمس شیطان در انسان است لمس دل انسان! بنابراین از این منظر می توان انسان مدرن را به دلایلی که بر شمردیم مهیاترین انسان تاریخ جهت توبه ای نصوح و انقلاب عرفانی و سیر الی الله دانست: "زیر و رو می شوند و آنگاه روی به پروردگارشان می کنند." قرآن- و هیچ تجربه ای همچون عشق موجب زیر و رو شدن نفس و وجدان بشری نیست یعنی انقلاب روح. زیرا انسان ذاتاً خلیفه خداست و این مقام را دیر یا زود حاصل می کند و حتی همه شیاطین نیز نه تنها نمی توانند مانع این حق الهی گردند بلکه خواه ناخواه در خدمت تحقق این حق قرار دارند. و اینست که می فرماید: "بگو که از رحمت من قطع امید نکنید که من همه شما را می بخشم... و اگر رحمت من نبود احدی پاک نمی شد..." آیاتی از قرآن-

پس دانستیم که معنائی واژگونتر از دعوی عشق برای بشر وجود ندارد همین که اشد خودپرستی انسان، دعوی ایثار و پرستش دیگری را دارد و این غایت واژگونسالاری واژه عشق است که ذات کفر ابلیس نیز همین بوده است که تحت عنوان عشق و پرستش خالصانه خدا از امر خدا در سجده آدم امتناع کرد و آنگاه خداوند را متهم به فریبکاری نمود و گفت: "پروردگارا تو مرا اغفال کردی و فریب دادی." قرآن- آیا این اول و آخر همه مدعیان عشق نیست؟ در مجموعه آیاتی که در قرآن کریم درباره ابلیس آمده اگر اهل معرفت باشیم بوضوح این ابلیس را در نفس خود کشف می کنیم که ابلیس وجهی از نفس خود ماست که در بیرون هم موجودیت یافته است که این معنا را در فصول قبل نشان دادیم بخصوص در تجربیات عاشقانه خودمان بهتر از هر زمانی ابلیسیت نفس خودمان را می شناسیم که چقدر ملوس و لطیف و حقه باز و دروغگو است و واژگونپندار.

۱۱- شیطانِ قلمرو مکاتب و ایدئولوژیها

قبل از هر چیزی بایستی معنای لغوی و تأویلی و تاریخی و فلسفی واژه مکتب و ایده را دریابیم. "مکتب" در لغت عربی از کتب و کتاب است که بمعنای کتابی شدن و مکتوب اندیشیدن و عمل کردن است. و انسان مکتبی یعنی انسان اهل کتاب و به مدرسه رفته که اندیشه اش تبدیل به کلمات و مفاهیم مکتوب شده است. مترادف این لغت در زبان اروپائی همان school است بمعنای مدرسه و تأدیب و رام سازی! "ایده" اما یک لغت یونانی است بمعنای آرزو، نیت، مقصود و پیش زمینه فکری! که این معنا هم مهمترین مولود مدرسه و کتاب و تربیت فکر است. پس ایده آل سازی اندیشه مهمترین هدف مکتب و مدرسه و کتاب و آموزش و تربیت کتابی است.

به لحاظ تاریخی مکتب و مدرسه و کتاب و تعلیم و تربیت ذهن آدمی بدون شک ریشه در رسالت انبیای الهی دارد که نخستین آورندگان کتاب و تعلیم دهندگان سواد و تربیت کنندگان اندیشه بشر بوده اند از انبیای ابراهیمی تا زرتشت ایرانی و حکیمان هندوچینی! و به روایتی حضرت ادریس که در فاصله بین حضرت آدم(ع) و نوح(ع) میزیسته نخستین بانی علم کلمات و تعلیم آن به مردمان است و اصلاً واژه درس و تدریس از نام آن حضرت مشتق شده است یعنی ادریس! اصلاً سواد و درس و مکتب تماماً برخاسته از کتاب خدا بوده است. هرچند که گزارش نشده که خود پیامبران بزرگ مبادرت به تشکیل کلاس درس و سوادآموزی کتاب خدا به مردمان کرده باشند ولی اصحاب و مریدان آنان نخستین معلمین و مدرسین و بانیان مکتب و کلاس و تعلیم و تربیت ذهن بشری بوده اند پس نخستین پرورندگان و بانیان ایده ها هم بوده اند.

ولی نخستین کسانی که کتاب و مکتب و درس و مشق و تعلیم و تربیت مکتوب و تأدیب و رام سازی ذهن بشری و ایده آل سازی را تبدیل به فلسفه و آئین رسمی و اجتماعی نمودند و آنرا از دین و کتب آسمانی جدا کردند و برایش استقلالی قائل شدند و آنرا دنیوی و اجتماعی و سیاسی و مادی و طبیعی نمودند یونانیها بودند به رهبری دو فیلسوف بزرگ بنام افلاطون و ارسطو که بانی مذهب اسکولاستیک (مکتب اصالت مدرسه) در تاریخ محسوب می شوند که بتدریج عالمگیر شده است و امروزه تمدن مدرن تماماً مخلوق این مکتب یونانی- افلاطونی- ارسطوئی است و میدانیم که بانی نخستین مدرسه عالی یا دانشگاه رسمی به سبک امروز همان افلاطون است و آکادمی افلاطون! و این مکتب امروزه در سراسر جهان تبدیل به قانون اجتماعی شده و در اکثر کشورها برای همگان اجباری گردیده است درست مثل خدمت سربازی که آنهم برای نخستین بار در یونان باستان پدید آمد.

بطور کلی یونانیان و سپس رومیان بانی و متخصص سکولاریزه کردن (جدا کردن) دین و علوم و معارف مذهبی و حکمت نبوی در تاریخ بوده اند که تمدن غرب تماماً مخلوق همین تخصص آنهاست که جهانی گشته است. این کار و تخصص عجیب به لحاظ عقیدتی دارای خیری است و شری! خیرش اینست که دین و اهالیش را از دنیا و مادیت جدا میکند و بدینگونه موجب پالایش و تخلیص دین و معرفت دینی میگردد و شرش هم که دقیقاً برخاسته از خیرش میباشد اینست که موجب شرک حرفه ای و تخصصی بین دین و دنیا و ماده و معنا میشود. زیرا آن قدرتی که بتواند دو امر را از یکدیگر جدا سازد میتواند آن دو را مخلوط و ترکیب هم بنماید.

به بیان دیگر سکولاریزه کردن دین همان دنیوی کردن آنست و یا خواص دنیوی آنرا برگرفتن و مابقی را رها کردن! معنای دیگرش تبدیل دین به دنیا و خواص مادی است. علم کتاب و کلمه و سواد و تفکر و ایده پروری دینی را از کالبد دین جدا کرده و به خدمت اهداف دنیوی و ارتقاء حیات مادی بشر گرفتند و بتدریج از دین و حکمت دینی فاصله گرفتند. این همان واقعه ای است که در طی حدود بیست و پنج قرن در تمدن اروپائی از زمان افلاطون و ارسطو تاکنون در جریان بوده است که این دو فیلسوف پدر و مادر این سکولاریزم محسوب می شوند. و لذا آخرین فلاسفه مغرب زمین در چند قرن اخیر بطور کامل از دین جدا شدند و انواع مکاتب غیر دینی فلسفی را بنا نمودند که انواع ایده آل سازی و مکاتب ایده آلی هستند مثل:ماتریالیزم، ناتورالیزم، پوزیتیویزم، پراگماتیزم، سوسیالیزم، هیستوریزم، اکونومیزم، لیبرالیزم و غیره! و هر یک از فلاسفه بزرگ غرب در جهت سکولاریزه کردن دین و اندیشه بشری گامی برداشتند از افلاطون تا مارکس!

باید دانست که ذات اصلی سکولاریزم و موضوع محوری این جداسازی دین از دنیا و ماده از معنا و ظاهر از باطن همان موضوع "خداوند" است یعنی حذف کردن "خدا" از زندگی دنیوی و اندیشه حیاتی و مدنی بشر! و این حذف در طی بیش از دو هزار سال تدریجاً رخ نموده است. و بدینگونه خدا که موضوع محوری تربیت کتابی و کلامی و فکری و مکتبی بود بالاخره بطور کامل از این قلمرو حذف شد الا در حد یک موضوع کاملا مستقلی تحت عنوان درس دینی یا فلسفه خداشناسی که حسابش از سائر رشته ها و موضوعات علمی و فلسفی و فکری و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جداست و باید جدا بماند! و لذا امروزه در مدارس و دانشگاهها رشته ای هم به نام الهیات و معارف دینی وجود دارد که به خدا و مذهب نیز همچون هر پدیده ای دیگر مینگرد و لذا خدا و دین هم تبدیل به یکی از ایده ها و پدیده های طبیعی و ذهنی در بشر گردید و این واقعه تبدیل خدا و معارف دینی به مجموعه ای از ایده ها و ایده آلهاست که باعث و بانی اصلی آن افلاطون است و سپس ارسطو!

ایده و ایده آل سازی جهان در اندیشه بشری فقط به معنای جداسازی خدا از زندگی نبود بلکه جداسازی همه چیزها از یکدیگر بوده است و تبدیل جهان هستی به مجموعه ای از ایده های منفک از یکدیگر! و این واقعه تبدیل یگانگی و وحدت عالم به کثرت و تفرقه و فروپاشی است که واضحترین معنایش همین تمدن مدرن میباشد که تمدنی ایده پرست و ایده آلیستی است به معنای دقیق کلمه! این کاملترین مفهوم سکولاریزم در فلسفه و اندیشه غربی است که منجر به تجزیه جهان شده است و سپس ترکیب این امور سکولار! و لذا اساس علوم و تمدن مدرن، علم تجزیه و تفکیک ذره ای و اتمی و سلولی و فوتونی و میکروبی و ژنتیکی است. و لذا ریاضیات تبدیل به مبدأ و معاد همه این علوم وایده ها شده است که همه این ایده های سکولار در جهان طبیعت را در دوزخ تکنولوژی گرد هم می آورد و تبدیل به ایده آلها می سازد کالاهائی ایده آل! و این ترکیب دوباره اجزای سکولار می باشد.

بطور خلاصه چنین است که در مدارس و مکاتب و دانشگاهها، واقعیات محسوس جهان هستی از عوالم جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی جمعاً تبدیل به ایده ها می شوند و سپس این ایده ها دوباره بسوی واقعیات باز می گردند و از هر چیزی در کارگاه تکنولوژی یک کالای ایده آل پدید می آید در خدمت نیازها و امیال مادی بشر! و این کل داستان سکولاریزم است که اول خدا را از جهان جدا کرد و سپس توانست همه اشیاء و مفاهیم را از همدیگر جدا سازد و جهان هستی را ریزریز و تجزیه و ترکیب نموده و تبدیل به ابزار و کالاها و پدیده هائی مطلوب نیازهای مادی خود سازد. و این کل سیر پیدایش دوزخ آخرالزمان است دوزخی که مخلوق ایده بهشت است بهشت زمینی!

ایده ها همان خطوات شیطان در ذهن بشرند همانطور که شیطان نعمات الهی را کفران و نفی می کند و سپس از هر نعمت و آیه و پدیده ای یک ایده در ذهن بشر می سازد و بشر را بدنبال تحقق این ایده آلهایش رهنمون می سازد و به دست خود بشر جهنمش را می سازد و او را در این جهنم به غل و زنجیر می کشد غل و زنجیر ایده آلهایش! زیرا هر چیزی در جهان یک آیه و نعمت است که بایستی انسان را به خدایش برساند ولی با نفی و انکار این نعمات الهی هر چیزی در ذهن بشر یک ایده، آرزو، آرمان و خط شیطانی می شود و بشر را به شیطان می رساند: "بدانید که شیطان نعمتهای پروردگارش را کفران و انکار نمود... و آنهائی که شیطان را به جای خدا، ولی و رهبر خود ساختند مخلوقات خدا را تبدیل می کنند و تخریب و فسادی آشکار پدید می آورند... و خشکی و آبها را به فساد می کشند... و هر که خدایش را از یاد برد و از او روی برگرداند شیطان را بسراغش می فرستیم که با او قرین و رفیق و همنشین گردد... و بلکه جانشین انسان شود که بد جانشینی از برای ظالمان است... و شیطان اندیشه آنها را در نظرشان برحق و راست جلوه داد و همه او را پیروی کردند جز عده اندکی از مؤمنان!... و گفت دوزخ را از تو (شیطان) و پیروانت پر خواهم کرد..." آیاتی از قرآن کریم-

پس درک می کنیم که ایده ها و فلسفه ایده آل سازی که بانیانش افلاطون و ارسطو هستند همان کارخانه تبدیل آیات و مخلوقات خدا هستند و خطوات شیطانی که انسان را از نعمات بیگانه و کور و کر می سازند و وادار به تبدیل و تحریف و تخریب جهان می کنند یعنی این ایده ها را در ذهن بشر عین حقیقت می نمایند. (نساء۲۰) و بشر را به پیروی از آن می کشانند بصورت آرمانها، مدینه های فاضله، برنامه های بلند مدت و کوتاه مدت اقتصادی و سیاسی و علمی و فرهنگی و مدنی و غیره! "و شیطان پیروانش را به انواع آرزوها و خیالات سرگرم می سازد." قرآن کریم- این همان ایده ها و آرمانها و آرزوها و توهمات است یعنی خطوات شیطان!

و باید دانست که همه مکاتب و مذاهب اسکولاستیکی (مدرسی) و همه نظریه ها و ایدئولوژیهای صادره از مدارس و آکادمیها و دانشگاهها خطوات شیطانی هستند و برپاکننده دوزخ زمینی برای پیروانش!و اتفاقاً دینی ترین این خطوات مهلکترین آنهایند که خطوات نفاق می باشند.

و اما به معنا و ماهیت اصطلاح "ایدئولوژی" می رسیم. معنای لغوی این اصطلاح مشهور واضح است: ایده شناسی! ایده شناسی از منظر معرفت دینی و توحیدی همانست که ما در مجموع آثارمان تبیین کرده و در همین فصل هم بطور فشرده نشان دادیم. ولی این اصطلاح مشهور در تاریخ عصر جدید جهان قلمرو پیدایش همه مکاتب آرمانشهری و مدینه های فاضله بوده است که دهها ایزم فلسفی و ادبی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و علمی و فنی و هنری را پدید آورده و پیروانی دارد و هر یک از این ایزمها بر ایده و ایده آلهایی بنا شده و به مثابه خطوات شیطانی و راههایش بسوی جهنم و طبقات گوناگون آن است.

هر ایده ای به مثابه یک خط شیطانی، یک وسوسه و القای شیطانی، یک لمس و وعده شیطانی است که نعمتی از نعمات الهی را از چشم آدمی پنهان می دارد و انسان را نسبت به این نعمات کافر می کند . ایده ها مبدّل های نعمات و آیات الهی هستند. اینست ذات ایده ها و ایدئولوژیهای حاکم بر تمدن معاصر جهان از منظر معرفت قرآنی!

ایدئولوژی به معنای شناخت ذات ایده ها در حقیقت بایستی شاهراه معرفت نفس و شناخت ماهیت اندیشه و ذهن بشر باشد و منجر به شناخت شناسی گردد. ولی متأسفانه اکثر ایدئولوژیهای مشهور در جهان مدرن فقط به خواص مادی و محسوس و دنیوی ایده ها و ایده آلها پرداخته اند و نه به ماهیت و ذات واحده آنها! ایدئولوژی به معنای حقیقی کلمه فقط همانست که در مجموعه آثار ما رخ نموده است که تدریجاً ما را به ذات عالم هستی و خدای جهانیان راه نموده و لذا همه این معارف به کلام الله منتهی شده اند که ذات هدایت و ضلالت و بدبختی و سعادت بشری را تبیین جهانی و انسانی کرده اند. پس این ایدئولوژیهای رایج هم مثل اکثر محصولات و پدیده های شیطانی عصر ما دارای ماهیتی واژگونه اند یعنی موجب مسخ و استحاله وجدان پیروانشان هستند و لذا عصر جدید را عصر نبرد ایدئولوژیها و پیروان واژگونسالارشان می یابیم عصر نبرد ایزمها و مکاتب شیطانی و پیروانشان در سراسر جهان! و مؤمنان منع شده اند از اینکه در این جدال و نبرد جهانی پیروان شیطان دخالت کنند.

پس درک می کنیم که حقیقت ایدئولوژی به معنای حقیقی کلمه جز عرفان نفس نیست که صراط المستقیم معرفت و وادی اعراف است و سیر الی الله! ولی این ایدئولوژیها و مکاتب رایج در جهان مدرن اکثراً خطوات شیطانند و مصداق مسخ ذهن انسان بواسطه شیطان همانطور که در آیه ۲۰ سوره سبأ ذکرش رفت.

برترین نعمتی که خدا به انسان بخشیده کلمات و اسماء و فکر و ذکر است که از طریق پیامبرانش به مردم اعطا نموده است ولی بشر به رهبری اولیای کفر خود این عالیترین نعمت خدا را کفران نموده و از سرچشمه اش یعنی خداوند جدا و سکولاریزه کرده و تبدیل به علوم و فنون مخرب و دوزخی نموده است و فلسفه ها و مکاتب و ایدئولوژیهای شیطانی که چشم و گوش و هوش بشر را بر سائر نعمات الهی در جهان طبیعت بیگانه ساخته است. کلمات و اسماء و فکر و ذکری را که قرار بود بشر را به خدایش در جهان هستی برساند و ملحق جنات الهی کند از خدایش بیگانه کرده و مرید دشمنش شیطان نموده و بدست انسان جهنمش را برپا ساخته است از طریق تبدیل موجودات و نعمات الهی به ایده ها و ایده آلها و فلسفه ها و مکاتب و ایدئولوژیهای شیطانی و تبدیل طبیعت عالم (بهشت زمین) به دوزخ صنعت و تکنولوژی!

ایده ها، شیطان مبین در نفس ناطقه (ذهن) انسان هستند و لذا بذرهای آرزوها و عناصر دهرزدگی و ضلالت شیطان در بشر می باشند. و ایدئولوژیها و مدینه های فاضله و آرمانشهرها و مکاتب آرمانی هم، شهرهای سیطره شیطان در نفس ناطقه انسان هستند. زیرا خداوند شیطان را خصم مبین خوانده است یعنی خصمی صاحب بیان و منطق! زیرا هر چه انسان را از اکنونیت حیّ و قیومی حیات و هستی غافل سازد از ذکر خدایش غافل نموده و به نسیان انداخته است: "و شیطان شما را دچار نسیان می سازد." انعام۶۸-

همه مفسرین و مترجمین "خصم مبین" را "دشمن علنی و آشکار" تعبیر کرده اند در حالیکه قرآن کریم به ما می آموزد که "شیطان و لشکریانش شما را می بینند ولی شما آنها را نمی بینید."اعراف۲۷- همانطور که "امام مبین" را هم امام آشکار تعبیر میکنند در حالیکه منظور اساسی همان امام بیانگر حقایق است همانطور که شیطان مبین هم بیانگری واژگونساز و تحریف کننده نعمات و حقایق است. و این هر دو مبین در نفس ناطقه انسان حضور دارند. و انسانی که شیطان شناسی نداند منطق شیطان را برمی گزیند و منطق امام را در خود انکار میکند. ما در سائر آثارمان درباره حقیقت لفظ مبین و بیّن و بیّنه به تفصیل سخن نموده ایم که علم بیان برترین علمهاست که باعث خلق جدید انسان است خلقی رحمانی و بهشتی و یا خلقی ظلمانی و دوزخی! خلقی امامی یا خلقی شیطانی! انسان خلیفه خدا یا خلیفه شیطان!

علم بیان، علم رابطه انسان و جهان است علم بین ها! بین انسان و جهان! که انسان این علم را یا از امام مبین می آموزد یا خصم مبین خود که شیطان است. امام مبین، مؤمنانش را به بینات الهی میرساند و لقای پروردگار! در بهشت و رضوانش! ولی شیطان پیروانش را از طریق ایده ها و ایده آلها و وعده ها و آرزوها به تبدیل آیات و مخلوقات می کشاند و دوزخش را بدست خودش برپا می کند و با ابلیس محشور می سازد یعنی با تنها دشمن قسم خورده خود!

بین انسان و جهان همان خداست: "براستی که خداوند بین ظاهر و دل انسان حائل است." قرآن- امام مبین بواسطه علم بیان چشم و هوش مؤمنان را به حقیقت این "بین" بینا می سازد و لقای الهی را ممکن می نماید. ولی شیطان مبین از هر چیزی یک ایده نسیه و آرمانی و خیالی در ذهن می پرورد و انسان را بدنبالش می کشاند و در دوزخ سرنگون می کند: "شیطان جز وعده های دروغین کالائی برای انسان ندارد." قرآن! و هر وعده شیطانی یک ایده و آرمان و آرزوست که در یکی از مکاتب و ایدئولوژیهای مدرن وعده به تحققش داده شده است.

۱۲- شیطانِ قلمرو تعلیم و تربیت

این بخش دقیقاً ادامه بحث فصل قبل است و شیطان قلمرو تعلیم و تربیت همان شیطان قلمرو مکاتب و ایدئولوژی هاست یعنی شیطان اسکولاستیک (schoolastic)! زیرا در عصر جدید تعلیم و تربیتی جز از طریق مدرسه و دانشگاه نیست که همین نظام امروزه بواسطه رسانه های جمعی شبانه روز در اذهان و روان مردم القاء میشود و از کودکان تا کهنسالان را در برمی گیرد و صدها شبکه رادیوئی- تلویزیونی بهمراه فضای مجازی و اینترنت مشغول تعلیم و تربیت همه گروههای سنی است که دین و دنیا و مادیات و معنویات مردم را به آنان تعلیم میدهد و این آموزش و تربیتی شبانه روزی و مادام العمر است که همه ابعاد و موضوعات زندگی مردم را شامل میشود و هیچ وجهی از وجود انسان در خارج از این شبکه اسکولاستیکی تعلیم و تربیت باقی نمی ماند و این سیطره تعلیم و تربیت ابلیسی در جهان معاصر است که براستی یک نظام تعلیم و تربیت اجباری است به رهبری شیطان آریل (شیطان ارتباطات تکنولوژیک) که در همه حال تا اعماق خلوت روح آحاد بشری بر آنها نظارت و سلطه دارد و حتی در عالم خواب هم از آن رهائی ندارند.

امروزه سیر تکاملی این نظام تعلیم و تربیت غربی به جائی رسیده که بسیاری از فرزانگان و محققین غربی نیز دیگر هیچ خیری در آن نمی بینند و این نظام را ضد انسانی و خصم اراده و هوش و عقل و شعور بشر ارزیابی می کنند که خود موجب صدها فساد و جنون و جنایت در جوامع مدرن است و بسوی خودبراندازی می رود و هیچ قدرتی را توان مهار آن نیست.

"کلمه" عنصر اصلی تعلیم و تربیت است چه از نوع الهی و چه شیطانی! آدمی به تعداد کلماتی که می داند و از آنها در جریان تفکر و بیان و ارتباط با عالم و آدمیان بهره می گیرد رشد می یابد و خلق می شود و به حق وجود نائل می آید. "ما مردم را بواسطه علمشان آفریدیم." قرآن- و علم جز بواسطه کلمات نیست: علم باقی یا علم بغی! فهم الهی از کلمات یا فهم شیطانی!

انسان جز نفس ناطقه اش نیست که از سائر موجودات متمایز و برتری جسته است و نفس ناطقه نفس متکلّم است. و تعلیم و تربیت و تعالی انسان هم جز درک و دریافت کلمات خدا و کاربری درونی و برونی این کلمات نیست. در حدیث قدسی نیز آمده که خداوند در ازل یک کلمه بود و آفرینش جهان از این کلمه آغاز شد و جهان هستی مخلوق این کلمه است و کلماتی که تجلی این کلمه واحد است و نیز همه چیزها دوباره بسوی این کلمه واحد تأویل و رجوع می گردد. ولی سیر تعلیم و تربیت مدرن از سرچشمه ذاتیش جدا شده (سکولاریزه شده) و این کلمات حاملانش را (بشریت) در درک اسفل ساقط می کنند زیرا قدرت تأویلی و رجعی ندارند زیرا تحت آموزه ابلیس دچار ظلمت گشته و واژگون شده و پیروان و حاملانشان را هم در دوزخ واژگون می سازند. کلماتی که دیگر بیانگر آیات و بینات الهی نیستند بلکه تبدیل به ایده ها و مفاهیم شیطانی شده اند و در محتوا واژگونه اند. مثل مرکبی که سوارش را به پرتگاه برده و در اعماق دره ساقط می کند. در اینجا سخن از الفاظ و کلمات شیطانی است یعنی کلمات واژه شده! و این بهترین بیان سکولاریزه شدن کلمات است یعنی بی نور و بیروح گشتن کلمات و بلکه ضد نور و ضد روح شدن کلمات! و لذا شاهدیم که واژه عشق مدعی خود و حاملش را به فسق و شقاوت می کشاند. واژه دین و شریعت حاملان و پیروانش را به اشد پلیدی و جنایت می کشاند، واژه علم هم حاملانش را بغایت حماقت می رساند و امثالهم! و این عصر واژگونسالاری واژه هاست! و لذا عصر واژگونسالاری تعلیم و تربیت است. و لذا بایستی عاقلترین و با تربیت ترین انسانها را در جوامعی یافت که از این نظام تعلیم و تربیت اسکولاستیکی مصون مانده اند. نظام تعلیم و تربیت اسکولاستیک و کلاسیک در طی حدود دو هزار سال در سراسر جهان به غایت واژگونسالاری کلمات و مفاهیم و ارزشها رسیده است زیرا کلمات از صدق و عدل معنائی خود تهی گشته اند درست در عصر آخرالزمان و دین محمد(ص) که صدق و عدل کلمات به تمام و کمال رسیده است. قرآن-

عنصر شنوائی که اساس تعلیم و تربیت است جز مبادله کلمات نیست. خواندن و نوشتن که آشکارا چنین هستند. جریان تفکر و ارزیابی و تصمیم گیری و قضاوت و بیان کردن نیز تماماً جریان کلمات است که به همدیگر تبدیل و تفسیر می شوند و مفاهیمی را پیاپی صادر می کنند و کل نظام تعلیم و تربیت چیزی جز همین جریان نیست. ولی هر کلمه ای در نفس آدمی و در جریان مبادله، یا مشغول تأویل و تسبیح است و یا تبدیل و تنفیس. که نوع اولش به سرمنشأ نوری باز می گردد و نوع دومش در ظلمات درک اسفل سقوط میکند و در هر دو حالت گوینده و شنونده اش

را با خود می برد و نیز اندیشنده اش را. ولی نظام تعلیم و تربیت اسکولاستیکی حاکم بر جهان مدرن تماماً از نوع دوم است زیرا ذاتاً ایده آلی و بغی و طاغوتگراست و استکباری! زیرا در این نظام نفس ناطقه بشر تماماً مرید شیطان مبین است که با تبدیل کلمات به ایده ها، بین انسان و جهان نفاق می اندازد و لذا حاملانش را در این نفاق سرنگون می کند. در این نظام همه کلمات بواسطه لمس شیطان در نفس ناطقه اش واژگونه اند.

در نظام تعلیم و تربیت اسکولاستیکی، هر کلمه ای ضد کلمه است یعنی ضد ارتباط است زیرا کلمات عنصر ارتباط انسان با جهان هستند تا در جهان هستی انسان را به حق وجودش یعنی خداوند برسانند ولی در این نظام مدرن هر کلمه ای یک واژه است یعنی در درون خود سرنگون است همچون تیری که در کمان بسوی کماندارش بر می گردد و صاحبش را مورد اصابت قرار می دهد و در خودش واژگون می کند و لذا نه تنها چنین انسانی با جهانش مربوط نمیشود و به حق وجود نمی رسد بلکه در خودش نابود می گردد. همانطور که قبلاً نشان دادیم که ابلیس بقیةالعدم است پیروانش را نیز بواسطه همین بیان و کلمات واژگونه به عدمیت و نابودی دچار می کند و لذا پیروانش جملگی نابودگرند، نابودگر خود و جهان و جهانیان.

مگرنه اینست که امروزه هر پدر و مادری که بچه اش را به مدرسه می فرستد و هر جوانی که به دانشگاه می رود فقط به نیت استکبار در جهان است یعنی سلطه و سروری و برتری جوئی نسبت به دیگران. این اساس تعلیم و تربیت اسکولاستیک بوده است به همین دلیل اگر احتمالاً کسی پیدا شود که نیت حقیقتاً معنوی و علمی و تعالی روحی داشته باشد بسرعت با این نظام تعلیم و تربیت به بن بست می رسد و آن را ضد مقصود خود می یابد و این حقیقت که همه علمای راستین در تاریخ بشر که به حقیقتی نائل آمدند ضد مدرسه و مکتب و فراری از آن بوده اند. و در هر امری که نیت و احساس استکباری و طاغوتی باشد شیطان نیز همراه آن است پس شیطانی بودن نظام تعلیم و تربیت حاکم بر جهان مدرن امری بدیهی و کاملاً مفهوم است از برای کسی که کمترین باوری به حق و باطل داشته باشد. و اصلاً علم بغی که حاصل این نظام تعلیم و تربیت بغی است در اینجا مفهومتر می آید زیرا "بغی" بمعنای بخیل، سلطه جو و ظلمانی و گمراه کننده است و این همان نیّت از تعلیم و تربیت مدرن است یعنی استکبار!

حداقل برای ما بعنوان مسلمان اصلاً معنای تعلیم و تربیت اجباری بر خلاف نصّ صریح قرآن است و دارای ذاتی گمراه کننده و ضدّ رشد میباشد: "در دین هیچ اجباری نیست و بدینگونه مرز بین رشد و گمراهی آشکار است." قرآن- پس اگر بر این باوریم که تعلیم و تربیت بایستی انسان را در دین خدا تسریع و ترغیب نماید و به سعادت دو عالم برساند این نظام موجود در جهان امری آشکارا ضدّ دینی است و بیهوده نیست که محصول نهائی این تعلیم و تربیت اجباری جز جبر و جباریت نیست یعنی استکبار و تباهی.

اگر بر این باوریم که برترین حق انسان در نزد خداوند، حق اختیار است و دین اسلام هم دین "لااکراه" است و صراط المستقیم هدایت برای مخلصین هم جز انتخاب و اختیار حق و گریز از جبر و زور و ستم و طاغوت نیست حال اگر تعلیم و تربیت که اصل و محور دین و هدایت است قرار باشد اجباری و استکباری باشد پس ذات دین در معرض تباهی قرار می گیرد در آدمی! و این بدترین نوع گمراهی است همانطور که خود خداوند در آیةالکرسی فرموده است. زیرا مؤمنین خالص گروه اندکی از مردم هستند که زندگی را بر محور و هدف تعلیم و تربیت قرار میدهند پس اگر این مغز دین و مقصودش هم به جبر و طاغوت و استکبار گراید از دین هیچ باقی نمانده و نور هدایت خاموش گشته است. "بدانید که انسان را جز اختیارش نیست." قرآن-

در اینجا لازم است که به آخرین تتمه باقی مانده از نظام تعلیم و تربیت اسلامی اشاره ای کنیم که متأسفانه در حال تحریف و مسخ و از دست رفتن است یعنی حوزه های علمیه اسلامی ما که میراث امام صادق(ع) است و تنها میراثش در میان ما! انحراف و مسخ شدگی این حوزه ها بدین جهت است که بسرعت در حال آکادمیک و کلاسیک و اسکولاستیک شدن است یعنی ارسطوئی و غربی شدن! و برای عقب نماندن از این فتنه آخرالزمان به رقابت با این نظام شیطانی دچار شده و این نظام را هم در خودش وارد کرده است و بلکه دروس قدیم خودش را هم تبدیل کرده است و شدیداً در حال سکولاریزه شدن است بطوریکه یک طلبه علوم دینی در همه عمرش مشغول تحصیل است بی آنکه اصلاً گذرش به قرآن بیفتد و لای قرآن را بگشاید. این همان سکولاریزم اسلامی- شیعی است.

و اما هولناکترین سکولاریزم شیعی در نظام تعلیم و تربیت حوزوی ما فقدان اولیای الهی و عارفان واصل در این حوزه هاست و بلکه تا آنجائی که به یاد داریم این مردان خدا که اصولاً امّی هستند همواره از جانب مراجع فقهی و رسمی ما مورد طرد و انکار قرار داشته اند. زیرا این اولیای الهی همان وارثان علم امامت و ولایت علوی در میان مردم هستند. پس چگونه این مراکز تعلیم و تربیت شیعی بدون نور امامت امکان بقای شیعی دارند و از انحلال در نظام تعلیم و تربیت طاغوتی مصون می مانند!

حذف خدا و امام و قرآن آشکارترین معنای سکولاریزم اسلامی در حوزه های دینی و نظام تعلیم و تربیت حاکم بر مدارس و دانشگاههای جوامع اسلامی است. ما بعنوان مسلمان شیعه می دانیم که خداشناسی جز از طریق معرفت نفس نیست. و امام شناسی جز از طریق سیر و سلوک عرفانی در ارتباط با اولیای الهی نیست و قرآن شناسی هم جز از طریق علم تأویل نیست. پس کجاست این سه امر واجب در تعلیم و تربیت شیعی در حوزه ها و تعلیم و تربیت حاکم بر مدارس و دانشگاههای ما؟

امروزه حتی برخی از علما و مراجع بزرگ دینی حامی سکولاریزم هستند یعنی جدائی و تفکیک دین و دنیا، تحت این توجیه که در این تفکیک هر دو مصون می مانند و شرک و نفاق رخ نمی دهد. این پنداری بس خطرناک است و به معنای طلاق دادن دین از زندگی است. ایراد کار در اختلال و تداخل دین و دنیا نیست بلکه در این است که دین را مکارانه بازیچه اهداف دنیوی خود سازیم نه اینکه دنیای خود را بخدمت دین آوریم! دنیای آدمی یا دینی هست و یا نیست. و دین آدمی یا اخروی است و یا دنیوی! یعنی یا هدف است و یا وسیله! مسئله اینست! آدم التقاطی و مشرک کسی است که تعلیم و تربیت را امری معیشتی و اقتصادی و سیاسی و استکباری می داند. آنچه که موجب حذف خدا و امام و قرآن و عرفان از نظام تعلیم و تربیت اسلامی شده همین شرک است. این همان قلمرو لمس شیطان در نفس ناطقه انسان است و واژگونسازی کلمات و مفاهیم و معارف و مقدسات!

۱۳- شیطانِ قلمرو مذهب امامیه

"و ما هیچ رسولی را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه که تمنّائی میکرد شیطان هم در آن القائاتی مینمود ولی خداوند القای شیطان را نابود می کند و آیات خود را استحکام می بخشد." حج۵۲-

و می دانیم که برترین تمنای رسول خاتم(ص) که خود برترین رسولان است هم امر امامت است که بواسطه اش نبوتش کامل و ختم گردید و جاودانه گشت. پس برترین القائات شیطان هم در همین وادی عمل می کند. پس شیطان مذهب امامیه و تشیع، لطیف ترین شیطانهاست و مقدس نماترین القائات و لمسها و خطوات است و وسوسه ها و فریب ها! که البته خود رسول خاتم و ائمه معصوم از آن مبرا و مصون هستند ولی شیعیان اینگونه نیستند و بایستی دارای علم و معرفتی کافی در شیطان شناسی این مذهب آخرالزمان باشند و انواع و مراتب شیطنت و دجالیت این قلمرو را بشناسند.

مذهب امامیه که قلب دین محمد(ص) است از همان آغاز با حصر و حبس امامانش روبرو شد که این وضعیت در طی حدود سه قرن کامل شد و این مذهب بیش از هزار سال است که با غیبت کامل امامش روبروست. پس شیطنت و دجالیت را هم بایستی از همین باب کشف و درک نمود که بزرگترین بلا و فتنه و امتحان امت و خاصه پیروان این مذهب است و آن جستجوی امام و کشف راههائی برای ارتباط با نور اوست زیرا همانطور که امام مطلق ما علی(ع) بما متذکر شده حفظ ایمان شیعی جز بواسطه معرفت بر نورانیت امام عصر ممکن نمی آید و الحاق به این نور! و این همان درک فرج امام قبل از ظهور جهانی اوست. و فرج بمعنای دربی گشاده بسوی امام است که مقیم ارض ملکوت می باشد که معروف به جزیره خضری نیز هست و جنّات نعیم که بهشت وجود امام است.

شاهدیم که اکثر ادعیه بر جای مانده از ائمه هدی برای شیعیان معطوف به فرج امام زمان است و این امر نشان میدهد که مسئله فرج امام فقط مربوط به عصر غیبت کبرای امام دوازدهم نبوده است هرچند که امر غیبت امام مهدی در محور فکر و ذکر و احادیث امامان ما قرار داشته است که حدود سه هزار حدیث از رسول خاتم(ص) و ائمه هدی بطور مستقیم و غیر مستقیم در باب این امر باقی مانده است که امروزه در دست ماست.

در حقیقت اگر امامان صدر اسلام از همان آغاز تنها و بیکس و محصور و محبوس و منزوی بودند به این دلیل بوده که مسلمین دربی بسوی نور امامان نمی یافته یا جستجو نمی کردند یعنی فرج امام را نمی شناختند. و لذا امامان در میانشان می زیسته ولی دست انگشت شماری به آنها میرسیده است به نور هدایتشان و ولایتشان! و این همان فقدان فرج است.

آیا فرج امام چیست؟ فرج به لحاظ لغت به معنای درب، باب، راه، گشایش و اتصال است. در زمان حیات امام علی(ع) نیز عده انگشت شماری به مثابه فرج امام بودند مثل سلمان، عمار، مقداد و امثالهم. این بزرگان به معنای واسطه و دلال و کارچاق کن اداری و تشکیلاتی و یا رئیس دفتر امام نبودند زیرا امامان ما هرگز دارای تشکیلات اداری نبودند و مستقیماً در میان مردم می زیستند البته در حصر مأموران حکومتی و جاسوسان! که همین حصر و حبس هم موجب می شد که فقط مخلصین و عشاق حق بسویشان بیایند و از جان خود ترس نداشته باشند. این مریدان خاص امام، دربهای روحانی و نوری وجود امام بودند. همانطور که علی(ع)، باب محمد(ص) بود و سلمان هم باب علی بود و... و این ابواب نوری و عرفانی است که سلسله مراتب ولایت و دوست دوست محسوب می شود که در این باب قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم. این سلسله مراتب کلاسیک نیست بلکه سلسله مراتب رشد عرفانی و تعالی روحانی است که بدون طی طریق این سلسله مراتب، هیچ ارتباط و سیر و سلوکی بسوی حق ممکن نمی باشد: نور، نورالنور، نور علی نور، نور فوق نور، نور قبل نور، نور بعد نور و... .

معرفت بر نورانیت امام همان معرفت به سلسله مراتب فرج امام است و علم درجات ولایت امام! چه بسا که کسی در کنار امام زیست کند ولی فاقد نور فرج امام باشد و لذا دچار اشد ضلالت شود. اکثر قاتلان امامان از این جماعت نزدیکان بوده اند. فرج، درب ورود به جنت جان امام است پس دربی نوری است که نه بر وجود امام که در دل شیعیان است این دربی روحانی و عرفانی است و لذا فرموده هر که خود را شناخت امامش را شناخت. و این شناختی کلامی و فلسفی نیست بلکه نوری و باطنی است. پس فقط اهل عرفان نفس می توانند راهی بسوی جنت جان امام

بیابند. پس "فرج" یک باب کاملاً عرفانی است و نه فیزیکی و جغرافیائی و تاریخی! خود این بنده در جستجوی حق وجود خودم بودم که به امام زمان رسیدم و نه بعکس! هر چند که عمری در جستجوی استاد و پیر طریقت و آموزگار عرفانی بودم و جز دجال نیافتم و تا از جهان بیرون و جستجوی بیرونی کاملاً مأیوس نگشتم و به جستجوی در خود نپرداختم به امام نرسیدم. بدان که در دوره غیبت همه کسانی که آشکارا بساط ارشاد و هدایت و طریقت و عرفان و ولایت و امامت گسترده اند دجالند! بنده این حقیقت را به تجربه یافته ام! این همان اصل تقیه در تشیع است. اینهمه فساد و تباهی در اکثر فرقه ها و سلاسل درویشی و عرفانی که آبروئی برای خود و ولایت نگذاشته اند از همین روست! بنده در دوران جوانی مدتی را در همه این سلاسل درویشی سیر نموده و اکثر مشایخ و اقطابشان را دیدار کرده و با برخی دوستی داشتم و متأسفانه در هیچکدامشان اندک حقی ندیدم تا آنجا که به سر حد کفر مطلق نسبت به امر ولایت رسیدم که بناگاه خود مولا علی(ع) به دادم رسید و حق و ناحق این وادی را به من نمایاند و راهم نمود!

اصل و محور ولایت و امامت و هدایت اکثر این فرقه های درویشی مسکرات و مخدرات و روان گردانها بود بهمراه مقادیری شعر و موسیقی و رقاصی که آنرا محفل ذکر و سماع می خوانندند. و بغیر از این هیچ کار و بار و حرفی نداشتند جز فسق و فجور مفتخرانه از همه انواعش که فقط در این جماعات دیده می شد و لاغیر! خدا را شکر که بساط اینهمه فساد و فتنه به اسم ولایت علی(ع) در کشورمان برچیده شد هر چند که بسرعت جایش را به عرفانهای هندی- انگلیسی داد که بمراتب مهلکترند چرا که متأسفانه در جامعه ما اینهمه نیاز و عطش معنوی و عرفانی نسل جوان از جانب علمای شیعه هیچ پاسخی نیافته است جز تکفیر و نصایح کهنه و تهدیدانگیز که فقط جوانان را از اصل اسلام و تشیع بیزار میکند. وقتی در میان پیروان عرفان حلقه و اکنکار و اوشو و تئوسوفی های آمریکائی- روسی شاهد گروه کثیری از طلبه های کهنه کار حوزه های علمیه هستیم متوجه اصل فاجعه می شویم که کار از کجا خراب است و سرچشمه این فقدان و خسران عظیم عقیدتی در کجا قرار دارد، نه در بیرون از ما که درست در قلب جامعه روحانیت شیعی ما! فقدان عرفان نفس، امام شناسی، خاتمیت شناسی و غیبت شناسی و فرج شناسی نه فقط در نظام تعلیم و تربیت عمومی ما بلکه در حوزه های علمیه دینی ما، علت العلل این فاجعه است و راز سلطه شیطان و دجالیت بر جوامع امامیه در این دوران!

وقتی شاهدیم که حتی آن دسته از علمای شرع و مراجع دینی که دارای تعلقات عرفانی هستند در زمان حیاتشان کاملاً مهجورند و پس از مرگشان یک شبه تبدیل به اولیای الهی و عارفان بالله می شوند ایراد کار واضحتر می شود که تا چه حدی سیاستگذاریهای کلان فرهنگی و رسانه ای و آموزشی و تربیتی در کشورمان نسبت به اصل و اساس دین و ایمان مردم ، مسئله دار و منکر است. این به معنای سدّی در مقابل فرج امام زمان است و همچنین بمعنای مرده پرستی امامان و اولیای الهی و غیبت پرستی امام زمان! این همان انکار امام زنده و ولی زنده است. و پاسخ به این سئوال عمومی که: چرا اولیای الهی و عارفان حقه در جامعه ما فقط با مرگشان آشکار و معرفی می شوند و در حیاتشان کسی نامشان را هم نمی شنود! این همان شیطان مرده پرستی و غیبت پرستی است. این همان ابلیس خداپرستی غایب و نسیه است که مجال ظهور اینهمه دجال و دجال پرستی را در جامعه شیعی مهیا کرده است. زیرا فرج امام زمان در عصر غیبت جز اولیای الهی و عارفان امامیه نیستند. اینان دربهای روحانی اتصال به نور امامند! از آنجائی که اولیای حقیقی معمولاً اهل رسانه و فضای مجازی نیستند مردم در جستجوی حقیقت امام زمان در فضای مجازی فقط بدام دجالان می افتند!

فرجهای امام زمان، دعاهای فرج نیستند بلکه اولیاء و عرفای امام هستند که متصل به نور امامند در درجات الحاق! یعنی عارفان واصل، حکیمان تأویلی و علمای ربانی که دارای کرامات معنوی و نوری هستند که هرگاه سیصد و اندی از آنان گردهم آیند امام ظهور می کند طبق روایات! پس مهجوریت این اولیای الهی در جامعه عین غیبت پرستی امام زمان است در شیعیان! این همان شیعه ضد شیعه است شیعه ای که مورد لمس شیطان و خطوات او قرار گرفته و رنجور و ممسوخ و علیل گشته است.

و اما شیطان دیگری که در زیر پوست جامعه شیعی مشغول کار است شیطان طاغوت و طاغوت گرائی است: "آیا ندیدی جماعتی را که دعوی ایمان میکنند و خود را مؤمن میخوانند ولی طاغوت را میزان داوری خود ساخته اند و به ضلالت شیطان دچار می شوند در حالیکه به آنان امر شده که به طاغوت کافر شوند." نساء ۶۰-

امروزه چه کسی است که طاغوت جهانی را نشناسد طاغوت استکبار علمی و صنعتی و تکنولوژیکی و تسلیحاتی و اطلاعاتی و تبلیغاتی و رسانه ای و ماهواره ای را! طاغوت جهان وطنی و لیبرال- دموکراسی و حقوق بشری و مدنیت و پیشرفت را! امروزه حتی بسیاری از دولتمردان اهل ایمان جوامع شیعی هم دارای علایق و طرز فکر طاغوتی هستند و طاغوتی زندگی می کنند در حالیکه اهل نماز و روزه و حج و دعای فرج هستند! اینان همان اهل ایمانی هستند که میزان و محک مدنیت و پیشرفت و سعادت را طاغوت و ارزشهای طاغوتی می دانند.

باید بدانیم که فرج امام عرصه رحمت و شفاعت اوست در حالیکه ظهور جهانیش عرصه قهاریت اوست. پس شیعه ای که ظهورش را بر فرجش ترجیح می دهد دچار نوعی لمس شیطان است که ابلیس گمانش را برایش راست و برحق نمایانده است و اکثراً پیرو چنین گمانی گشته اند. در حالیکه کدام انسان مؤمن و عاقلی است که قهر را بر مهر ترجیح دهد! که البته این شیطانزدگی حاصل بی معرفتی و سوءتفاهم است که ناشی از فقدان امام شناسی و غیبت شناسی در میان شیعیان است. هر چند که در ظهور جهانی امام زمان نیز بدون انوار فرج امام یعنی اولیای امام، امکان برقراری رابطه با امام و الحاق به هدایت و جنات نعیمش نیست همانطور که در صدر اسلام هم چنین بود. یعنی آنانکه بدون علی(ع) می خواستند بر نور و رحمت محمدی وارد شوند به عداوت با رسول خدا رسیدند و آنانکه بدون سلمان و مقداد می خواستند بر ولایت علی وارد شوند نیز بر قهر و غضبش وارد شدند. پس فرج امام و فرج شناسی برای شیعیان از مبرم ترین علوم و معارف است که جز در نزد اولیای امام قابل حصول نیست.

و اما آخرین شیطان این مذهب، نژادپرستی شیعی و امامی است یعنی آنانکه نور رحمت و فرج و هدایت امام را جز در نژاد قریش و بنی هاشم و عرب جستجو نمی کنند و معلوم نیست که با توسل به کدام علم ژنتیک می خواهند امام را شناسائی کنند. بخصوص اینکه طبق روایت در میان اولیاء و وزرای امام زمان حتی یک عرب هم وجود ندارد. یعنی برای این جماعت نژادپرست درب فرج امام تا ابد تعطیل است! اینان همان گروهی از بنی فاطمه هستند که بقول رسول خدا(ص) در وقت ظهور امام زمان در صف مقدم دشمنانش قرار می گیرند!

پس اگر ظهور امام دوازدهم چیزی جز ظهور مطلقه حقیقت محمدی و امامت علوی نیست و همه دربهای فرج آن حضرت یعنی اولیایش غیر عرب هستند پس به یقین باید گفت که بزرگترین شیطان و دجال دین محمد در آخرالزمان همانا عربیت و اصالت عربی است همانطور که هم اینک شاهدیم که جریانات تکفیری به مثابه وجهی از دجال و ظهور سفیانی، تماماً بر اصالت و اشرافیت عربی استوار است. از این معنا یکبار دگر این حقیقت بزرگ آشکار میشود همانطور که کل مذاهب ابراهیمی بر نبرد با نژادپرستی بنا شده است این نبرد در دین رسول خاتم به تمام و کمال رسیده است تا آنجا که نور حقیقت محمدِ عربی و عرفان علیِ عربی در آخرالزمان از غیر عرب آشکار می شود و لذا دین آخرالزمان، ظلمت و ابلیسیتی شدیدتر از نژادپرستی عربی ندارد. همانطور که همه امامان صدر اسلام نیز بدست عموزاده هایشان به قتل رسیدند. پس امامت، شیطانی شقی تر از نژاد ندارد. همانطور که بانی امامت یعنی ابراهیم خلیل نخست بر آتش عداوت پدر یا عمویش وارد شد و سپس خانمانش را به بیابان برهوت حجاز تبعید کرد و تیغ بر حلقوم پسرش نهاد تا همه دشمنان امامت را به تاریخ بشر معرفی کرده باشد یعنی نژاد یا شجره ممنوعه که وسیله رسوخ ابلیس در آدم است. پس عربیت و نژادپرستی عربی، عین ابلیس دین محمد و مذهب امامیه است. همانطور که این شجره را خداوند بر بشر ممنوع نموده است راه ورود بر فرج رحمت و شفاعت و هدایت و جنات نعیم امام عصر و بقیةالله اعظمش را هم از درب نژاد عربی ممنوع کرده است و اینست راز این حدیث بزرگ و رهائی بخش که در میان یاران و وزراء امام زمان(عج) حتی یک عرب هم وجود ندارد. و تصریح مکرر شیخ اکبر ابن عربی بر این حدیث، حقانیت آنرا صد چندان می کند بخصوص که شیخ اکبر بعنوان بزرگترین عارف حکمت امامیه و وحدت وجود، خودش عرب است و نامش ابن عربی!؟ سلام و صلوات بر این ولی بر حق خدا و کاشف بزرگ حقیقت محمدی و عرفان علوی!

۱۴- شیطانِ قلمرو شریعت

"شریعت" در لغت دارای دو معناست: آغازیدن (شروع) و آبشخور! همانطور که حیات از آب است شریعت نیز آداب و مناسکی از زندگیست که جان آدمی را زنده به حق و معنویت می سازد و حرکت بسوی حقیقت را آغاز میکند. پس شریعت سرآغاز حیات روحانی و الهی است که آدمی را براه حق که دین خداست رهنمون می سازد. پس شرایع مولد حرکت اولیه در دین خدا هستند تا آدمیان را به حق حیات خود برسانند که پروردگار عالمیان است.

شریعت دو روی دارد: نظری(عقیدتی) و عملی! برای ما مسلمین و بخصوص شیعیان، اصول شریعت نظری عبارتند از: توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت! و اما شریعت عملی نیز دوبخش است: اخلاقی و عبادی! اخلاق شرعی دارای ارکان و مبانی بسیارند که مهمترین آنها عبارتند از: صدق، صبر، تقوا، عفت، محبت، سخاوت، قناعت و دوری از محرمات که مهمترین آنها عبارتند از ربا، ریا و زنا! و اما شریعت عبادی عبارتند از: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر بمعروف و نهی از منکر! که برای ما شیعیان اساس شریعت همان ولایت ائمه هدی می باشد! زیرا بدون آن نه اخلاق عملی پایداری ممکن است و نه عبادت صادقانه و خالصانه ای و نه اعتقادات قلبی و راسخی! و در این باب آیات و احادیث فراوانی وجود دارند که در اینجا مورد بحث ما نیستند! ولی سخن مشهوری از امام صادق(ع) وجود دارد که امر ولایت امام را درب ورود به همه فروع دین و شریعت عبادی معرفی کرده است.

همینقدر به عقل و تجربه نیز میدانیم که تا عمل، اعتقاد و عبادتی، قلبی و روحی نباشند سطحی و بی ریشه و ریائی و بازیچه اند. یعنی تا شریعت، ایمانی نشود موجب حرکت معنوی در زندگی نمیشود ولی در عین حال شریعت بمعنای آغاز تمرین و تعامل درباره دین خداست و نه در دین خدا! و در عین حال شریعت فی البداعه هرگز ایمانی نیست یعنی قلبی و روحانی نیست. و آنچه که آدمی را در شریعت، قلبی و روحانی می سازد و بر دین خدا وارد می کند و سالک راه حق می نماید ولایت اولیای حق است که انوار الهی هستند. دل دادن به اولیای الهی و اطاعت از آنان سرآغاز دین بمعنای راه و رهرو شدن است.

حال اگر آدمی عمری اهل شریعت باشد بی آنکه دل و روحش زنده به حق شده باشد و احکام الهی در او ریشه دواند، چه می شود! زیرا شریعت تظاهر در دین و اخلاق الهی است. اگر این ظواهر در باطن راه نیابد و تبدیل به خلق و خو و صفات حقیقی نشود چه میشود! آیا دل و نفس ناطقه و وجدان آدمی در واکنش با چنین شریعتی دچار چه مسئله ای می گردد؟ بی تردید به مقابله و نفی و انکار می پردازد و مستمراً سخت و شقی تر می گردد و بین ذهن و دل خلاء و نفاقی عظیم پدید می آید: "خداوند القای شیطان در انسان را امتحانی قرار داد برای کسانیکه که در قلبشان مرض است و سنگدل هستند." حج۵۳-

باید درک کرد که هیچ چیزی به اندازه شریعت و مذهب ظاهری فاقد ایمان و روح در بلند مدّت، دل انسان را سخت و شقی نمی کند. و این شقاوت و قساوت قلب بهترین زمینه جذب شیطان است از راه نفاقی که در جان بین ذهن و دل پدید می آید. اینست که رسول خاتم(ص) فرموده: "اگر کسی کل شریعت مرا به تمام و کمال انجام دهد ولی فاقد امام حیّ باشد چون بمیرد به مرگ نفاق مرده است و روحش در قبر تا قیامت محبوس است." آیا عذابی هولناکتر از این قابل تصور است؟

ذهن، دنیای وجود انسان است و دل هم آخرت آنست. ذهنی که مملو از شرعیات و عبادات باشد و هیچ اتصالی به دل که سمت آخرت است نداشته باشد چنین ذهنی و چنین شریعت ذهنی محض تماماً دنیوی و دنیاپرست شده و در جان آدمی منزوی و سکولار می گردد و بخدمت ابلیس در می آید و مذهب کفر می شود و شریعت و اسلام اموی و عباسی می گردد که در عین حال دشمنی خطرناکتر از اولیای الهی نمی یابد که آئینه کفر و کذب و نفاق او هستند.

در معرفت امامیه میدانیم که دل، امام باطن است و لذا فقط تسلیم و مرید امام مبین در بیرون میشود و ایمان می آورد و صاحبش را بسوی حق رهنمون می گردد. در غیر اینصورت شقی و سنگ می شود و در قبال دین و شریعت فاقد امام هم شقی تر می شود تا به امر الهی بواسطه شیاطین محاصره می شود و از دسترس صاحبش خارج می گردد. "هدف از آزادی شیطان در وسوسه انسان این بود که مؤمنان از غیر مؤمنان شناخته شوند." سبأ۲۱- و بدینگونه انسان صاحب شریعت فاقد ایمان و امام بواسطه وسوسه ها و محاصره شیطان بر کفر خود آگاه و بیدار می شود تا

اینکه یا توبه کند و روی به امام حقی نماید و یا دست از شریعت نفاق بردارد و کافری بی ریا شود و لامذهب! یا مؤمنی خالص و یا کافری خالص! در غیر اینصورت در محاصره و مصادره شیطان باقی میماند که نتیجه اش خوارج و شجره خبیثه ابن ملجم و شمر است و خلافت عباسیان در تاریخ!

آنچه که ابلیس را با سابقه شش هزار سال عبادت بانی کفر نمود انکارش نسبت به سجده بر آدم بعنوان خلیفه و امام بود.

در آخرالزمان شریعت و عبادتی که انسان را بسوی لقای پروردگارش رهنمون نشود با ابلیس محشور و قرین میسازد و بلکه خلیفه ابلیس می کند. در آخرالزمان شریعت به نور تجلی امام منجر به لقای الهی می شود و امام نور تجلی حق است. و خطاب الهی به این نوع عابدان بی امام و ریائی است که فویل للمصلین! زیرا اینان بزودی ملحق به شیطان می شوند و سجودشان در جهنم و بر ابلیس خواهد بود.

در آخرالزمان نمازی که جداً در ابتغای وجه پروردگار نباشد کمترین استعانت و هدایتی بهمراه نخواهد داشت: "با اقامه صلوة خود را یاری نمائید و صبور باشید و این ممکن نیست الا بر خاشعین! بر کسانیکه به لقای پروردگارشان ایمان دارند." قرآن کریم- و "ابتغای وجه الله" که شرط واجب برای مسلمانی و عبادت است (در قرآن) در مذهب شیعه همان امام است که وجه الله خوانده میشود و لذا اهل نماز و عبادتی که در جستجوی امام حی نباشد نماز و شریعت هیچ کمکی به وی نمیکند. ولی کسانیکه در این جستجو عبادت می کنند بالاخره به یکی از وجوه الهی (اولیای الهی- فرج امام) می رسند: "آنانکه تقوا گزیده و صبر پیشه کردند خداوند بر آنان منت نهاد و از نزد خود امام، رسول یا شاهدی برای هدایت بسویشان می فرستد." قرآن-

پس شریعت و عبادتی موجب حفظ عصمت و شرف و امنیت اهلش می شود که بهمراه جستجوی وجه رب (امام) باشد و چون به او رسید در اطاعت و ارادت زیست کند. و بدترین متشرعین کسانی هستند که فرج امامی را بشناسند و در ارادت و اطاعت قرار نگیرند.

پس شریعت منهای ابتغای وجه رب و جستجوی امام یا اطاعت از وی همان طی طریق در مسیر جهنم و مریدی شیطان است. بخصوص امروزه که قلوب اکثر مردمان در سیطره شیطان آریل (ارتباطات ماهواره ای) قرار دارد عبادت صرفاً ذهنی فاقد نور امام، جز عبادت ابلیس نخواهد بود که فقط کفر و تبهکاری و فسق و ربا و ریا و زنا را مفتخرانه و تقدیس می کند. و لذا امروزه در جوامع اسلامی شاهد جنون و جنایات و تبهکاریهائی هستیم که بندرت در جهان غیر اسلامی رخ می دهد و لذا جوامع اسلامی گوی جرم و جنایت را از جهانیان ربوده اند.

بیان دیگر این فاجعه چنین است که چون ذهنی خدا خدا کند ولی دل و جان و روح را دخیل نسازد و وجدان را اغناء نکند و بخدایش متصل نسازد آنچه که رخ می دهد قحطی دنیای ذهنی و ذهن دنیوی است که صاحبش را به نفاق و ریا و مکر در دین می کشاند. امر به نماز بعنوان نهی کننده از فحشاء و منکرات فقط خطاب به مؤمنین است. ذکر خدا فقط دل مؤمنان را آرام و قرار می دهد یعنی دل کسانی را که دارای روحی از اولیای الهی هستند و به لحاظ روانی غنی شده اند و قانع! در غیر اینصورت شریعت و بخصوص عبادات، نقابی است برای مفاسد پنهانی و توجیه و تقدیس این مفاسد! امروزه برای هر اهل فکر و معرفتی بزرگترین مسئله عقیدتی اینست که چرا جوامع غیر اسلامی سالمتر از جوامع اسلامی زندگی می کنند و اخلاق اسلامی بیشتری دارند و مفاسد و مظالم و تورم و ربا و جنایت در این جوامع کمتر و کنترل شده تر است. آیا مسیحیت و بودائیزم و یهود برتر از اسلام نیست؟! چه کسی پاسخگوی این بزرگترین مسئله عصر ما در قلمرو اعتقاد اسلامی است؟

ایراد از اسلام نیست بلکه از نامسلمانی ماست زیرا دین اسلام دین مجموعه ای از آداب تقلیدی محض نیست بلکه قبل از هر چیزی دین علم و معرفت و عرفان است و عبادات هم وسیله تعالی معنوی است و بخودی خود ملعبه و محمل شیطان است و این ویژه دین آخرالزمان است یعنی دین اسلام! پس نامسلمانی ما عین بی معرفتی و بیشعوری ما درباره حقایق دین آخرالزمان است. شریعت منهای معرفت همان ظلمت شیطان است. در همان سالهای نزول وحی و جریان تکوین شریعت اسلامی در کنار خانه پیامبر دانشگاه علم لدنی و عرفان نفس برپا بود یعنی دانشگاه صفه! در آخرالزمان احکام شریعت فقط بواسطه علم تأویل قابل اجرا و نجات بخش است. علم تأویل، فقط احکام شریعت را در بر نمی گیرد بلکه مقدم بر آن نفس انسان را متحول و الهی می سازد تا بتواند شریعت الهی را دریافت نموده و در خود حل کند. شریعتی که در حکمت و عرفان نفس تأویل و تعین نگردد اسلامی نیست و هنوز یهودی است. دین خاتم که به امامت تأویل شده دین عرفانی است و بدون آن اسلام نیست!

کسی که نتواند اخلاق محمدی و عباداتش را به نور امامش تأویل در قلب و فطرت الهی خود کند موجب نفاق بین ذهن و دل (دنیا و آخرت) خود شده و ذهن و دل خود را در دو قطب متضاد و متنافر قرار میدهد و این موجب قحطی و عدم زدگی ذهنی و شقاوت دل می گردد و چنین وضعی مستلزم شیطان است بقول الهی در کتابش! نمازی که در دل آدمی تبدیل به صلوة محمدی در امام نگردد عبادت ابلیس است و منبع تغذیه استکبار و غرور نفس و سجده بر خویشتن! زیرا امام وجه الله است و نمازی که دارای وجه الهی نیست به کدامین سوی روی آرد جز خود و خودپرستی! پس از این نکته درباب راز استکبار ابلیسی اهالی زهد و عبادت را که جز خود چشم دیدن کسی را ندارند و اسوه های خودپرستی و ترش روئی هستند!و وای بر آن زمانیکه این جماعت بر عریکه قدرت جلوس کنند!

۱۵- شیطانِ قلمرو حکومت و سیاست

حکومت در همه حال سایه قهر و غضب و جبّاریت حق بر خلق است و خداوند شقی ترین افراد هر قوم را بر آنان مسلط می سازد: "و خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمیدهد مگر اینکه مردمانش نفس خود را تغییر دهند." قرآن کریم-

قبلاً در رساله "حکمت حکومت" نشان داده ایم که دموکراسی، حاکمیت برابری و عدالت نیست بلکه حکومت همه- شاهی پنهان و مزوّرانه است پس حکومتهای دموکراتیک، سلطنت های پنهان و مزوّرانه ای هستند که به اسم و رأی مردمان حکومت میکنند و لذا از هر مسئولیتی مبرایند و مردم هم حق هیچ اعتراض عملی ندارند چون خودشان انتخاب کرده اند و اینست که دموکراسی از همان آغازش در یونان باستان حکومت پلیس بوده است و لذا همه شهرهای مشهور دموکراتیک در عهد کهن با پسوند "پلیس" خوانده می شدند و لذا عصر دموکراسی عصر حکومت نظامی است در پنهان و آشکار! پلیس مخفی، پلیس اطلاعاتی، پلیس امنیتی، پلیس سیاسی، پلیس عقیدتی و پلیس انتظامی! و این آشکارا عصر حاکمیت تجسس حرفه ای و قانونی و مشروع است!

در قرآن کریم تجسس در احوال و اعمال مردمان از گناهان کبیره و از جمله پلیدترین آنهاست بگونه ای که خداوند آنرا مترادف خوردن گوشت جسد برادر خوانده است که درباره هیچ گناه دیگری این مثال بکار نرفته است که هولناکترین مثال است. (حجرات ۱۱-۱۲) و همچنین آمده که شیطان به امر خدا بسراغ افراد افترازن و بدگمان میرود. در حدیثی از نبی اکرم(ص) آمده که حتی فکر تجسس ملازم شیطان است.

قرون وسطای مسیحی اروپا که سیاهترین دوره از تاریخ بشر قلمداد شده است نظامی متکی بر تجسس عقاید و عواطف دینی مردم بود که هولناکترین جنایات را به اسم دین خدا صورت داد. حکومت شوروی سابق هم که مبدّل به ظالمترین حاکمیت عصر جدید شد و به نام عدالت و دفاع از حقوق رنجبران، ملتی را نابود کرد بر اساس تجسس عقیدتی- عاطفی بنا شده بود که در آن چند صد میلیون آدم همگی جاسوس یکدیگر بودند و دیدیم که بدست خودش واژگون شد.

و امروزه در سراسر جهان شاهدیم که سازمانهای اطلاعاتی- جاسوسی ابر قدرتها براستی مظاهر شیطان روی زمین هستند و از ارتکاب هیچ جنایتی ابا ندارند که قلب اصلی حکومت این شیاطین هم اتفاقاً مهد دموکراسی ها هستند. دموکراسی و تجسس امری واحد است زیرا دموکراسی بزرگترین و زیباترین دروغی است که بشر مدرن بخودش گفته است و برای حفظ این دروغ بزرگ مجبور است که ذات اختیار و انتخاب و آزادی اندیشه و اعتقاد و وجدان آحاد جامعه را بکاود و کنترل نماید و هر منتقدی را در نطفه نابود سازد. و این واضحترین مصداق آزادی ضد آزادی است زیرا گوهره دموکراسی بر آزادی اندیشه و اعتقاد بنا شده است در شعار! پس این بزرگترین دروغ تاریخ را فقط میتوان با حکومت پلیس و تجسس شبانه روزی در همه احوال و اعمال و افکار آحاد جامعه و سرکوب و خفقان و ترور ادامه داد تا بشود به اسم و مسئولیت مردم و تحت عنوان آزادی و عدالت و خدا و عشق و مقدسات دست به هر غارت و جنایتی زد. و این آشکارا حکومت شیطان بر سرنوشت خلق است خلقی که با آموزه های شیطانی دروغی بزرگ را ادعا کرده و بر آن اصرار می ورزد دروغی به نام آزادی و برابری که واژگون شده مفهوم اختیار و عدالت است به وسوسه های شیطان مبین!

دموکراسی، سلطنت شیطانی است که سلطانش نامرئی است درست مثل خود شیطان! و رسواترین وجه این دروغ و حیله شیطان دموکراتیک موجودیت پلیس پیدا و نهان بر حاکمیت همه ارکان و اجزاء آحاد مردمان است که امروزه بواسطه شیطان آریل تا به اعماق اطاق خواب و خلوت یکایک مردم رسوخ کرده است و همه اطلاعات افراد بشری را بطور مصور برای مراکز اطلاعاتی- جاسوسی حکومتها مخابره می کند از طریق تلفن همراه!

دموکراسی، سلطنت عرصه تکنولوژی و نظام سرمایه داری است پس هیچ دستاورد فرهنگی و معنوی و اخلاقی و دینی محسوب نمیشود. به همین دلیل سلطنتی ترین کشورهای جهان که در پیشرفتهای تکنولوژیکی پیشگام بوده اند در دموکراسی هم پیشگام شده اند مثل انگلستان و فرانسه و آلمان و ژاپن! دموکراسی تنها راه استمرار سلطنت در جهان تکنولوژیکی است. دموکراسی جبر تکنولوژیک در نظام حکومتی است. و لذا این اتفاقی نیست که همه

انقلابات دموکراتیک در مرحله ای از رشد صنعتی جوامع رخ داده اند و آویزه های ایدئولوژیکی و اخلاقی در این انقلاب فقط تا هنگام پیروزی انقلاب کاربری داشته و زان پس مزاحم تلقی شده اند و همه حامیان ایدئولوژیک انقلاب را به پای خود قربانی کرده است. گذر از فرهنگ و اخلاق سنتی به صنعتی همواره مستلزم انقلاباتی دموکراتیک بوده است که شعارهای دینی و اخلاقی را مستمسک خود ساخته است. در پشت صحنه این بازی خونبار فقط شیطان و کارگزاران انسی و طاغوتی آن آگاه بودند که چه می کنند و چه می شود.

همه انقلابات عصر جدید ذاتاً صنعت پرستانه و تکنوسالارانه و ضد سنتی بوده اند و راه خروج آخرالزمان را برای انسان مهیا کرده اند و یا چاه سقوطش را در درک اسفل دوزخ بمب و برق و نفت و تحت سلطه جواسیس و حکومت مافیائی شیطان آریل!

پس درک می کنیم که شعار آزادی و دموکراسی در عصر ما در رأس هولناکترین و لطیف ترین دامهای شیطانند و هر که به این دام افتد عاقبت تبدیل به یک شیطان انسی و خناس می شود.

این بمعنای دفاع از سلطنت های سنتی نیست. پس از هر انقلاب دموکراتیکی این سلاطین و اشراف و درباریان در خفا مبدّل به مافیای صنعتی و بانکی و اطلاعاتی شده اند و سلطنت خود را توسعه داده و چند ملیتی کرده اند در بطن شرکتهای چند ملیتی و کارتل ها و تراست ها و کانگلومرهای جهانخوار و اتحادیه های اقتصادی و مالی و نظامی و غیره! شاهان بی تاج و تختی که هیچ دشمنی ندارند زیرا کسی آنها را به نام نمی شناسد.

باید دانست که بر خلاف ادعای مورخین غربی که آتن را مهد نخستین دموکراسی در تاریخ میدانند که بدلیل مرگ امپراطور و نبودن هیچ جانشینی،عده ای از اشراف گرد آمدند و شورای سلطنتی درست کردند و آنرا دموکراسی نامیدند که اولین قربانیش هم سقراط حکیم بود، نخستین دموکراسی حقیقی در صدر تاریخ اسلام با رحلت پیامبر اسلام شکل گرفت و آن شورای سقیفه بود که نخستین قربانی این هسته اولیه دموکراسی اسلامی هم علی(ع) و خاندان پیامبر بود و اولین شهیدش هم فاطمه زهرا(ع)! و باید متذکر شویم که بانیان دموکراسی شورای سقیفه واقعاً نمایندگان قبایل عرب بودند و از سلاطین هم نبودند و اکثر رؤسای جمهور منتخب این دموکراسی هم از مردمی ترین و مؤمن ترین مسلمانان عصر خود بودند و در مقایسه با سلاطین روی زمین براستی زندگانی مرتاضانه ای داشتند و مردمی بودند و مردمان عامی بر بالای تخت سلطنت (منبر) یقه رؤسای خود را می گرفتند. ولی بتدریج پلیس و جاسوس و تفتیش عقاید و شکنجه و ترور پدید آمد و امویان و عباسیان پیدا شدند و... .

علی(ع) تنها رهبر برگزیده خدا و خلق بود که هم واقعاً دموکرات و مردم دوست بود و هم تئوکرات (خداسالار) که مردم وی را تحمل نکردند و از فردای روز انتخابش بر او تیغ کشیدند و بالاخره او را کشتند آنهم نه در میدان که بر سجاده! علی(ع) رهبری بود که شکنجه گر و مفتش و جاسوس و پلیس و بادی گارد نداشت. هرگاه مردمی توانستند علی واری را به رهبری برگزینند و در اطاعتش بمانند براستی دموکرات شده اند و آزادیخواه و عدالت طلب و مستحق آدمیت! مردمی که محتاج پلیس و مفتش و جاسوس و زندان و شکنجه گر نباشند یعنی محتاج شاه نباشند بلکه محتاج امام باشند!

گویند که این معارف فقط حیرت می آورد و در هیچ امری تلکیف عملی آدم را معلوم نمی کند، آری درست است زیرا حیرت همان وجه الله است یعنی فرج امام زمان! پس در آن بمان!

۱۶- شیطانِ قلمرو بهداشت و درمان

آنکه بر عالم خاک و خاکیان و بخصوص به خاکی بودن موجودیتش در جهان به چشم تحقیر و توهین و ذلّت و ناپاکی بنگرد، از چشم ابلیس که خصم مبین انسان است بر خود نگریسته و با خود عداوت نموده و لشکریان شیطان را بسوی خود فراخوانده است و به انواع لمس شیطانی دچار میشود و بیمار میگردد. و سپس شیطان او را میترساند و بسوی دوزخ پزشکی و صنعت و تجارت شیطانی آن می راند: "شیطان شما را به هراس می اندازد از شیطان نترسید بلکه از خدا بترسید... . شیطان تحقیر کننده انسان است..." قرآن کریم!

اصولاً ترس از فقر و مرگ و نیستی یک القای شیطانی است که موجب راندن آدمی به مواضع خودفروشی و ذلت و فساد است و رانده شدن بسوی طاغوت و وعده های دروغین آن همچون واکسن ها و بیمه ها و آزمونهای مرگبار پزشکی و چک آپهائی که خود زمینه القای انواع هراسهای شیطانی است.

بیماری یا نعمت و آزمون الهی است و یا عذاب! و آنچه که ماهیتش را تعیین می کند نگاه و تعبیر و مفهومی است که خود انسان از بیماریش بخود عرضه می کند و تأویلش می نماید به خدا یا دنیا و عوامل مادی! کسی که آنرا نعمت بداند نعمت می شود و آنکه آنرا عذاب و بدبختی بداند همان می شود. پس آنکه بیماریش را از خدا بداند به غیر خدا رجوع نمی کند.

تمدن تکنولوژیکی عصر ما تمدنی هراسبار و تروریست است از جمله در امور مربوط به سلامتی و بیماری و بهداشت و درمان! و این هویت شیطانی آنست: "شیطان شما را می ترساند پس از شیطان نترسید." قرآن!

ولی کسی که در سیطره شیطان تکنوسالاری و آموزه های آریلی آن زیست می کند و از معیشت و اقتصاد و فرهنگ و تعلیم و تربیت تکنولوژیکی بهره می برد جبراً به انواع وسوسه ها و هراسها و وعده ها و آرزوهای شیطانی و فریبهایش دچار است و با آن می اندیشد و احساس می کند و تصمیم می گیرد و عمل می کند. و از بابت هر اختلال کوچکی در سلامتی خود راهی دوزخ پزشکی مدرن می شود و همه مراتب این دوزخ را طی می کند.

پزشکی مدرن از بغی ترین و شقی ترین علوم و فنون دوزخ آخرالزمان است که مال و جان و سلامت و عزّت انسانهای کافر را به غارت می برد. و بدتر از آن مشرکان و منافقانی هستند که هم متوسل به خدا و روشهای سنتی هستند و هم مبتلای به علوم و فنون مدرن پزشکی و وسوسه های ویروسی و میکروبی و اتمی و سلولی و امثالهم!

یکی از وسوسه انگیزترین خطوات شیطانی عصر ما در عرصه بهداشت و درمان پدیده بیمه های درمانی هستند که هر انسان سالمی را بر دوزخ پزشکی وارد می کند و گوئی آدمی پیشاپیش انواع بیماریها را پیش خرید می کند. این بیمه ها نیز مصداق آشکاری از این کلام خداست که: شیطان شما را می ترساند و وعده به فقر و فلاکت می دهد و آنگاه او را پیروی می کنید.

و اما شیطانی ترین و ضد انسانی ترین بخش از این پزشکی ابلیسی قلمرو انواع جراحی های پلاستیک و زیبا سازی صورت بشر است که جراحی بینی در محور آن قرار دارد که بمعنای انهدام هسته مرکزی جمال الهی انسان است و تصرف در وجدان که در این باب قبلاً به تفصیل سخن گفته ایم که بخشی جبران ناپذیر از لمس شیطان است که عقل الهی در بشر را تخریب می کند.

بسیاری از بیماریهای عصر جدید آشکارا حاصل لمس شیطان هستند همچون بیماری ایدز که منهدم کننده سیستم ایمنی بدن است که به معنای انهدام بنیاد ایمان در انسان است و این مهلکترین رسالت شیطان برای انسان بوده است زیرا کسی که ایمنی جانش را از دست داده در حقیقت ایمانش را کاملاً از دست داده است و از این گذشته کل روح حاکم بر فرهنگ بهداشت و درمان در عصر ما تماماً کافرانه است زیرا خداوند را بعنوان منشأ بیماری و سلامتی انسان کاملاً حذف کرده است و همه بیماریها را ویروسی و ژنتیکی می داند و باید دانست که ویروس و ژن دو تا از شیطانی ترین آموزه های پزشکی مدرن به بشریت است و باور به این دو علم پزشکی عین شیطان پرستی است شیطانی به نام ویروس و ژن!

پس بدان که رادیواکتیو درمانی، لیزر درمانی، شیمی درمانی، واکسن درمانی، سلول درمانی، هورمون درمانی و ژن درمانی جملگی درمانهای شیطانی در طبقه هفتم دوزخ تکنولوژی است که بزرگترین فریب علمی شیطان است و از همه اینها فریبکارانه تر پیوند درمانی است که بدن انسانها را به یکدیگر تبدیل میکند: "آنانکه شیطان را ولی خود قرار دادند مخلوقات خدا را به یکدیگر تبدیل میکنند و تباهی بزرگی را مرتکب میشوند." قرآن-

۱۷- شیطانِ قلمرو متافیزیک و رؤیا

نبی اکرم(ص) فرموده که نبوت ختم گشته است الا وجهی از آن که رؤیای صادقه و صالحه است که از ما برای مؤمنان امّت به ارث مانده است. این رؤیای صادقه و صالحه کل قلمرو مشاهدات و مکاشفات غیبی و متافیزیکی بر حق در مؤمنان این امّت است از برای عارفان!

باید بدانیم که در قرآن کریم حتی واقعه عظیم و حیرت آور معراج پیامبر هم "رؤیا" نامیده شده است (سوره اسراء) که رؤیتی از آیات کبیر الهی در آسمانهای هفتگانه است. که این وجه از وحی محمدی از برای عارفان امّتش به ارث مانده است که مصداقی از وحی وحی می باشد که وحی کننده اش علی حکیم است بقول الهی در کتابش! یعنی حاملان و ناقلان این وجه از وحی محمدی همان اولیاء و امامان محمدی هستند که وجوهی از این وحی و رؤیای محمدی نصیب این بنده نیز بوده است به یاری و نظر امام علی(ع)!

پس از برای ما مسلمانان فقط آن دسته از رؤیاهای متافیزیکی و مشاهدات غیبی که مطابق قرآن و سنت و عترت باشد قابل اعتماد و تصدیق است.

خداوند در کتابش به ما امر نموده که هر گاه به قرآن نزدیک میشویم و آنرا تلاوت میکنیم از وسوسه های شیطانی به خداوند پناه بریم زیرا بیش از هر زمانی در معرض خطر این وسوسه ها قرار می گیریم همانطور که خود انبیای الهی به وقت وحی و الهامات الهی از این وسوسه ها مبرا نبوده اند منتهی خداوند خودش آنها را مصون داشته تا آیات و کتابش را حفظ کرده باشد.

قبلاً نشان دادیم که کافران خود در جستجوی شیاطین انسی و جنی و طاغوت هستند ولی درباره مؤمنین کاملاً به عکس می باشد یعنی شیاطین در کمین هستند: "ابلیس گفت که بر صراط در کمین می نشینم و مؤمنان را از چهار سو محاصره میکنم و آنان را منحرف میسازم چون اکثرشان ناشکرند." قرآن- پس شیطان در مقدس ترین فعالیتهای مؤمنان در کمین است در تلاوت قرآن، نماز، حج، مساجد و فکر و ذکر و رؤیاهای صادقه و مکاشفات عرفانی!

یکی از محوری ترین احساس و اندیشه آدمی در قلمرو رؤیاها و معنویات و ادراک متافیزیکی که مدخل رسوخ شیطان می باشد همان تنفیس و منی کردن این دریافتهای روحی و غیبی است زیرا "منِ" قلمرو معنویت و ایمان و عرفان، مستکبرترین منیت هاست و لذا ابلیسی ترین عنصر جان مؤمن است: زیرا اکثرشان ناشکرند! وقتی یک امر معنوی و متافیزیکی بجای تسبیح و شکر حق، تنفیس می شود کفران می شود. کسی که می گوید: من فهمیدم، من کشف کردم، من رؤیت نمودم، من عارف شدم و... همان انسان ناشکر است که در معرض محاصره ابلیس است. چنین انسانی بجای شکر خدا و رسول و ولی خدا، از خودش متشکر است و این عنصر ابلیسیت و القائات شیطانی است.

کفران نعمت در قلمرو هدایت و ایمان همین تنفیس کردن آیات و بینات و نعمات الهی در صراط المستقیم است. زیرا قرآن کریم بما تعلیم می دهد که: "ما آیات (نشانه های غیبی) خود را در باطن و جهان بیرون به شما مینمایانیم تا بدانید که او حق است."(فصلت۵۴)- او حق است نه "من"! و اما "او" کیست. "او" در درون، خداوند است و در برون امام است. "او" عنصر تسبیح و شکر است که بدون آن تنفیس و کفران نعمت یعنی منی کردن حتمی است و این "منِ" معنوی- عبادی- رؤیائی- شهودی، مدخل ابلیس بر صراط است.

کفران نعمت یا بصورت انکار اصل نعمت و تکذیب و تحریف آن است و یا تنفیس و منی کردن نعمت است. و میدانیم که سرچشمه نعمات، خود نعمت الله یعنی امام و اولیای الهی هستند که کفران این اولیاء بمعنای انکار حقانیت آنهاست ولی تنفیس این اولیاء، بمعنای همذات پنداری کردن با آنهاست که نهایتاً هم منجر به انکار اولیاء میشود و خود را بجای آنها پنداشتن! و این تنفیس ابلیس است که فرد را براستی خلیفه شیطان می سازد: "آنهائی که ولایت الهی را انکار نموده اند دچار ولایت و خلافت شیطان می شوند." قرآن- این تنفیس ابلیسی است که مولد ابن ملجم و شمر می شود که زمانی از مریدان امامان بودند که در جریان عدم اطاعت و شکر و تسبیح دچار تنفیس و همذات پنداری با امام گشته و خود را امام پنداشته و امام را مزاحم ادعای خود یافتند و قاتل امام شدند.

پس رؤیای صادقه محمدی که برای مؤمنان امّت به ارث مانده است تماماً مربوط به هویت حق در عالم ارض است یعنی در مسیر شناخت و حرکت بسوی امام مبین و اولیای الهی که بیان همان آیه از سوره فصلت است که: نشانه های غیبی خود را به رؤیت شما می رسانیم تا بدانید که او حق است. و بدینگونه است که القاء کننده این رؤیاها یعنی علی مرتضی و سائر ائمه هدی (علی حکیم) مؤمنان محمدی را بسوی امام آخرالزمان و اولیای زنده اش هدایت می کنند و همه تردیدهای این شناخت را برطرف می سازند. ولی کسانی هدایت شونده این رؤیاها هستند که به دیدار الهی در این جهان باور داشته باشند: ولی بدانید که به دیدار پروردگارشان تردید دارند. (ادامه همان آیه) که این دیدار الهی در درجه نخست نیازمند جستجوی وجه الله است یعنی امام زمان. پس کسانی که این درد و جستجو را نداشته باشند این رؤیاها و مکاشفات غیبی نهایتاً بخدمت تنفیس ابلیس درمی آیند و فرد را به ضلالت شیطانی دچار می سازند. پس محک راستی و درستی همه رؤیاها و مشاهدات متافیزیکی برای بشر آخرالزمان، سمت و سوی امام زمان است و جز این هیچ معنا و ماهیت دیگری ندارد جز تنفیس ابلیس. چرا که کمال رؤیای محمدی (معراج) شناخت علی مرتضی بعنوان امام مطلق و خلیفه خدا بود در آسمان هفتم! پس سمت و سوی همه رؤیاهای حقه و مکاشفات غیبی مؤمنان محمدی هم وجود امام زمان و اولیای اوست و مابقی رؤیاها و مشاهدات غیبی، جنی و شیطانی و گمراه کننده اند و یا واژگون شده حقایق محمدی بواسطه تنفیس ابلیس است.

حقانیت و میزان راستی در متافیزیک عرفان اسلامی جز وجود امام مبین و اولیای حقه او نیست. و میزان حقانیت این اولیاء نیز حکم به شریعت محمدی است و دعوت به امامت امام زمان(عج)! هر چه غیر از این کذب و انحراف و دجالیت و ابتلای شیطانی است. و از مجموعه معارف ما نیز هر چه غیر از این استنباط شود باطل است و از ما نیست! و ما تا به امروز به احدی حکم وصایت، وراثت، وکالت و امثالهم نداده ایم! هر سلسله و حزب و فرقه و کیش جدیدی به اسم و معارف ما را پیشاپیش تا قیامت لعنت می کنیم. خدای ما الله، پیامبر ما محمد(ص)، امام ما علی(ع) و منجی ما تا قیامت مهدی موعود فرزند یازدهم علی(ع) و فاطمه(ع) است و پیامبر زنده ما نیز حضرت مسیح(ع) است. والسلام!

و اما به رویاهای شیطانی عصر جدید بپردازیم که امروزه بزرگترین کارگاه تولید خناس برای مردمان شده اند که ادبیات داستانی، تلویزیون و سینما مهمترین این کارخانه ها هستند. همه قهرمانان ادبیات داستانی و رمانهای عصر جدید در اذهان خوانندگانش تبدیل به خناسانی می شوند که مولد رویاهای شیطانی هستند. همه قهرمانان فیلمها و سریالهای تلویزیونی و سینمائی و همه قهرمانان ورزشی و هنری و بخصوص موسیقیائی نیز همینگونه اند. و روابط اجتماعی ناشی از تلفن همراه و اینترنت نیز کارخانه دیگرتولید خناس و رویاهای شیطانی است. "ژانت" قهرمان رمان "جان شیفته" طی چند نسل متوالی دختران جوان را تباه نمود و تبدیل به خناس فمینیستی این دوران گردید و بواسطه تولید رویاهای شیطانی در اذهان زنان جوان و تبدیل این رویاها به حقیقت توانست روح میلیونها زن را به تسخیر شیطان آورد: "و شیطان گمانهایشان را برایشان حقیقت جلوه داد و همه پیرو شیطان گشتند الا اندکی از مؤمنان." قرآن! عین این تبدیل پندارهای خناسی به حقیقت در عرصه سینما و سریالهای تلویزیونی و تبلیغات ورزشی و هنری و موسیقیائی کل نسل جدید را بدام شیاطین انداخته است که اسوه های جهانی این خناسیت کسانی چون مایکل جکسون، بیتل ها، بروس لی، آرنولد، مارادونا، اوشو و دیگران بوده اند. امروزه این رویاها بواسطه القای بلاوقفه شیاطین آریلی در اذهان بشری موجب تسخیر و مسخ نفس ناطقه و شعور و اراده بشریت هستند یعنی از طریق تلفن همراه که براستی شیطان همراه است بقول علی(ع) در وصفش از شیطان آریل در آخرالزمان!

هر ایمیل یا پیامکی که دریافت می کنیم، هر فیلمی که به تماشا می نشینیم، هر خبر راست و دروغی که از رسانه ها می شنویم و هر کتابی که می خوانیم می تواند مدخل خناسی در جانمان باشد و جان ما را صفحه نمایش انواع رؤیاهای شیطانی سازد و کل شعور و اراده ما را تسخیر کند و براستی مسخ شویم! مسخ شیطانی یک واقعیت است که کتاب خدا از آن خبر داده است تحت عنوان خلافت شیطان در انسان!

همانطور که حشر و اتصال ما به ارواح طیبه انبیاء و اولیای الهی موجب رؤیاهای ملکوتی و غیبی است که ما را در سیر الی الله رهنمون می گردد و نشانه های راه است تا گم نشویم، حشر و اتصال ما به این خناسان آریلی و ادبی و هنری و علمی و فنی نیز موجب رؤیاهای شیطانی است که همه عمرمان را استثمار نموده و روحمان را در استکبار ابلیسی محصور و ممسوخ می سازد.

امروزه درک پدیده خناس به مثابه کشف و فهم اصل و اساس تبدیل انسان به شیطان است در اذهان بشری! این همان پدیده شیطان انسی است که در قرآن مذکور می باشد. شیاطین در صور بشری! "ای بسا شیطان در صورت انسان."علی(ع)! اصل این خناسان در جان انسان همان تولید انواع رؤیاهای هپروتی و فاسقانه و پورنوگرافیکی و

استکباری است که همه روابط واقعی انسانها با یکدیگر را فرا می گیرد و اشغال می کند بخصوص روابط عاطفی و خانوادگی! و این همان واقعه مالیخولیائی تبدیل ظن به واقعیت عینی است که در قرآن هشدار داده شده است. یعنی شیطان بدین طریق قدرت بینائی و چشم مردمان را نیز تسخیر و تصویر می کند و واقعیات را همانگونه می بینند که شیطان القاء می کند. نخستین قربانی این تسخیرشدگی بواسطه رویاها و مشاهدات شیطانی همان کانون خانواده و زناشوئی است.

امروزه بسیاری از مردمان این رویاهای رنگارنگ شیطانی در خواب و بیداری که دمادم بواسطه شیاطین آریلی در نفس الهام میشود را عرفان و ادراک ملکوتی و غیبی می خوانند. این الهامات شیطانی-آریلی در اهالی شرع بمراتب لطیفتر و افسون کننده تر است که لباس مقدسات هم بر تن دارد که گاه خناس خود را امام زمان معرفی می کند و کل روح فرد را تحت اراده ظلمانیش می گیرد در خواب و رویاها!

مسئله اینست که معمولاً قداست رویاها در نزد مردمان بمراتب شدیدتر از وقایع دینی در واقعیت زندگیست. یعنی اگر یک ولی خدا با دهها حجت و برهان و کرامت در واقعیت زندگی سخن نماید اینقدر اعتبار ندارد که خناسی در عالم رویا با آدمی رابطه برقرار کند و خود را امام و ناجی معرفی نماید. بخصوص امروزه که حداقل اعتبارات عقلی هم در نزد مردم از بین رفته و بدگمانی غوغا می کند اکثر مردمان در خواب و رویاهای خود به جستجوی راه نجات و امام زمان هستند و شیطان نیز دقیقاً از فقدان عقل و معرفت دینی در مردمان بهره می برد و در آنان تولید رویاهای معنوی می کند. امروزه بسیاری از انسانهای تبهکار و فاسق را می بینیم که ادعا می کنند که در خواب و رویا به آنان الهام شده است و با امام زمان در خواب ارتباط برقرار کرده اند بی آنکه کمترین اصلاحی در زندگیشان دیده شود و اتفاقاً در تباهی خود غره تر گشته اند. بزرگترین قربانی معنوی انسان در سیطره رویاهای شیطانی، حواس و هوش و وجدان و اراده و ایمان است و حداقل عقل! امروزه سیطره شیاطین انسی و خناسان و رویاهای شیطانی در نفس ناطقه و وجدان و ایمان بشری بمراتب مهلکتر و خطرناکتر و غیر قابل جبرانتر از جنایات ابر قدرتها و تروریسم جهانی است زیرا آنچه که از هلاکت جان غیر قابل جبران تر است هلاکت وجدان است که دنیا و آخرت را تباه می کند.

امروزه کم نیستند کسانی که آشکارا نداهائی در خود می شنوند و تصاویری به چشم خود می بینند و این را الهامات غیبی و ملکوتی و عرفانی می پندارند. و بسیاری که آَشکارا در خانه های خود با شیاطین و خناسان و اجنه محشورند و آنها را دیدار هم می کنند و پس از اندک مدتی بازی با این پدیده ها دچار جنون و سقوط شخصیت میشوند. بسیاری از امراض جسمانی و روانی عجیب و بی سابقه در عصر ما حاصل این تسخیر شیطانی است که بناگاه فردی از حیات و هستی ساقط می شود و تبدیل به موجودی بیگانه می گردد. همین اواخر بنده شاهد زن جوانی بودم که بناگاه دچار فلجی کامل در تن و نفس ناطقه اش گردید که به لحاظ پزشکی کمترین دلیل علمی بر این امر تشخیص داده نشد. و یا مرض جدیدی که چند سالی است در سراسر جهان شیوع یافته است که هیچ دلیل پزشکی ندارد و فرد فقط دچار احساس حریق و گداختگی و تشنگی غیرقابل وصفی می شود و در اندک مدتی در این آتش جان ذوب شده و می میرد. این واضحترین بیان تسخیر انسان بواسطه شیطان است که از آتش است. فرد بناگاه دچار این تسخیر نمی شود بلکه مقدمه چنین تسخیر و مسخ شیطانی همانا رویاهای بظاهر جذاب و شیرین شیطانی است بهمراه نداهای شیطانی که فرد را گام به گام از خود تهی ساخته و خلیفه شیطان میسازد: "ای اهل ایمان نشانه های شیطان را پیگیری و پیروی نکنید که شیطان دشمن قسم خورده شماست." قرآن- امروزه همانطور که بقول قرآن جهنم در حال آشکار شدن است شیطان هم که سلطان دوزخ است در حال رخ نمودن است و هر موجود غیبی که رخ نماید صورت انسانی بخود می گیرد از فرشتگان تا شیاطین! (قرآن کریم)-

امروزه درجه سلطه شیطان بر گوش و چشم و هوش و احساس آدمی بقدری شدت یافته که آدمیان در زمان بیداری خود هم از این نجواها و رویاهای شیطانی مصون نیستند تا چه رسد به وقت خواب! کابوس در عالم خواب یکی از معضلات روانی اکثر مردمان جهان است که خواب را بر همه حرام ساخته و مبتلای به انواع داروهای مسکن و روان گردان نموده تا شاید خواب بدون شیطان داشته باشند. کابوس جهانی بشر واضحترین نشان سیطره شیطان در نفس انسان است.

از میان فرآورده های دجالی عصر جدید هیچیک خناس پرورتر از تکنولوژی و هنر سینما نیست تا آنجا که امروزه هر ذهنی یک تاریکخانه عکاسی و لابراتوار فیلمسازی تولید انواع خناسان است که صاحبش نقش اول فیلمهایش را بازی می کند و خود کارگردان و مؤلف آن است و همه انسانهای زندگیش را در ذهنش تبدیل به خناسان رنگارنگ می کند. این هویت انسان سینمائی و سینمازده عصر جدید است که همچون ابلیس در ذهن خود کارخانه تبدیل انسان به شیطان را رهبری می کند. چنین انسان سینمائی نه تنها خود خناس است بلکه خناس پرور نیز هست که در رأس

چنین انسانهائی اهالی سینما قرار دارند یعنی فیلمنامه نویسان و کارگردانان و هنرپیشگان و کمپانی های سینمائی و شبکه های تلویزیونی و ماهواره ای!

تکنولوژی خر دجال است ولی تکنولوژی سینما، تکنولوژی دجال پرور است که انسانها را تبدیل به شیطان می کند یعنی خناس و دجال! و این فرآیند تا به آنجاست که ذهن هر انسانی بالقوه کارخانه خناس پروری می گردد به تبعیت از هنر و تکنولوژی سینما! سینمائی شدن اذهان بشری عین تحقق کامل این آیه است که: ابلیس اذهان آنها را مشتبه ساخت و گمانهایشان را عین حقیقت وانمود و همه را مرید خود ساخت...! و این بمعنای استقرار شیطان است در اذهان که شبانه روز مشغول تولید انواع رویاهای دجالی است و بدینگونه همه حواس پنجگانه و هوش بشری را تسخیر کرده است و او را از واقعیت جهان بکلی کور و کر و بیگانه ساخته است. و واقعیت در نظر چنین انسان تسخیر شده ای همان ظهور جهنم است. پس کارخانه تولید و ظهور دوزخ آخرالزمان همان اذهان سینمائی شده بشر است اذهان تصرف شده و خناس پرور! اذهان تبدیل کننده جهان و آیات و نعمات الهی! "آنانکه ولایت شیطان را پذیرفتند مخلوقات خدا را تبدیل می کنند و خسران عظیمی را مرتکب می شوند." قرآن- که این اذهان سینمائی رسالتش تبدیل انسان به شیطان است! و اینست رویای آخرالزمانی شیطان از منظر هوش و حواس و ذهن انسان سینمائی!

امروزه هنر و تکنولوژی سینما به مثابه جامع کلیه خطوات و نجواها و وعده ها و آیات شیطانی است که در نفس ناطقه بشر مدرن نصب و مستقر گشته و تخت سلطنت شیطان در اذهان است که بدینگونه نه تنها خود انسانها را مسخ کرده بلکه جهان بیرون را هم در چشم و هوش انسانها مسخ نموده است و دوزخ صنعت را در نگاه چنین انسانهائی، عین بهشت جلوه می دهد! و این رویای ابلیس برای انسان است و در انسان و بدست انسان و با هوش و حواس انسان! و اینست متافیزیک ابلیسی یعنی تکنولوژی! و رویا و کشف و شهود ابلیسی یعنی سینما که جامع همه علوم و فنون تبدیلی است تبدیل واقعیت به رویای شیطانی و تبدیل انسان به خناسان و دجالان!

امروزه بزرگترین دجال اسلام، تکنولوژی است و بزرگترین دجال عرفان امامیه هم سینماست. و بسیارند علمای اسلامی که این علوم و فنون بغی را عین علم لدنی انبیاء و اولیای الهی می دانند و سینما را هم بزرگترین بانی حقیقت! که فقط ایرادش اینست که در دست غیر مسلمانان است که باید تماماً به خدمت مسلمین درآید!؟ که این ابلیسی ترین اندیشه حاکم بر متفکران و علمای اسلامی می باشد از جمله تکفیریها! بد نیست که حامیان چنین باوری به این سئوال پاسخ دهند که: چرا همان بخش از این تکنولوژی و سینما که در خدمت مسلمین قرار دارد کمترین بهبودی در اعتقاد و تقوا و مسلمانی جهان اسلام ایجاد نکرده و بلکه جهان اسلام را تبدیل به فاسد ترین بخش از جامعه بشری نموده است؟ چنین باوری در جهان اسلام هسته مرکزی شیطانپرستی اسلامی است. زیرا در علمای مسیحی یا یهود و بودائی هرگز چنین باوری نیست که این علوم و فنون بغی را مظهری از علم ملکوتی انبیاء و اولیای الهی بدانند! چنین باوری فقط دستاورد شوم فلاسفه اسلامی است که برای جبران احساس حقارت خود در قبال فلسفه یونانی و علوم غربی دست به چنین تبدیل شیطانی در علوم اسلامی زده اند. از فارابی و بوعلی تا ملاصدرا و پیروان مدرنش! مسئله اصلی کاربری این علوم و فنون در آبادی و عمران حیات مادی نیست بلکه این علوم و فنون را قدسی و ملکوتی و اسلامی دانستن است! و این اساس شرک در اندیشه اسلامی است که بزرگترین مدخل شیطان می باشد در لباس اسلام!

سینما، رویای شیطانی انسان و رویای انسانی شیطان است. اگر بقول الهی در کتابش مهمترین هنر و ترفند مکر شیطان همان زیبانمائی زشتی، حق نمائی باطل و راست نمائی دروغ است هیچ علم و فن و هنری چون سینما چنین رسالتی را به انجام نمی رساند که مفتخرانه کل نبوغش را "ریا" می داند. سینما، علم و هنر و حرفه ریاکاری است و همذات پنداری! این ادعای حرفه ای سینما و سینماگران و تئوریسین های آن است. این عین وصف شیطان در انسان است در کتاب خدا! کافیست همه آیات مربوط به معرفی شیطان در این رساله را یکبار دگر از این منظر مرور کنیم! پس سینما، ریای انسان است با تعلیمات شیطان! این ریا همان رؤیا است رویای شیطانی انسان! حال از این منظر قرآن بنگر به معنا و ماهیت آن پدیده ای که موسوم به "سینمای حقیقت" است! حقیقتی که سینما عرضه میکند به مثابه الطف الحیل ابلیس است: ذات نایافته از هستی بخش – کی تواند که شود هستی بخش! آن حقی که برای آشکار شدن و اثبات و تحققش محتاج بازی و ریا و نمایش است ذاتاً ناحق است! بدان و در این معنا تا ابد بمان! آن فاسق کافر تبهکاری که نقش انبیاء و اولیاء و شهدا و صدیقین را بازی می کند تا حقشان را برای مردمان آشکار و اثبات نماید و...!؟ اینست سینمای حقیقت! آنتونی کوئین یکی از نوابغ منحصر بفرد سینمای حقیقت است که در اعترافنامه و زندگینامه اش در آستانه مرگش، دروغ و باطل عظیمی را که در پس پرده این سینمای حقیقت جریان داشت برملا کرد. روی دیگر این حقیقت ابلیسی این واقعیت بشری قرار دارد: آیا چند نفر از مردمی که تماشاگر این سینمای حقیقت بوده اند به این حقایق الهی مشتاقتر شده اند و یا اینکه بکلی کافر شده اند! و اینکه چقدر آسان

میتوان پیغمبر و قدیس شد کافیست که هنرپیشه شد! پس حتماً انبیاء و اولیاء هم ریاکارانی مقدس هستند و یا قدیسین ریاکار؟! اینست سینمای حقیقت و حقیقت سینما! آیا براستی انسانهای الهی در کدام دانشگاه هنری این نبوغ سینمائی را در اعصار کهن فرا گرفته بودند؟ گوئی برترین مکاشفه بشر مدرن، کشف همین بازی و ریای ملکوتی و قدسی مردان خدا بوده است که آنرا دستمایه سینما کرده است بخصوص سینمای حقیقت!؟ سینما بزرگترین دروغی است که شیطان به آدمی تعلیم داده است که بواسطه آن همه دروغها را راست می سازد و راستها را دروغ!

گوته که از نوابغ و پیامبران ادبیات داستانی تمدن مدرن غرب است اواخر عمرش اعتراف می کند که ادبیات داستانی قلمرو ظهور اجنه است. و تولستوی که پدر ادبیات داستانی روسیه و همطراز گوته است نیز قبل از مرگش می گوید ادبیات داستانی بزرگترین حماقتی است که بشر مرتکب شده است. ولی کسی کمال نبوغ ادبی این دو را باور نکرد و درباره اش نیندیشید جز ما! همانطور که انیشتن بزرگترین نابغه علمی عصر ما در اواخر عمرش کل جریان و اراده حاکم بر تکامل علم در مغرب زمین را ضد انسانی و مهلک دانست و بر علیه علوم غربی اعلام جرم نمود! ولی او را هم کسی باور نکرد و تمدن غرب وی را متهم به جنون نمود.

امروزه هر انسان عاقل و مطلعی می داند که جهان سیاست و دموکراسی ها تماماً مخلوق رسانه های تصویری است. پس دموکراسی ها نیز از جمله پدیده های سینمائی هستند و صورتی از رویای شیطان را بر جوامع بشری عرضه و بر آن تحمیل و تعمیل میسازند. دموکراسی نیز یک نمایش سینمائی است و امروزه همه دولتمردان، بازیگران حرفه ای هستند که کارگردانان نخبه ای آنها را در پس پرده رهبری می کنند.

رویای لیبرال دموکراسی، رویای آزادی، رویای برابری، رویای پیشرفت و عشق و مدرنیزم و... جمله رویاهای سینمائی عصر ما هستند که قبل از هر چیزی در تلویزیون و سینما و اینترنت به نمایش می آیند و سپس در نظرسنجی ها تکمیل شده و تبدیل به یک سناریو و نمایش جامع اجتماعی می شوند نمایش انتخابات!

در قلمرو سینما و تلویزیون و رسانه های تصویری (رویای شیطان) نه تنها چیزی حقیقت ندارد بلکه حتی واقعیت هم ندارد! واقعیت در سیطره این رویا در ظلمت فرو رفته و گم شده است و این همان گمشدگی انسان آخرالزمان است.

۱۸- شیطان پرستی

هر ایده، باور، طرز فکر یا عملی شیطانی که بر حق و مقدس پنداشته شود همان موضوعی از شیطانپرستی است. باید دانست که در عامه بشری، شیطان هرگز به اسم شیطان پرستیده نمیشود. برخی از جریانات آشکار شیطانپرستی در عصر ما بکلی بی سابقه است یعنی هرگز در طول تاریخ، شیطان به اسم شیطان پرستیده نشده است. و این از جمله علائم آخرالزمان است که شیطان به اسم، پرستیده می شود و کوس انالحق می زند.

پس دو نوع شیطانپرستی داریم: شیطان پرستی آگاه و ناخودآگاه! که شیطانپرستی آگاهانه و پرستش شیطان به اسم شیطان مختص افراد و جریاناتی تبهکار است که به تبهکاری خود نیز آشکارا افتخار می کنند ولی شیطانپرستی عامه مردمان ناخودآگاه است و بلکه تحت عنوان مقدسات و حقایق عرفی و شرعی و علمی و اجتماعی و تاریخی نادانسته مشغول پیروی و ستایش شیطان هستند که یکی از رایج ترین و تاریخی ترین نوع این شیطانپرستی ناخودآگاه همان پرستش ایده خدا و خدای ذهنی است بی آنکه ایمان قلبی و امام هدایت در کار باشد که اساس شرک جهانی بشر در قالب انواع مذاهب است: "بدانید که اکثر مردمان هوای نفس و ظن خود را خدا می خوانند و این شرک و ظلم عظیم است..." قرآن کریم-

پرستش خدای ظن در اعصار کهن لزوماً به شیطانپرستی منجر نمی شد ولی در آخرالزمان بدلیل سلطه جهانی شیطان بخصوص شیطان آریل، این خداپرستی صرفا ذهنی خودبخود بسوی شیطانپرستی کشیده می شود و بیهوده نیست که بسیاری از مقدس مآبان در دوران ما در همه مذاهب بسرعت به انواع امراض روانی و جنون و وسواس های مهلک و دوشخصیتی حاد (اسکیزوفرنیا) مبتلا می شوند که موسوم به جن زدگی است که این جنون در نظر عامه مردمان چه بسا کرامات تعبیر میشود.و حتی برخی از این دیوانگان و شیطانزدگان مذهبی این مرض خود را دستمایه دکانهای رمالی و دعانویسی و جن گیری و فالگیری و امثالهم ساخته و بساط ارشاد خلق گسترده اند که این دکانها عملاً چیزی جز اشاعه و انتشار شیطان و اجنه در میان مردم درمانده نیست. بنده از نزدیک شاهد بیماران و افراد سالمی بوده ام که پس از رجوع به این دکانها رسماً دیوانه و جنّی شده اند.

اصلاً آن باوری که مردان خدا و عارفان و اولیای الهی را انسانهائی دارای کردار خارق العاده غیبی و جنی می داند که می توانند در عالم غیب دخل و تصرف نمایند باوری شیطانپرستانه است. که متأسفانه چنین باوری امروزه در میان مردمان بسیار شیوع یافته است که سندی دیگر بر اشاعه شیطانپرستی است و تهمتی خطرناک بر دامن دین خدا و اولیای الهی! اصلا باور به چنین عرفانهائی یک زمینه اجتماعی از شیطانپرستی است که در سطح جهان بسرعت رشد می یابد یعنی عرفان را جادوگری دانستن و اولیای خدا را هم جادوگر!

شیطانپرستی ناخودآگاه مصداق این کلام خداست که: "ابلیس ذهنیت آنها را برایشان راست و برحق نمایاند و سپس همه او را پیروی کردند جز اندکی از مؤمنان." سبأ۲۰- این همان قلمرو شیطانپرستی مقدس مآبانه است که کوس انالحق می زند و شیطان را به اسم خدا و حق و علم و عرفان و مصلحت و امثالهم می پرستد و در حالی که به ضلالت شیطان دچار است خود را هدایت یافته می داند: "در حالیکه گمراه شده اند خود را هدایت یافته می دانند و در این ادعا شکی هم ندارند." قرآن کریم!

شیطان گاه چنان از درب خداپرستی و اخلاص و عدل و حق و رحمت بر آدمی وارد می شود که جز اولیای الهی و دارندگان ایمان عارفانه قادر به شناخت هویت شیطانی او نیستند. چانه زنی و استدلال و دلسوزی ابلیس با ابراهیم خلیل(ع) در واقعه ذبح اسماعیل یکی از این نمونه های مشهور تاریخی است که در روایات دینی مذکور است: ای ابراهیم کدام پیغمبری دست به چنین جنایتی زده است که تو میزنی آنهم کشتن فرزندی که خود پیغمبر است... چگونه پیغمبری دست به کشتن پیغمبر دیگری می زند... مردمان تو را لعنت و سنگسار خواهند کرد این وسوسه شیطان است از آن پیروی مکن...!

"کی یرکه گارد" عارف شهیر دانمارکی این وسوسه ابلیس در حضرت ابراهیم را به زیبائی ترسیم کرده است که چگونه ابلیس بر جای خدا سخن می گوید و خدای ابراهیم را شیطان می نامد. می دانیم که ابراهیم خلیل(ع) در رویائی دید که پسرش را برای خدا ذبح می کند و سپس در بیداری این رویا را راست گردانید و در آن یقین نمود پس از

آنهمه تردیدهای عظیم! آیا براستی چگونه ابراهیم توانست درباره الهی بودن آن امر به ذبح عظیم یقین حاصل کند و بر تردیدهایش فائق آید و فرق بین الهام الهی و القای شیطانی را درک کند و این دو را با یکدیگر اشتباه نگیرد؟ زیرا بقول قرآن کریم هر گاه که اراده و تمنا و الهامی الهی بر پیامبری نازل می شود شیطان هم به موازاتش الهام میکند. ولی آن پیامبر یا ولی خدا و یا هر مؤمنی در آخرالزمان چگونه می تواند بین این دو، تشخیص بر حق حاصل کند جز بنور معرفت نفس و عقل دینی؟ بخصوص در آخرالزمان که عصر القاء الهامات غیبی از هر دو جانب است و نیز عصر خاتمیت نبوت است و هیچ پیامبری نیست که از جانب خدا سخن گوید و مردمان را هوشیار نماید. و بخصوص در دوران رجعت و عروج آخرالزمانی که بسیاری از مفاهیم و ارزشها وارونه اند: "آنچه که برای ابرار (نیکوکاران و آزادگان) حسنه و ثواب محسوب می شود برای مقربین الهی معصیت و گناه است." رسول خاتم(ص)! یعنی آنچه که برای ایمان عامه مردم خیر و ثواب و برحق است برای اولیای حق معصیت است و آنرا انجام نمی دهند! که طبعاً عکس این امر نیز درست است همانطور که قبلاً علی(ع) مکرراً به شیعیانش می فرمود که: از من تقلید نکنید که گمراه می شوید. عدم شناخت معارف آخرالزمانی دین و اسلام و تشیع که دریائی از آن در نزد شیعیان موجود است که متأسفانه اکثرشان در نزد علمای رسمی ما مطرود و جعلی محسوب گشته، علت اصلی رسوخ شیطان در مسلمین و شیعیان است که گاه براستی به شیطانپرستی هائی در لباس اسلام و تشیع مبدّل شده است که بسیاری از نحله های فکری و اجتماعی و اقتصادی از این جمله اند! ادبیات عرفانی ما با پشتوانه احادیث بر جای مانده از نبی اکرم و ائمه معصومین(ع) می تواند جامعه اسلامی و شیعی را از رسوخ شیطان مصون دارد ولی هزار افسوس!؟ ولی مجموعه این معارف هم بدون عرفان نفس کاربری قاطعی در بشر مدرن نخواهد داشت. همانطور که بدون خودشناسی نمیتوان امام را شناخت بدون عرفان نفس هم نمی توان به حقیقت نهفته در معارف امامیه دست یافت.

افراد و جریاناتی که آگاهانه به شیطانپرستی روی کرده اند و شیطان را به نام شیطان می پرستند علاجی ندارند و حسابشان با خود خداست ولی شیطانپرستی ناخودآگاه علاج دارد و علاجش جز معرفت نفس و احاطه بر حقایق آخرالزمان نیست زیرا ابلیس بواسطه نفس ناطقه و عقلانیت و شعور خود آدمیان بر آنان وارد شده و حقایق را در ایشان وارونه می سازد و باطل را محق می نماید.

همانطور که قبلاً نشان دادیم نقاط رخنه شیطان در شعور انسان ایده هائی مقبول و مطلوب و مشروع و معروف هستند مثل ایده خدا، ایده عشق، ایده خوشبختی، ایده بهشت، ایده علم و پیشرفت و امثالهم! و قبلاً نشان دادیم که هر ایده ای که تبدیل به ایده آل و آرمانی در ناکجا آباد (آتیه) گردد از خطوات شیطان است طبق چندین آیه در قرآن کریم و کلام مکرر معصومین که آرزوها را مهمترین دامهای شیطان خوانده اند و هر آرزوئی تحت الشعاع ایده ای بظاهر بر حق و مقدس عمل میکند و خود را توجیه میسازد این همان توجیه و تحریف شیطان است و در میان همه ایده ها هیچ ایده ای چون "عشق" قابل پرستش و پرستش زا نیست چه عشق جنسی باشد و یا عشق بهر چیزی مثل آزادی و عدالت و پیشرفت و غیره!

و پرستش هر چیزی دل آدمی را به تسخیر می آورد و در دل هر چه جز حق و اولیای حق باشد یا خود شیطان است و یا خط و ربطی از شیطان و یا خناسی از لشکریان انسی شیطان! و بیهوده نیست که امروزه هر امرِ هر چند مادی و اقتصادی و سیاسی و شقاوت باری، لباس و توجیه عاشقانه بر تن می کند و بسراغ مردم می رود از کارگاههای تولید ایدئولوژیهای شیطانی در پس پرده طاغوت تا سازمانهای مافیائی تولید فکر و فرقه های شیطانی فراماسونی! که البته در محور همه این عشق های شیطانی همان عشق جنسی وعورت پرستی و مادینه پرستی قرار دارد: "آنانکه مادینه را می پرستند مریدان شیطانند!" قرآن- و از درب این عشق است که سائر جاذبه ها و افسونهای شیطانی بر دل راه می یابند زیرا قدرتمندترین فتح کننده دل آدمی، عشق جنسی است که از جنس باطن خود آدم است پس در لباس امیال خودی وارد میشود. پس یکبار دگر به هسته مرکزی رسوخ شیطان و شیطانپرستی می رسیم یعنی خودپرستی: "آنانکه خود را پیروی می کنند پیروان شیطانند." قرآن کریم! و قبلاً در سائر آثارمان بخصوص در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" بوضوح نشان داده ایم که ذات "خود" در هر انسانی ضد خود است و به همین دلیل است که پیروی از خود و خودپرستی عین ضدیت و عداوت با هویت انسانی خویش است و لذا شاهراه ورود شیطان بعنوان خصم مبین، از همین راه خودپرستی است زیرا شیطان ضد انسان است و خودیت انسان هم ضد خود است و این سرّ عرفانی و هستی شناسی تقواست که برترین گوهره و محور دین خداست. و لذا هر که خود را بشناسد تقوا می گزیند و از شیطان در امان می ماند زیرا شیطان را هم می شناسد چون عین "خود" است.

و اما همانطور که قبلاً نشان دادیم در قلمرو منطق و استدلال و تعقل حاکم بر تمدن مدرن، شاهراه رسوخ و حضور شیطان در ذهن انسان همان منطق قیاس است که پیامبرش ارسطو می باشد و علوم اندیشه مدرن جز این منطقی نمیشناسد. و میدانیم که امامان ما چقدر این منطق را طرد و لعن کرده و آنرا منطق ابلیس نامیده اند و یکی از مریدان طراز اول امام صادق یعنی هشام ابن حکم به امر امام رساله ای در ردّ فلسفه ارسطو نوشت که در محورش

طرد و لعن منطق قیاس و تشبیه قرار داشت. و این منطق کارگاه توجیه و تقدیس دنیاپرستی و ظاهرپرستی و تاریخیگری است ونژادپرستی! همانطور که در منطق ابلیس در قبال آدم(ع) در قرآن کریم شاهدش بودیم.

ولی باید دانست که انکار و گریز از منطق قیاس و تشبیه به تنهائی کافی نیست و می تواند به بولهوسی و ابن الوقت بودن کورکورانه و فاسقانه منجر شود و به اسم عشق تطهیر گردد. که این مقابله ظلمانی را امروزه در سراسر جهان بین پیروان عقل وعشق شاهدیم که هر دویشان از آنچه که ادعا میکنند تهی هستند زیرا عددپرستان (پول پرستان) خود را عاقل می خوانند و اهالی لاابالیگری و فسق و فجور و هرج و مرج هم خود را اهل عشق می دانند. تبری از منطق قیاس و تشبیه بدون ابتلای به بولهوسی در صورتی ممکن می شود که ایمان عرفانی و امامی پدید آید و فرد در ارادت و اطاعت قلبی نسبت به پیر بر حقی زیست کند که حامل نور عقل و عشق الهی است و بسوی خداوند عالم رهنمون می شود و نه بسوی خودش!

باید درک کرد که منطق قیاس و تشبیه از پوسته فنائی دنیا نه فراتر می رود و نه عمیقتر می گردد و پیروانش را نهایتاً فنای در اعداد و آمار و ریاضیات می کند که مادیتش پول است و اوجش دلار و متافیزیکش فوت و فن های سحرآمیز تکنولوژیکی است و قداستش هم تاریخیگری و نژادپرستی و سقوطش در پائین تنه و عروجش در ماهواره ها و موشکهای فضائی و قدرتش در بمبهای اتمی و نوترونی و شیمیائی است و هدفش نابودی انسان!

نهایتاً سرفصل های اصلی و مهم قلمروهای شیطانپرستی آخرالزمان را یکبار دگر متذکر می شویم: خداپرستی ذهنی فاقد پیر و امام حیّ- جادوپرستی و کرامات جوئی- عورت پرستی- تکنولوژی پرستی و ابتلای به شیطان آریل- عشقهای جنسی- لیبرال دموکراسی و انواع برابری های صوری و مادی و جنسی و فرهنگی- باور به مبانی پزشکی مدرن بخصوص واکسن، ویروس و ژنتیک به عنوان علت اصلی امراض مسری و موروثی- ابتلای به بانک و بیمه ها- وابستگی به نظامهای طاغوتی از حیث معیشت و وکالت- ابتلای به انواع داروهای موسوم به اعصاب و روان و بخصوص داروهای روان گردان قانونی و قاچاقی- مکاتب عرفانی غیر مشروع که موازین اخلاقی و حدود واجبات شرعی را آشکارا زیر پا می نهند همچنین همه عرفانهای تناسخی- تعلیم و تربیت مبتنی بر علوم انسانی غرب بخصوص درباره تربیت کودکان- عرفانهای فلسفی و اساطیری- نژاد پرستی و پرستش قدمت و مذاهب موروثی فاقد معرفت نفس- امرار معیشت از طریق قمار، شرط بندیهای گوناگون، ربا و تورم مداری و رانت خواری همچون بازار بورس و شرکتهای هرمی و مشابه آن- ابتلای به سینما و تلویزیون و اینترنت و تلفن همراه و هر کسب و کاری که از این قلمرو باشد- تبدیل جنسی، هورمونی، ژنتیکی، سلولی و اتمی در عرصه پزشکی و مواد غذائی و کالاهای مصرفی انسان و همچنین پیوند اعضای بدن انسان- تجسس، بدگمانی و تهمت پراکنی و انتشار دروغ بخصوص در میان اهل ایمان که امروزه قدرتمندترین ابزارش اینترنت و ماهواره ها هستند و تلفن همراه- هنرهائی که القاء کننده انواع جلوه گریها و تعلیم دهنده فسق و بی عصمتی هستند مثل موسیقی و سینما- جبر در عبادت و تحمیل عبادات و آداب مؤمنان به غیر مؤمنان- تبدیل عبادتها به تجارتها- تبدیل مساجد و معابد به کاخها- تبدیل حجاب به جلوه گری و فخر فروشی- تبدیل علوم دینی به علوم فنی و بغی- تبدیل دین و آئین به فرقه گرائی و ملیت پرستی و فخر نژادی و تاریخیگری- و نهایتاً تبدیل توحید و وحدت وجود به برابری و همسانسازی و شبیه سازی!

"اگر رحمت خدا نمی بود احدی از شما پاک نمی شدید." نور۲۱- با اینهمه احاطه و رخنه شیاطین بر حیات و وجدان بشریت، مؤمنان بیش از هر زمانی بایستی متوسل و متوکل به خدا و متصل به ارواح طیبه ائمه معصومین باشند که ارکان رحمت مطلقه محمدی هستند. در این غوغای پلیدی و ناپاکی و نومیدی و عذابها مؤمنان بایستی متصل به رحمت مطلقه الهی باشند و به کمتر از این راه نجاتی نیست و راه پاک شدن از اینهمه پلیدیهائی که شیاطین در نفوس بشری القاء می کنند. هرچند که همه اینها نیز بر حقی است: "بدانید هر آنچه از جانب خدا نازل می شود حق است و این حقیقت را در نمی یابند جز صاحبان خرد و حکمت." رعد۱۹- و فراموش نکنیم که در دین اسلام و آیات قرآن، شیاطین تحت اراده و امر مطلق الهی عمل می کنند و هیچ شیطانی بی امر الهی به بشر نزدیک نمی شود. پس برای رهائی از عداوت و شقاوت مطلقه و جهانی شیاطین جز رحمت و محبت مطلقه خداوند راهی نیست که از درب ولایت و رحمت جهانی محمد(ص) و آل محمد(ص) گشوده میشود: "فقط شیطان است که پیروانش را به وحشت میاندازد. ای مؤمنان از شیطان مترسید بلکه فقط از خدا بترسید." آل عمران۱۷۵- پس شقاوت و هراس انگیزی و وحشت زائی و اندیشه های حامی قساوت و جباریت و استبداد جملگی وجوهی از شیطانپرستی هستند که پیروان خود را به انواع پلیدیها می کشانند در حالیکه رحمت تنها راه پاک شدن از پلیدی است بقول الهی! که بدترین نوعش وحشت زائی و استبداد به اسم دین است از نوع آنچه که امروزه در جریانات تکفیری شاهدیم که از مظاهر ظهور شیطانپرستی کامل از نوع ابلیسیت است که تحت عنوان خداپرستی مطلق، آدمیت و ولایت الهی در مؤمنین را طرد و لعن و نابود می سازد و شقی ترین دشمن انسان کامل و امامت شیعه است و اسلام! و این ظهور شیطانپرستی از بطن اسلام است. و باید دانست هر دین و مکتبی که حق تر باشد شیطان قلمرو آن نیز شقی تر بروز می کند. و نهایتاً

اینکه بدون خرد و حکمت دیالکتیکی هرگز نمی توان به راز حضور و ظهور شیطان در انسان و بخصوص جوامع دینی پی برد و فهم درستی از آن حاصل نمود.

پس هر کجا که به شقاوت و قساوت و جنگ و عداوت و کینه توزی و توحش و بیرحمی و تخریب افتخار شود قلمرو حاکمیت شیطان و شیطانپرستی است. و هر اندیشه و مذهب و مسلکی که اینگونه باشد شیطانی است و پیروانش هم شیطان پرست هستند چه بنام فاشیزم و لیبرالیزم و کمونیزم و انقلاب باشد و چه بنام دین و اسلام! به یاد داشته باشیم که خداوند، شیطان را خصم مبین انسان خوانده است یعنی خصمی که صاحب بیان و منطق و توجیه و فلسفه است. پس همه انسانها، مکاتب و حکومتهای صاحب وحشت، هویتی شیطانی دارند زیرا وحشت افکنی قدرتمندترین عنصر اشاعه ناپاکی و پلیدی و گناه در بشر است و در نقطه مقابلش رحمت الهی قرار دارد که پاک کننده نفس از پلیدیهاست. نور ۲۱-